

به نام یگانه پروردگار انسان و کلمه

بانوی واژه‌ها

دفتر واژانه

شب‌نم هاشمی

نام کتاب: بانوی واژه‌ها (دفتر واژه‌ها)

مؤلف: شبنم هاشمی

ویراستار: میثم میرزاپور

حروف‌نگار: رکسانه رحمانی

صفحه‌آرا: گلاره شیرزاد

طراح جلد: نسا مظفری

با احترام به عقاب بلندپرواز انسانیت، خلبان سرافراز
شهید آیدن مصطفی خطیب‌زاده (آیدن مصطفی حمید)
که به جرم سرپیچی از دستور بمباران شیمیایی حلبچه توسط صدام
به شهادت رسید...

پیشکش به چشمه‌سار زلالی که از تبار اقیانوس مدار کوثر بود،
زاینده‌رود در زمزمه‌ی زندگی او زایاتر
و حضور و عبورش جاری شدن سلسله‌جبال نور در کویر
متبرک باد به بهشت فرشتگان نام نامی پدرم _سید مرتضی هاشمی_

فهرست

- پیش‌گفتار ۱۵
- دفتر علمی (واژانه‌نویسی در مکتب فراساختارگرایی طلایه‌دار جنبش ادبی ۱۴۰۰) ۲۵
- نیم‌نگاهی به ژانر ادبی واژانه در مکتب فراساختارگرایی / آرش آذربیک ۲۷
- سیستمی برای معنی‌شناسی عمیق‌گرا / زرتشت محمدی ۶۹
- غزلواژه / هنگامه اهورا ۹۹
- مکتب زبان‌شناسی فراساختارگرا / نیلوفر مسیح ۱۰۹
- دفتر ادبی، واژانه‌های شب‌نامه ۱۶۱
- حضرت باران ۱۶۳
- میلاد مهر ۱۶۴
- سکوت یلدا ۱۶۵
- روز واقعه ۱۶۶
- شنبه‌های بی‌قراری ۱۶۷
- کوچ آفتاب ۱۶۸
- آرمانشهر ویران ۱۶۹
- طلیعه‌ی نور ۱۷۰
- تجلی مهر ۱۷۱



- بهار جان‌ها ۱۷۲
- گلبرگ‌های عاشق ۱۷۳
- روزگار ناکام ۱۷۴
- خیابان اردیبهشت ۱۷۵
- کودکان فقر ۱۷۶
- فصل خسران ۱۷۷
- دایره‌ی تردید ۱۷۸
- عشق یک‌طرفه ۱۷۹
- آرزوهای خط‌خطی ۱۸۰
- خواب‌نامه ۱۸۱
- رؤیا ۱۸۲
- خاطرات سوخته ۱۸۳
- چراغِ سیاه ۱۸۴
- روایت جهل ۱۸۵
- عصر پست‌مدرن ۱۸۶
- نینوا ۱۸۷
- کوچ پرستوها ۱۸۸
- کوی خیال ۱۸۹
- جام اجابت ۱۹۰

- ۱۹۱.....برک‌هی خاطرات
- ۱۹۲.....می‌لاد
- ۱۹۳.....حجم خفقان
- ۱۹۴.....حسِ ناب
- ۱۹۵.....دل‌تنگی
- ۱۹۶.....جهان سترون
- ۱۹۷.....کودکان کرونا
- ۱۹۸.....گم‌گشته
- ۱۹۹.....تپشِ استبداد
- ۲۰۰.....واقع‌ه
- ۲۰۱.....حضرت ماه
- ۲۰۲.....نبضِ پاییز
- ۲۰۳.....شبِ بی‌پایان
- ۲۰۴.....ضامن
- ۲۰۵.....باغِ رُویا
- ۲۰۶.....ناکام
- ۲۰۷.....شوقِ پریدن
- ۲۰۸.....خاکستر آرزوها
- ۲۰۹.....پرستوی مهاجر

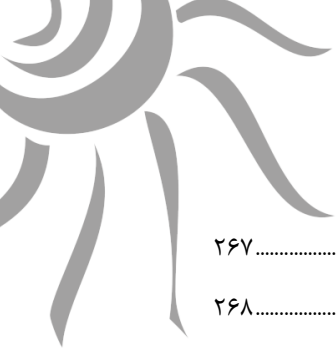


- ۲۱۰..... آرزوهای خیس
- ۲۱۱..... رستگاری
- ۲۱۲..... پنج‌شنبه‌های بغض
- ۲۱۳..... پاییز دل‌دادگی
- ۲۱۴..... پدر
- ۲۱۵..... سرزمین سرخ
- ۲۱۶..... پاییز بی‌قرار
- ۲۱۷..... رقص خاطرات
- ۲۱۸..... مدافع حرم
- ۲۱۹..... عشق کال
- ۲۲۰..... رهایی
- ۲۲۱..... رؤیای رقیه
- ۲۲۲..... بهار سرخ
- ۲۲۳..... رسیدن‌ها
- ۲۲۴..... انتظار
- ۲۲۵..... چتر خاطرات
- ۲۲۶..... مادر
- ۲۲۷..... ملودی طبیعت
- ۲۲۸..... مشق خون

- 
- ۲۲۹..... آوای مهر
- ۲۳۰..... خاطرات مختوم
- ۲۳۱..... غصب خاک
- ۲۳۲..... قبله‌گاه سرخ
- ۲۳۳..... کولبر
- ۲۳۴..... جان پدر
- ۲۳۵..... سه تابلو
- ۲۳۶..... رنجنامه
- ۲۳۷..... غروب
- ۲۳۸..... نوپرانه
- ۲۳۹..... پلاسکو
- ۲۴۰..... فصل شیدایی
- ۲۴۱..... عشق
- ۲۴۲..... عطر خدا
- ۲۴۳..... مسافر
- ۲۴۴..... پنج‌شنبه‌ها
- ۲۴۵..... زنگار
- ۲۴۶..... تقویم سیاه
- ۲۴۷..... غربت



- ۲۴۸..... ثانیه‌های سرخ
- ۲۴۹..... کلانشهر
- ۲۵۰..... ملودی باران
- ۲۵۱..... یک آسمان پرواز
- ۲۵۲..... اعتکاف
- ۲۵۳..... سیاست سایه‌ها
- ۲۵۴..... پیک
- ۲۵۵..... غوغا
- ۲۵۶..... بابای کاغذی
- ۲۵۷..... پرواز سبز
- ۲۵۸..... فریاد
- ۲۵۹..... تولد ستاره
- ۲۶۰..... محراب
- ۲۶۱..... عشق موازی
- ۲۶۲..... زمستان ۶۰
- ۲۶۳..... عروس آتش
- ۲۶۴..... اگزیتاناس
- ۲۶۵..... خون بس
- ۲۶۶..... روح القدس

- 
- ۲۶۷..... مرگ و زندگی
- ۲۶۸..... خورشید هشتم
- ۲۶۹..... ولایت
- ۲۷۰..... ناگهان اندوه
- ۲۷۱..... پرچین خیال
- ۲۷۲..... پاییزانه
- ۲۷۳..... کتاب‌های منتشرشده از اندیشکده‌ی کلمه‌گرایان ایران از دهه‌ی ۹۰
- ۲۷۶..... نشریه و کتاب‌های الکترونیکی اندیشکده‌ی کلمه‌گرایان ایران

پیش‌گفتار

به قلم شب‌نم هاشمی

(تمام تعابیر و مفاهیمی که در معرفی مکتب اصالت کلمه،
مکتب فراساختارگرایی و... به کار برده شده
بر اساس درس‌گفتارهای امپراتور واژه‌های جهان،
عالیجناب آرش آذرپیک است.)

دغدغه‌های واژه‌های در جنبش ادبی ۱۴۰۰

«در خانه اگر کس است

یک حرف بس است»

عالیجناب آرش آذریک در کتاب مستطاب جنس سوم (انتشارات کرمانشاه_۱۳۸۴) در معرفی ژانر واژه‌نوشته‌اند: «هر قدر ارتباط و تعامل بشری عاشقانه‌تر و بی‌واسطه‌تر باشد، به همان اندازه دایره‌ی فهم و درک متقابل وسیع‌تر خواهد شد و در این پروسه‌ی انسانی و موقعیت متعالی و متمدانه است که یک واژه خواهد توانست به راحتی بار یک منظومه‌ی کامل را بر دوش بکشد.»

و اینک بیش از دو دهه است که ژانر واژه‌نویسی ابداع و به جامعه‌ی ادبی شناسانده شده و طرفداران و مخالفان بی‌شماری را نیز در حرکت خود بر بستر اجتماع و جامعه‌ی ادبی پرورانده است. واژه‌نویسی دومین ژانر جهانی در قاره‌ی آسیا بعد از هایکوست، که در تمام زبان‌های دنیا قابلیت تولید متون ادبی را دارد و به مصداق آفتاب آمد دلیل آفتاب، مینی‌مال‌ترین ژانر ادبی جهان نیز بی‌گمان ژانر واژه‌نویسی است که در دو دهه‌ی اخیر هر روز بر دامنه‌ی نفوذ و بالطبع مخالفت با آن افزوده می‌شود حتی خارج از جهان ادبیات همانند به حیطه‌ی طنز درآوردن این نحله‌ی ادبی در سریال «مرد هزارچهره» در کالبد کاراکتر استاد توفان با نقش‌آفرینی مهران مدیری و نیز در کتاب‌های مختلف از جمله کتب آکادمیک و



مرجع ادبیات (که حتی به عنوان کتاب درسی در دانشگاه‌ها تدریس می‌شوند)، مقالات آکادمیک، رساله‌ها و پایان‌نامه‌های متعدد به معرفی، تحلیل و نقد این ژانر پرداخته شده است اما هنوز کسانی هستند که ناآگاهند از این موضوع که واژانه به هیچ وجه یک قالب محدود ادبی به عنوان مثال صرفاً در شعر آزاد نیست بلکه یک ژانر فراگیر و جهانی در کلیه‌ی نحل‌های ادبی و فرازبانی و جهان‌شمول است؛ و این امر شماری را بر آن داشته که از ناآگاهی لایه‌های کم‌دانش جامعه‌ی ادبی سوءاستفاده کنند و با تمرکز بر برخی شاخه‌های این نحل و با پشتوانه‌ی کسانی از غرض‌ورزان بددانش جامعه‌ی ادبی، مدعی سبکی جدید شوند، اگر چه تمامیت آن چه این انتحال‌کنندگان ادعای آن را دارند پیشاپیش در مقالات و کتب مکتبی ما به چاپ رسیده و مکتوب و مستند در دسترس است، به عنوان مثال باید به تجربه‌ی واژانه‌های غیرفعل‌محور در کنار واژانه‌های فعل‌محور و تجربه‌ی ژانر واژانه در قوالب کلاسیک و... اشاره کرد.

امری که مرا به گردآوری مقالات علمی علی‌رغم عدم میل برخی اساتید به ارائه‌ی آن‌ها و بعد تصنیف ادبی کتاب «بانوی واژه‌ها» واداشت از این قرار است:

۱. دغدغه‌ی چاپ یک کتاب نسبتاً جامع در معرفی ژانر واژانه
۲. ارائه‌ی مفید و مختصر ریشه‌های فلسفی این ژانر ادبی، یعنی فلسفه‌ی اورجینال و جهان‌اونتولوژیکال آن که برای تحلیل و نقد صاحب‌نظران و اربابان اندیشه برای همیشه‌ی تاریخ به یادگار گذاشته شود.
۳. ارائه‌ی نمونه‌های نگارشی این ژانر به قلم خودم در کتابی مستقل و برای این کار از جناب استاد آرش آذرپیکر پایه‌گذار نحل‌های زبان شناسی فراساختارگرایی درخواست کردم که با عنایت بر بنیان و

اساس نحلّه‌ی فراساختارگرایی در عریانیسم که توسط خود ایشان ابداع و تئوریزه شده و دارای دو شاخه‌ی مستقل یعنی «مکتب معنی‌شناسی عمیق‌گرا» و «مکتب ادبی واژانه» است، جهت تدوین این کتاب و برای هر چه بیشتر علمی و آکادمیک‌تر کردن آن یاری‌رسانم باشند تا مجموعه‌ی تقریباً کم‌حجم اما به نسبت جامع ساخته و پرداخته شود.

و این‌گونه بود که نتیجه‌ی نوشتارهایی که در این راستا توسط عالیجناب آذربیک و شاگردان بزرگوار و فرهیخته‌ی ایشان در حلقه‌ی زبان‌شناسی فراساختارگرا زرتشت محمدی، نیلوفر مسیح و هنگامه اهورا_ به نگارش درآمد، اکنون پیش روی شما یاران گرانسنگ است.

البته باید خاطر‌نشان شود که در عصر‌عریانیسم چندین مکتب بنا بر جهان اونتولوژیکال آن معرفی شده‌اند همانند مکتب فلسفی_ادبی اصالت کلمه و مکتب فلسفی_زبان‌شناسیک_ادبی فراساختارگرایی که عدم خلط مباحث این نظام‌های اندیشگانی متفاوت، مهمی است که باید توسط محققان و منتقدان گرانمهر مورد توجه قرار بگیرد تا بتوان نگاهی موشکافانه و دانشورانه به این نظام فلسفی_ادبی که برآیند نبوغ استثنایی و بی‌همتای جناب استاد آرش آذربیک است، داشت.

بنابراین به گونه‌ای اجمالی برای درک این تفاوت‌ها اشاره‌وار باید عرض کرد که در مکتب اصالت کلمه، استاد آذربیک ژانرهای بکری را ارائه داده‌اند که در ذیل سه ژانر مادری قابل جمع هستند:

۱. ژانر فراشعر که از شعر ما هو شعر آشنایی‌زدایی می‌کند و به شعر ما هو کلمه باور دارد.

۲. ژانر فراداستان که از داستان ما هو داستان آشنایی‌زدایی می‌کند و به داستان ما هو کلمه باور دارد.



۳. ژانر فرامتن که غالباً سیستم آغازین آن در جهان غیرادبیاتی تشکیل می‌شود اما با باور به اصالت کلمه به عنوان سرچشمه و مادر تمام جنسیت‌های ادبی و هنری به سوی کلمه‌محور کردن جهان متنی خود بدون هرگونه تقید به هستی‌شناسی شعر و تمام سیستم‌های ادبی زیر رایت آن و هستی‌شناسی داستان و تمام سیستم‌های ادبی زیر رایت آن به سوی کلمه‌محور شدن، در شدن و صیوریت است و در نتیجه در صورتی که ما به متنی برسیم که نه بتوان آن را در ساحت هستی‌شناسی شعرمحورانه و نه ساحت هستی‌شناسی داستان‌محورانه تعریف کرد به ژانری والاتر یعنی متن عربان دست خواهیم یافت.

در زیرمجموعه‌ی ژانر فراشعر نیز سیستم‌هایی ظهور کرده‌اند که مبتکر ژانرهای تحلیلی و کاراکترساز در جهان شعر و شعر جهان شده‌اند مانند:

۱. سیستم پلی‌فونیک هم‌افزا
۲. سیستم مولتی‌فونیک
۳. سیستم فرادایره‌نویسی (مرکزافزا): سیستم مرکزافزا شاخه‌ای از مکتب ادبی پدیدارشناسی در عریان‌سیسم است که یک پدیدار یا رخداد را از چندین زاویه‌ی انتزاعی یا واقعی تحلیل و روایت می‌کند که در دهه‌ی هفتاد توسط استاد آذربیک در شعر ایران (مجله‌ی عصر پنجشنبه، سال دوم، مهر ۱۳۷۹، شماره‌ی ۲۲_۲۱، صفحه‌ی ۱۲) با داوری و انتخاب محمد حقوقی، علی باباچاهی، منوچهر آتشی، سیمین بهبهانی و علی عبدالرضایی در جایزه‌ی بزرگ عصر ۷۸ برگزیده و ارائه شد و پس از آن با مطرح شدن کاراکترهای دگرسوژه و تحلیل‌گر و روایت دیالوگ_منولوگ‌محور برای نخستین بار در شعر جهان و جهان شعر توسط خود استاد آذربیک در فضای شعری و فرامتنی نیز به ادبیات

جهان پیشکش شد اگر چه این استقبال از این نگره‌ی پدیدارشناسیک در ادبیات جهان برخی را بر آن داشت با متونی زرد و ناپخته و نام‌هایی مجعول دست به انتحالی ابلهانه از این ژانر بزنند که طبل رسوایی آنان پیشاپیش از بام افتاده است.

«ای مگس عرصه‌ی سیمرغ نه جولانگه توست
عرض خود می‌بری و خنده‌ی ما می‌داری!»

عالیجناب آذربیک در جهان کلاسیک نیز ژانرهای غزل مینی‌مال و غزل ماکسی‌مال و قوالب غزل_ترجیع و غزل_ترکیب را معرفی کرده‌اند. ایشان بر مبنای نظریه‌ی انسان_کلمه به مادر و سرچشمه بودن کلمه در همه چیز از جمله حواس پنجگانه، عقل، شهود و... باور داشته و خارج از مکتب اصالت کلمه به شعر عریانیستی، داستان عریانیستی و متن عریانیستی نیز اعتقاد دارند و در این راستا ادبیات ناجنسیت‌گرا، ادبیات نوفلندرانه‌نویسی و غزل‌گفتار (شعر کلاسیک گفتار در زبان پارسی) و... را ارائه داده‌اند و البته خلاقیت‌های ایشان در فراداستان نیز نحله‌هایی چون فرارمان، فراقصه و فرافرم است.

و اما مکتب فلسفی_زبان‌شناسیک_ادبی فراساختارگرا دستامدی دیگر از عصر عریانیسم محسوب می‌شود که تمرکز اندیشگانی آن بر اصالت وجود در انسان_کلمه فراتر از تمام ساختارهای مشککِ مادرماییک هستی معتقد است و به تحلیل هستی و مقوله‌سازی در جهان بر این مینا می‌پردازد و از دل این نحله‌ی اندیشگانی تا کنون دو مکتب مهم اعلام وجود کرده‌اند:

۱. مکتب معنی‌شناسی عمیق‌گرا

۲. مکتب ادبی واژانه



و شگفت آن که تمام ناخودباوران و مبتلایان به الیناسیون فرهنگی و وجودی هرگز نمی‌توانند بپذیرند و نمی‌خواهند با آن کنار بیایند که تمام این مکاتب و ژانرها همه و همه بدون استثنا برآیند جهان ذهنی و نبوغ فردی استاد آرش آذرپیک هستند که توسط ایشان، با آموزش به شاگردان بزرگوارشان با وجود تمام سنگ‌اندازی‌ها، فتنه‌سازی‌ها و ناملایمات از جانب مغرضان و فرومایگان عرصه‌های مختلف فرهنگی و... معرفی گشته و اشاعه داده می‌شود و هر روز قوی‌تر از روز پیش در شاهراه علوم انسانی و اندیشه‌ی بشری قدم و قلم می‌زنند که خود من ژانر واژانه را با اجازه‌ی پایه‌گذار این عصر جناب استاد آرش آذرپیک در محضر اساتید بزرگوارم در مکتب یعنی زرتشت محمدی و نیلوفر مسیح آموخته‌ام و جا دارد از زحمات آریو همتی که در برهه‌ای حق استادی بر من داشتند و هم‌چنین خردبانوان دیگر مکتب هنگامه اهورا و ستی سارا سوشیان که در تدوین این کتاب مرا یاری رسانده‌اند کمال سپاس و امتنان را داشته باشم. نام همه‌ی این عزیزان از خیل عشاق جهان فراموش مباد.

این کتاب به عنوان اولین نماینده‌ی مکتب فراساختارگرایی در عربانیسم برای شکل‌دهی جنبش ادبی ۱۴۰۰ ایران تدوین شده و جنبش ادبی ۱۴۰۰ با هدایت فیلسوف و ادیب بزرگ قرن استاد آرش آذرپیک بر مبنای دو پروسه اعلام حضور و ظهور کرده است:

الف) جایگزینی تفکر انتقادی در تمام وجوه عاطفی و اندیشگانی جهان ادبیات فراتر از هر ژانر و سبک و مکتبی در این جامعه

ب) جامعه‌ی ادبی با درونی کردن درک حضور دیگری اندیشکده‌ای شود برای تمرین دموکراسی فردی_اجتماعی به منظور بازگرداندن جایگاه راهبری فرهنگی به جامعه‌ی شعری و داستانی این سرزمین که بعد از جنبش نیمایی اندک‌اندک در جامعه‌ی مبتذل زیبایی‌شناسی کانتی از ادبیات سلب شد و عریانیسیم بی‌انکار وجوه طبیعی و نه ایدئولوژیک زیبایی‌شناسیک خواهان فراروی از آن به سوی افق‌های حکمت‌آمیز والایی‌شناسیک در کالبد تفکر انتقادی است برای رسیدن به جمهوریت هنری و ادبی در سرزمین فرهنگ و تمدن ایران بزرگ فرهنگی.

عریانیسیم به قول آرش آذریچک نه بر تعلق افراطی (مرکزگرایانه) در هستی و ادبیات تأکید دارد و نه تن به تعلیق انحطاطی در جنبش‌های مرکززدایانه می‌دهد بلکه خواهان تحلیل هنری اما همه‌جانبه و تفکر، تخیل و عاطفه‌ی انتقادیِ فراایدئولوژیک_فرائتولوژیک برای به چالش کشیدن مرکزافزایانه‌ی همه‌ی چیزها و اشخاص است.

ز آب خرد ماهی خرد خیزد
نهنگ آن به که در دریا گریزد

و

قطره دریاست اگر با دریاست
ورنه او قطره و دریا دریاست.

سپاسمند: شبنم هاشمی / شاگرد اندیشکده‌ی جهانی کلمه‌گرایان ایران
(حلقه‌ی زبان‌شناسی فراساختارگرا)

اصفهان_ ۹۹/۹/۹

دفتر علمی

واژانه نویسی در مکتب فراساختار گرایی

طلایه دار جنبش ادبی ۱۴۰۰

به کوشش شبینم هاشمی

«نیم‌نگاهی به ژانر ادبی واژانه در مکتب فراساختارگرایی»

به قلم استاد آرش آذریک

در ابتدا شایسته و بایسته است پرسش‌هایی را در راستای این ژانر مکتب فراساختارگرایی عریانیستی که همواره از سوی جویندگان و تشنگان معرفت مطرح می‌شود پیشکش مخاطبان گران‌قدرمان کنیم، سپس به بیان آن پردازیم.

۱. واژانه چیست و چه ارتباطی با تئوری انسان_کلمه دارد؟
۲. آیا در زبان، دستور زبان وسیله است یا هدف؟
۳. راهکار‌هایی کلمه از استبداد دستوری چیست؟
۴. آیا واژانه به طور مستقل یک فراشعر، فراداستان و یا فرامتن محسوب می‌شود؟
۵. آن چه مشخصه‌ی بارز تمام مکاتب و سبک‌های ادبی باشد و آن‌ها را از واژانه جدا کند چیست؟
۶. آن چه واژانه را ژانری جهانی کرده چیست؟

۱. واژانه چیست و چه ارتباطی با تئوری انسان_کلمه دارد؟
واژانه ژانر ادبی مکتب فراساختارگرایی عریانیسم و آزادترین ژانر ادبی جهان است که بر اساس تئوری انسان_کلمه که حاصل نگاهی انسانی و جامعه‌شناسانه و از نظریه‌های مطرح این مکتب است ابداع شده و در آغاز پیدایش با نام عریانک شناخته می‌شد. واژانه در شعر و ژانرهای



زیرمجموعه‌ی آن تبدیل به شعر_واژه، در داستان و ژانرهای زیرمجموعه‌ی آن تبدیل به داستان_واژه و در حیطه‌ی فرامتن‌نویسی و ژانرهای زیرمجموعه‌ی آن تبدیل به متن_واژه می‌شود. دستور زبان در کلمات مانند دستوره‌های خودساخته و قانون‌مند شده‌ی بشری در جوامع انسانی ست. هر کسی که زاده می‌شود ناخودآگاه و یک‌باره در شرایط اقتصادی، فرهنگی، نژادی، جنسیتی، اعتقادی، جغرافیایی و... خاصی که از طریق خانواده و جامعه به او تحمیل شده قرار می‌گیرد، بدون این که کمترین حقی برای انتخاب جایگاه اجتماعی‌اش داشته باشد، مثلاً کودکی که به دنیا می‌آید یا از خانواده‌ای اصیل است یا غیراصیل، یا دختر است یا پسر، یا از طبقه‌ی کارگر است یا کارخانه‌دار، یا سپیدپوست است یا کاکاسیاه، یا زشت است یا زیبا، کشورش یا در صلح است یا جولانگاه دشمن، یا در قاره‌ای ثروتمند است یا در قاره‌ای فقیر، یا پایتخت‌نشین است یا ساکن منطقه‌ای دورافتاده با کمترین امکانات، یا در کشوری توسعه‌یافته است یا در کشوری که از لحاظ تکنولوژی عقب‌مانده محسوب می‌شود، یا از خانواده‌ای بافرهنگ است یا بی‌سواد و ناآگاه، یا از خانواده‌ای یکتاپرست است یا از خانواده‌ای دین‌گریز و... در صورتی که او خارج از تمام قوانین و دستورات خودساخته‌ی بشری فقط و فقط وجودی انسانی است، نه یک موجودیت بالقوه که بنا بر شرایط و محیط و وراثت که به فعلیت برسد بلکه وجودی است با امکاناتی منحصر به فرد و ویژه که محیط، وراثت و اجتماع تنها می‌توانند متنی باشند گشوده به روی او. وجودی که پیشاپیش هیچ نظام دستوری او را نتواند در خویش محدود و محصور کند. یک انسان خویش‌مند اجتماعی.

اکنون با همین تئوری انسان_کلمه به وجود بی‌پایان کلمه می‌نگریم، چرا که از دیدگاه عربانیسم کلمه وجودی زنده بوده و تمام ویژگی‌های

انسان را در خود دارد. انسان و کلمه همواره با هم ارتباطی هم‌سو و هم‌افزا دارند یعنی انسان کلمه را می‌سازد و کلمه انسان را. هر کلمه‌ای همانند انسان به محض خلق شدن و پیش از این که وارد عرصه‌های اجتماعی، هنری و... شود طبق دستور زبان هر ملتی پیشاپیش یا فاعل محسوب می‌شود یا فعل، یا مفعول، قید، مضاف‌الیه و... حتی بعضی از کلمات حرف ربطند و یا بدتر از آن، حرف اضافه؛ بعضی از آن‌ها هم اصلاً کلمه به شمار نمی‌آیند مانند علامت سؤال، علامت تعجب، نقطه و غیره.

۲. آیا در زبان، دستور زبان وسیله است یا هدف؟

اگر هدف باشد پس همان‌گونه که زبان‌شناسان از فرگه، ویتگنشتاین تا چامسکی و دوسوسور و... معتقد بودند، کلمه بدون دستور زبان معنا ندارد، زیرا هر زبانی به دستور زبان خود پایبند است. همه‌ی زبان‌ها دستور خاص خود را دارند که چارچوبی مشخص و قانونمندند و تمام جملاتی که در هر زبانی ساخته می‌شوند باید دستور آن زبان را بپذیرند. حال اگر دستور زبان شکسته شود و جمله‌ای بیاید که در آن دستور زبان تعریف نشده باشد تکنیک فورگراندینگ اتفاق می‌افتد که یکی از غافل‌گیرانگی‌های زبانی آن، شکستن دستور زبان برای نشان دادن ظرفیت‌هایی از معانی زبانی که با دستور زبان سالم نمی‌توانند به این زیبایی مطرح شوند است که این شکستن دستور زبان هرگز به معنی نفی یا حذف دستور زبان نیست مانند «بیا که بوی تو را می‌رم ای نسیم شمال!» از حافظ، «می‌خواهم خواب افاقیا را بمیرم» از شاملو و «وقتی بابی ساندز را خودکشی کردند» از سلمان هراتی؛ اما چنانچه ما همه‌ی تعریفی را که از دستور هر زبانی در مورد واژگان



ارائه شده نادیده بگیریم به طوری که یک کلمه پیشاپیش مثلاً نه فعل باشد، نه فاعل، نه حرف اضافه، نه حرف ربط و نه نشانه و... دستور زبان را به عنوان وسیله در نظر گرفته‌ایم که در آن، کلمه فقط کلمه است، نه چیز دیگر.

در تکنیک فرمالیستی فورگراندینگ دو ویژگی وجود دارد:

(۱) هدف شدن دستور زبان برای بازی با آن

(۲) جمله‌محوری و تقید به یک زبان خاص

واژه‌انه تنها ژانر در ادبیات جهان است که توانسته بدون جمله‌محوری، دستورمداری و تقید به هیچ دستور زبانی در جهان با ساختارها و فرم‌های منحصر به فرد تولید محتوا کند. واژه‌انه هیچ ربط خاص و وابستگی به هیچ زبان و گویشی در جهان ندارد و فرم و ساختار هر واژه‌انه‌ای در صورت ترجمه به هر زبانی هرگز تغییر نخواهد کرد و هیچ ژانر، سبک و قالبی جز واژه‌انه در تاریخ ادبیات جهان این ویژگی را نداشته، ندارد و نخواهد داشت.

۳. راهکار رهایی کلمه از استبداد دستوری چیست؟

تنها راه رهایی چیزی نیست جز قلم زدن در گستره‌ی ژانر واژه‌انه که در آن، دستور زبان وسیله و هر کلمه‌ای فقط یک کلمه است بی‌آن که با وابستگی به زبانی خاص نقش دستوری بپذیرد که در زبانی دیگر مجبور به تطابق با دستور زبان آن‌جا شود و در آن حتی علامتی مانند نقطه نیز یک کلمه به شمار می‌آید و هیچ تفاوتی با کلمه‌ای که پیش از ورود به آن متن، عنوانی دستوری داشت ندارد که اگر با همین نگاه و طبق تئوری انسان_کلمه جوامع گوناگون انسانی را زیر نظر داشته باشیم به ریشه‌ی تبعیض‌ها و نابرابری‌ها او پی خواهیم برد.

۴. آیا واژانه به طور مستقل یک فراشعر، فراداستان و یا فرامتن محسوب می‌شود؟

واژانه یک رویکرد فراژانریک دارد یعنی هم می‌تواند در فراشعر اتفاق بیفتد و در ساختار آن قرار بگیرد، هم می‌تواند در فراداستان اتفاق بیفتد و در ساختار آن قرار بگیرد و هم می‌تواند در فرامتن اتفاق بیفتد و در ساختار آن قرار بگیرد. هم می‌تواند شعر باشد، هم می‌تواند داستان باشد و هم این که می‌تواند یک فرامتن کوتاه باشد. اصل آن است که ساختارش جمله‌محور و تابع هیچ دستور زبانی نیست، اگرچه در هر دستور زبانی با پیش‌فرض دستور زبان خاص آن ملت، نوعی از دستور زبان را در ذهن خوانشگر تداعی می‌کند.

۵. آن چه مشخصه‌ی بارز تمام مکاتب و سبک‌های ادبی باشد و آن‌ها را از واژانه جدا کند چیست؟

تمام مکاتب و سبک‌های ادبی جهان با تمام تفاوت‌های ظاهری‌شان در یک نقطه و نکته متفق‌القولند که همگی جمله‌محورند حتی اگر به تکنیک‌هایی شبیه فورگراندینگ مجهز شده باشند و همین جمله‌محور بودن ادبیات مهم‌ترین و بزرگ‌ترین علت ترجمه‌ناپذیری آن و تفاوت متون زبان مبدأ با متون ترجمه‌شده است.

۶. آن چه واژانه را ژانری جهانی کرده چیست؟

با اندکی دقت درمی‌یابیم که فرق زبان‌های دنیا بیشتر از این که در تفاوت کلمات باشد در نوع جمله‌بندی‌های خاص هر زبان بنا بر محورهای جانشینی و هم‌نشینی آن و ایدئولوژی خاصی که به نام دستور زبان بر تمام کلمات تحمیل می‌کنند است و گرنه ما به راحتی می‌توانیم مثلاً بیش از نود درصد واژه‌های لغت‌نامه‌ی دهخدا را به زبان انگلیسی



برگردانیم و برایشان معادل انگلیسی بیابوریم و یا فرهنگ آکسفورد را به زبان پارسی ترجمه کنیم. بنا بر حقیقت عمیق در زبان کلمه‌محور، بعد یا ابعاد ثابت معنایی کلمات که یک یا چند معنای محدود است در زبان‌های مختلف کم و بیش شبیه هم و یکسانند؛ بنابراین ابعاد ثابتِ بیش از نود درصد کلمات در لغت‌نامه‌های جهان می‌توانند به هم ترجمه شوند البته صرف‌نظر از برخی واژه‌های بومی که خاص خودآگاه‌ها و ناخودآگاه‌های جمعی_فردی آن منطقه بوده.

مکتب فراساختارگرایی عرب‌انسیسم برای نخستین بار با واژانه، ژانری جهانی را ارائه می‌دهد. ژانری که فراتر از تمام دستور زبان‌های دنیاست و جمله‌محور نیست، چرا که یک واژانه را در صورت ترجمه کردن با دستور زبان مقصد به همان خوبی و روشنی می‌توان فهمید که در زبان اصلی و مبدأ و با پیش‌زمینه و پیش‌فرض دستور زبان مقصد درک می‌شود و در یک کلام واژانه به هر زبانی که ترجمه شود از چینی و کره‌ای و هندی گرفته تا آفریقایی و... با تمام تفاوت‌های دستور زبان‌های ملل مختلف جهان، در ساختار و بافتار هندسی، فرم ظاهری و حتی موسیقی حسی_هندسی کلمات تغییری رخ نمی‌دهد و تنها لغات جایگزین هم می‌شوند، یعنی در واژانه هر کلمه‌ای ساختاری منحصر به فرد برای ارتباط با دیگر واژگان برقرار می‌کند، فراتر از هر گونه دستور زبان؛ بنابراین واژانه را گویشوران هر زبانی با ذهن دستوری و پیش‌فرض دستوری خود می‌فهمند. همان گونه که در مکتب فراساختارگرایی عنوان شده معنا نتیجه‌ی بازی‌های زبانی و روابط متنی، فرامتنی و بینامتنی نیست بلکه هر کلمه دارای ابعاد ثابت معنایی و مفهومی است که در متون مختلف می‌توانند ساحت‌های بی‌پایان متغیر معنایی بیافرینند؛ بنابراین بیش از نود درصد لغت‌نامه‌های جهان قابلیت

ترجمه‌پذیری به هم را دارا هستند و ده درصد باقی‌مانده شامل لغاتی می‌شود که حاصل خودآگاه‌ها و ناخودآگاه‌های جمعی_فردیِ هفتگانه ی هر اقلیم است که در صورت وجود این لغات اندک در واژانه می‌توان آن‌ها را در پانویشت برای خوانشگران زبان دیگر توضیح داد.

واژانه ژانری تریبونی و صرفاً خوانشی نیست بلکه نحله‌ای دیداری_خوانشی است که در بُعد دیداری آن، ما با نحوه‌ی چیدمان کلمات و استفاده از علائم نگارشی به هندسه‌ی متن و معنا و احساسی که در دل واژگان وجود دارد پی می‌بریم و این امر مراقبه‌ی شناور ما را به عنوان خواننده بالا می‌برد. در واژانه با حداقل کلمات، مفاهیم و تصویری ادبی و ملموس خلق می‌شود. هیچ قالب و ژانری در ادبیات جهان به اندازه‌ی واژانه دارای قدرت ایجاز و سپیدی‌های متن و ظرفیت داشتن حداکثر سپیدی‌های متن بدون هیچ ایجاز مخل و ترافیکِ تصویری نیست.

واژانه‌نویسی یعنی گذر از پذیرش دستور زبان‌های پیشینی و مکانیکی در تمام زبان‌های جهان و رسیدنی پراگماتیک به نوعی دستور زبان پسینی و ارگانیک که توانش این را دارد که در هر اثر جدید ریختمان و ساختاری نوین را در عالم نویسیش به منصفی ظهور درآورد و این یعنی فراوری از تمام ساختارهای معمول در تمام دستور زبان‌های جهان و حتی غیرمعمول در فضاهاى فرمالیستی فورگراندینگ.

ما در فراساختارگرایی سه مواجهه‌ی کلی می‌توانیم با هرم‌های مشکک هفتگانه که ساختارهای جهان مادرماییک موجودی ما را سامان می‌دهیم، داشته باشیم:

۱. رویکرد درون‌ساختاری (ایدئولوژیک، تئولوژیک، پان‌اندیشی و...)



۲. رویکرد ساختارزداپانه (البته این مواجهه هرگز به معنای دریدایی آن نیست بلکه بیشتر نازل به گونه‌ای عملکرد عصیان‌گرایانه‌ی ناهدفمند آنارشستی_وندالیستی است)

۳. رویکرد فراساختاری یعنی حرکت فرارونده از تمام ساختارهای هرم‌های هفتگانه‌ی مشکک موجودی در سیستم‌های مادرماییک خودآگاه‌ها و ناخودآگاه‌های جمعی_فردی هفتگانه شامل:

(الف) مکانشی

(ب) زمانشی

(ج) زبانشی

(د) اندیشگانی (سنتی، علمی، مکتبی)

(ه) نژادیک

(و) روانی_جنسیتی

(ی) رسانه‌ای_مجازی (چه رسانه‌های حضوری و چه رسانه‌های جمعی_خصوصی غیرحضوری)

و صدالبته هر گون ایستایی و توقف در هر کدام از ساحت‌های مشکک در یک یا چند خودآگاه جمعی_فردی یعنی سامان یافتن شکلی دیگر از عملکرد درون‌ساختاری زیرا هر گون ایستایی معنایی ندارد جز محدود و محصور کردن ظرفیت موجودی خود و اجتماع در مواجهه با نمود امکانات وجودی فراساختارگرایانه در هر عصر و محل و نسلی. ما خودبه‌خود در واژانه‌نویسی با این که واژانه‌ی حتی فعل‌محور نیز داریم باز به علت کاهش افعال و حتی عدم فعل‌پذیری در برخی اشکال و شاخه‌های واژانه‌نویسی از حاکمیت افعال متعددی که نماینده‌ی روحیه‌ی تعدی‌گرایانه است برای ارتباط بی‌واسطه با هستی به یک رهایی هم‌افزا می‌رسیم و از ساحتی که پایه‌ی اصلی دستور زبان و آیینی‌ی دستور

ناخودآگاه‌های جمعی_ فردی هفتگانه در ساحت زبانشی جهان انسانی است و بر پایه‌ی افعال متعدی سامان یافته فراروی می‌کنیم زیرا وفور افعال متعدی در ساختار دستور زبان‌های ملل نشانگر و انعکاس روح و روحیه‌ی تعدی‌گرایانه در روانگاه جهان بشری بوده و هست.

□□

چگونگی معنامندی واژانه برمی‌گردد به مکتب مادری این ژانر ادبی یعنی مکتب فراساختارگرایی. معنا در فراساختارگرایی زاینده و برآیند اصل روابط بین چیزها - آن‌چنان که فردینان دوسوسور می‌اندیشید- و حتی تفاوت در ساحت روابط بین چیزها - آن‌چنان که دریدا به آن رسیده بود- نیست. بازی‌های زبانی نیز در ساحت گونه‌گون مواجهه‌ی ما با چیزها آن‌چنان که ویتگنشتاین باور داشت هیچ‌گاه آفریننده‌ی «اصل» معنا نیست بلکه با حفظ و همراهی همواره‌ی آن معنا یا معانی محدود معین و اصلی می‌تواند بی‌نهایت شاخ و برگ (فصل) در ساحت متغیر آن در کلمات، گزاره‌ها، پاراگراف‌ها، کتب و حتی پارادایم‌های اندیشگانی بیافریند که حتی با حفظ و همراهی همواره‌ی آن بُعد یا ابعاد ثابت می‌تواند در هیئت و کالبد معانی متقابل و متعارض نیز در آن ساحت متغیر بروز و نمود یابد. در فراساختارگرایی، معنا از لوگوس (مقام جامع وجودی کلمه) و از مجرای خودآگاه‌ها و ناخودآگاه‌های جمعی-فردی هفتگانه در ما زایش یافته و جهان زیستی‌مان را در خویش می‌زایاند. در این جایگاه اکثریت اجتماع بشری در جایگاه سوژه‌ی تابع شناسا می‌زیند که در این سوژه‌ی تابع شناسا به عنوان مثال با گزینش و تحلیل و تکوین چشم‌هایی که در جهان و دستگاه شعوری حس بینایی در ما هستی را مشاهده می‌کنند و یا گوش‌هایی که در عالم و دستگاه شعوری حس شنوایی در ما هستی را می‌شنوند،



می‌توانیم سرانجام به ساحتی از سوژه‌ی فاعل شناسا - البته نه در ساحت دوگانه‌انگاری دکارتی آن - وارد شویم که در عالم مشکک موجودی، ما را به دیالکتیک ادراکی خاص جهان درون - برونی و برون - درونی خویش برساند و البته این فاعل شناسا نیز همان‌گون که اشارت شد تحت مجرای ساحت مشکک مادرماییک در انواع خودآگاه‌ها و ناخودآگاه‌های جمعی - فردی هفتگانه باعث اجتماع نظام‌یافته در مقام متکثر موجودی یعنی کلمات می‌شود. برای تحقق انواع مقوله‌بندی‌های آغازین (تصورات) که این تفاوت‌ها در مقوله‌بندی جهان زیستی باعث تفاوت‌ها در زبان‌های گونه‌گون خواهد شد. اگر چه با تمام این تفاوت‌ها که زاییده‌ی به عنوان نمونه سرشت مکانی از تن خود تا فرای منظومه‌ها و دیگر ساحت‌های خودآگاه‌ها و ناخودآگاه‌های جمعی - فردی هفتگانه است ما با ترجمه‌ی ابعاد ثابت معنایی کلمات هر زبانی به دیگر زبان‌های زنده‌ی دنیا به عینه مشاهده خواهیم کرد که حول و حوش نود درصد کلمات زبان‌های جاری در جامعه‌ی انسانی قابلیت ترجمه به یکدیگر را خواهند داشت و اکثریت تفاوت‌های معنایی که موجب توهم‌های ایدئولوژیستی افراطی - انحطاطی - انحصاری نسبت‌گرایانه در زبان شده است، برمی‌گردد به ساحت متغیر معنایی کلمات که با حفظ و همراهی همواره‌ی ساحت محدود ثابت می‌توانند هر آن باعث زایش، رویش، ریزش، خیزش و بارش معانی متفاوت، مکمل و دیگرگون شوند که خود این زایایی همواره مهر بطلانی غیرقابل انکار است بر هر گون توهم ایدئولوژیستی افراطی - انحطاطی - انحصاری در مطلق‌انگاری ساحت معانی در کلمات و البته خوب است خاطرنشان شود که این زایایی پویا هرگز دلیل به تأخیر افتادن معنا و شناور بودن دال‌ها نیست و همان‌گونه که گفته شد با حفظ و همراهی همواره‌ی معانی محدود و ثابت در هر

کلمه، گزاره، متن و پارادایم ما شاهد انواع و اقسام نامحدود معنازایی در بسیاری از متون به ویژه در هنر ادبیات شویم. واژه‌ها بر پایه‌ی نظریه‌ی انسان-کلمه در عربانیسم زاده شده است. اگر با دیدگاه اگزیستانسیالیستی بنگریم درمی‌یابیم که ما انسان‌ها یک‌باره بی‌هیچ انتخاب از نمی‌دانم کجا زاداپرتاب شده‌ایم در این عالم (عالم از واژه‌ی عَلم به معنای نشانه است و عالم یعنی مجموعه و جایگاه نشانه‌ها)؛ آری ما به محض زاداپرتاب‌شدگی بی‌آن که هنوز چشمان حتی به روی نور و مادر گشوده شود در مجموعه‌ای از مجموعه‌های بی‌پایان نشانه‌ها انتخاب می‌شویم در لایه‌های مشکک از هرم‌های مادرماییک خودآگاه‌ها و ناخودآگاه‌های جمعی-فردی هفتگانه‌ی جنسیت‌مان، نژادمان، خانواده و ملیت‌مان، سنت‌های اندیشگانی‌مان و... حتی ناممان که هیچ کدام توسط خودمان انتخاب نشده‌اند. این مجموعه‌های لابیرنتی که حتی گاه برایمان قابل تصور هم نیستند، جهان موجودی و فضای درون-برونی ما را شکل می‌دهند و اکثریت فضای موجودی و امکانات وجودی ما را پیشاپیش در درونه و برونه‌ی هستی‌مان به کنش درآورده‌اند اما بزرگان هر دانش، فرهنگ، سنت، مکتب، هنر و... انانی هستند که با فراروی از برخی ساختارهای مشکک مادرماییک در هر کدام از هرم‌های جمعی-فردی هفتگانه توانسته‌اند امکانات وجودی گسترده‌تر، دوشیزه‌تر و سازنده‌تری را در مجرای روش و کنش خویش جاری و ساری سازند و ظرفیت موجودی جامعه را بیش از پیش به شدن و فرارفتن وادارند. اگر چه در همواره‌ی تاریخ، شوربختانه این فرااندیشان مورد هجمه‌های گوناگون از سوی جزمی‌نگران یعنی درون‌ساختاران‌دیشان، مطلق‌گرا یا نسبی‌گرا واقع شده‌اند، می‌شوند و خواهند شد و واژه‌ها خیزش و دیدگاهی‌ست برخاسته از همین روش-کنش‌های فراساختارگرایانه زیرا



کلمه آن‌گاه که جوهره‌ی معنایی آن از مقام جامع وجودی در ساحت امکانات وجودی زبان جاری و ساری می‌شود و در مقام متکثر موجودی مبدل به واژه‌ای معین در قاموس لغت‌نامه‌های ملی و جهانی می‌گردد بی‌آن که پیشاپیش در جوهره‌ی معنایی لوگوسیک خود به راستی انتخاب کرده باشد، به محض زاداپرتاب در هر زبان پیش از آن که حتی خود را در ساختار جامعه به تثبیت برساند، در نگرگاه زبان‌شناسان، دستور زبان‌پژوهان و ادیبان در همان آن زاداپرتاب‌شدگی یا مبدل به فعل می‌شود یا فاعل یا مفعول یا اسم یا حرف ربط یا قید یا حرف اضافه و... البته بگذریم از انواع و اقسام افعال و اسم‌ها، قیدها و... در تمام دستور زبان‌های جهان؛ پس انسان و کلمه به محض زاداپرتاب‌شدگی دچار انواع و اقسام دستورات پیشینی برای پذیرفته شدن و هویت‌یافتگی در ساختارهای متکثر جامعه می‌شوند و واژه‌انه ارتباطی بی‌واسطه با ساحت وجودی و فراساختارگرایی‌های کلمات تمام دستورهای پیشینی زبان و هویت‌های پیشینی گویشوران، سخنوران و ادبا را تا جایی که ممکن است برای کلمات در اپوخته می‌گذارد تا در ساحتی فرایی در زبان فقط و فقط بر پایه و مایه‌ی ارتباط‌های منحصر به فرد کلمات بدون هیچ‌گزینش مجموعه‌ای پیشینی و با نفی یک‌یک‌های ارتباطی پیش‌پذیرفته‌شده در جهان متن فراتر از هر گونه پیش‌فرض و بایسته‌ی دستوری به نوعی حضور استثنایی و هم‌افزا خواهند رسید و جهان متنی و معنایی جدید و بدیعی را بی‌هیچ قید و بند دستوری به کنش هنری درمی‌آورند؛ بنابراین دنیای کلمات در واژه‌انه‌نویسی از محورهای نیاساخته و پیشینی هم‌نشینی و جانشینی و ریختمان‌های زیربنایی-روبنایی ساختار و بافتار زبان رها می‌شود و به فضایی فرارونده و جایگاهی ویژه دست می‌یابد که واژگان در آن بنا بر

روابط آزادانه، منحصربه‌فرد و پیش‌بینی‌ناپذیر و عالمی دیگرسان با رسیدن به معرفت وجودی خویش، خود را فرارتاب می‌کنند و بدین‌گونه در کلیت موجودیت زبانی به گونه‌ای سیستم فرادستوری هم‌افزا در همه‌ی زبان‌های جهان و ادبیات ملل و نحل بدون هیچ استثنایی و مجوز ورود از دستور زبان‌نویسان و زبان‌شناسان به خویش رخصت ورود، حضور پویا و بروز هنرورزانه خواهند داد.

واژانه به عنوان چهره‌ی اصلی کوتاه‌نویسی در عریانیسم، امروز مطرح است ولی دیگر ژانرهای کوتاه‌نویسی این جنبش همانند عریانک و ژانرهای ثلاثه‌ی آن _ شعر پدیدار، شعر زبانه و شعر انیمه_ و هم‌چنین شعر و هنر طبیعی _ سبزه‌نویسی_ نیز از دهه‌ی هفتاد تا کنون دلبرانگی‌های خود را برای بسیاری از قلم‌های نوجو و متفاوت‌نویس داشته‌اند که در این مجال و مقال به اختصار به آن‌ها اشارت می‌شود.

اهرام ثلاثه‌ی عریانک‌نگاری (شعر زبانه، شعر پدیدار، شعر انیمه)

عریانک نامی عام است که بر تمام ژانرهای فرمیک و محتوایی در ساحت کوتاه‌نویسی اطلاق می‌شود که در ابر بنیان هستی‌شناسانه‌ی عریانیسم شکل گرفته و در انواع سبک‌ها و مکاتب این جنبش بر قلم و متن هنری جاری می‌شود.



عریانک با کوتاه‌نویسه‌هایی که در مجلات «گل صدفبرگ» و نشریه‌ی «بیستون» در دهه‌ی ۷۰ برای نخستین بار از این قلم منتشر شد پا به ادبیات جهان و جهان ادبیات نهاده و مطرح گشت که در برخی کتب جریان‌شناسی شعر امروز مانند «فرهنگ گونه‌های نوپدید در شعر معاصر فارسی» از دکتر بهمن ساکی به آن پرداخته شده است.

بیانیه‌ی عریانک‌نویسی در شهریور ۱۳۸۰ در صفحه‌ی ادبی روزنامه‌ی بیستون با مدیریت ناصر گلستانی فر (دریا) چاپ شد. ضرورت شرح روشن‌تمایزها و متد نوشتاری هر گونه‌ی ادبی احساس می‌شد که در این مجال و مقال به برخی مؤلفه‌های این پیشنهادهای ادبی اشارت شده است.

ژانرهای ثلاثه‌ی عریانک‌نویسی:

۱. شعر زبانه

۲. شعر پدیدار

۳. شعر آنیمه

شعر زبانه

گونه‌ای متفاوت از شعر زبان است که از بستاره‌های صرفاً دال‌محورانه‌ی آن نحله فراروی می‌کند، بدون آن که هرگز از دستامدهای هنری و

بازی‌های زیبایی‌شناختی منحصر به فرد شعر زبان دل بکند، از این رو شعر زبانه را می‌توان چنین به تعریف نشست که شعر درون‌زبانی فرارجاع‌گر به جهان‌های درون‌برونی و برون‌درونی انسان نگره‌های اکسپرسیون، فانتزیک، شهودی، تغزلی،... و اندیشگانی آدمی را در حرکت بسیط خود پیوند می‌زند به نگره‌های منتقدانه به هستی‌هزاران گون و رئال.

در این شیوه تمام تفکرات پیشینی اعتقادی_انجمادی_انسدادی جهان شعر و شعر جهان به ویژه شعر کوتاه در نگره‌ای انتقادی_پیشنهادی_اجتهادی برای رسیدن به نقطه‌گاه اصیل اما پسینی هم‌افزایی، هنرمندانه در هم می‌ریزد؛ و بدین‌گون تمام مرزهای انسدادگرا و قراردادی جهان درون_ذهنی، برون_عینی و درون_متنی آن‌چنان برداشته خواهد شد که ذهن و عین و متن در شدنی هم‌افزایانه در هم شناور خواهند شد؛ اگر چه در ساحت عریانک‌نویسی، شعر زبانه در کالبد کوتاه‌نگاری زایش خواهد یافت، گاه ساحت دال‌گرایانه چیرگی خواهد داشت، گاه ساحت گونه‌گون ذهنی و عینی مدلول‌گرایانه، البته و صدالبته بی‌آن که ساحت دال‌گرایانه‌ی شعر زبانه مبدل به زبانی دال‌محورانه و خودارجاع‌گر شود یا در ساحت مدلول‌گرایانگی شعر زبانه گاه آن‌چنان جنبه‌ی برون_عینی اثر غلبه کند که شعریت شعر ما در بست تسلیم جهان عکس‌بنیان و تک‌لحظه‌نگارِ هایکوی مدرن شود و با گفته‌های فوق پرواضح است که جهان درون_ذهنی اثر نیز نباید آن‌چنان غالب گردد که شعر ما تسلیم جهان سبژکتیویته‌ی طرح گردد یا انحصاراً تربیون رسمی ایدئولوژی‌ها و تئولوژی‌های مختلف



شود. جنبه‌ی کوتاهه‌گریِ اثر نیز نباید آن را در دامچاله‌ی تغزل‌ستیز و عاطفه‌گریز شعرهای مصنوع مینی‌مالیستی بیندازد.

شعر زبانه به علت آن که در بستر عربانک‌نویسی زایش و بالش یافته، خودبه‌خود می‌خواهد تا بدان‌جا که کوتاهه‌نگاری اجازه دهد به مقام جامع تمام ساحت‌هایی که در این نوشتار به آن‌ها اشارت شده است نزدیک و نزدیک‌تر گردد و بدین‌گون در حرکتی بسیط، جامع‌ترین ژانر کوتاه‌نویسی جهان شعر و شعر جهان را بنا بر اجتهاد عربانیستی خود پیشنهاد می‌دهد.

شعر زبانه ره‌ایش و پالایش جهانِ درون_ذهنی از عاطفه‌محوری، ایدئولوژی‌محوری و تئولوژی‌محوری و هم‌چنین ره‌ایش و پالایش جهانِ برونی از لایه‌های خشک و زوایای بی‌روح نگره‌های رئالیستی، ناتورالیستی، ایماژیستی و ره‌ایش و پالایش جهانِ درون_زبانی از معناگریزی‌ها و معناستیزی‌های افراطی_انحطاطی بدون نفی و کاهیدن وجوه هنری، مفهومی، عاطفی، زبانی و انتقادی تمام این عوامل سه‌گانه ی شعر جهان و جهان شعر است.

متد سرایش شعر زبانه را می‌توان جنسِ سومی دانست از ساختارهای درختی و ریزومیک که البته در آثار کوتاه‌نویسی شعر زبانه به علت این که فراخنای جولان قلم شاعر عربان‌گرا نامحدود است، حضور توأمان این دو نگره به هستی که حرکت طبیعی از نگره‌های زنانه‌نگر (ریزومیک) و مردانه‌نگر (درختی) به سوی ساحت بی‌پایان و هرم مادرماییکِ جنسِ سومی بوده، کاملاً امکان‌پذیر است؛ اما آن‌گاه که شعر

زبانہ می‌خواهد در کالبد عریانک‌نگاری تجلی کند، طبیعتاً حضور توأمان این دو ساختار فراوان سخت است؛ بنابراین در هر عریانک زبانہ‌گرا یکی از این نظرگاه‌ها فرم اثر را سامان خواهد داد.

برای ایضاح بیشتر یکی از پیشنهادہای فرمیک در شاخہی سرایشِ درختی کہ در کارگاه‌های زبانہ‌نویسی پیشنهاد شد و بیشتر مورد توجہ عریانک‌نویسان قرار گرفت بہ گونه‌ای مجمل توضیح داده می‌شود.

فرم سه‌ساحتی_لختی یعنی زبانہ‌نویس، لختِ نخست شعر خود را_کہ با حفظ اصل کوتاہ‌نویسی، واجب نیست آن را دقیقاً در یک یا دو جملہ محدود کند_ و در یکی از سه ساحت عین، ذہن و یا زبان اتفاق می‌افتد، بہ عنوان نمونہ از ساحت رئال و عینی آغاز می‌کند کہ این ساحت_لختِ نخستینہ را می‌توان بخش جوانہی اثر نامید. سپس تکوین و دگرگونشِ تکاملی اثر وارد ساحت دوم خواهد شد کہ بہ سان لختِ نخست اما این بار در ساحتِ ذہنی، تخیلِ خلاقانہ_ابتکاری و تغزل بی‌واسطہ رخ خواهد داد کہ بخش میانہی متن است و در پایان، فضای ساحت_لختِ سوم نیز وارد جہان متن و زبان‌ورزی‌های خاص آن خواهد شد کہ بہ علت آن کہ ممکن است همانند مصراعِ چہارمِ چارانہ، ضربہای عاطفی_اندیشگانی داشته باشد می‌توان آن را ساحت و لختِ تکانہی اثر نامید و البتہ همان‌گونه کہ آمد این بہ هیچ وجہ یک قانون مطلق در زبانہ‌نویسی نیست و می‌تواند بنا بر ذوق و توانشِ متن و شاعر، چہرہ‌های گونه‌گون و متفاوت دیگری توسط ہر شاعر عریان‌گرا تجربہ شود. اصل در زبانہ‌نویسی بر از میان برداشتن مرزهای اعتقادی_انسدادی_انجمادی و در اصل خط و نشان‌های استبدادی



عینیت‌گرایی محض، ذهنیت‌گرایی مطلق و زبان‌گرایی صرف است بر پایه و مایه‌ی تفکر انتقادی_اجتهادی_پیشنهادیِ عریانیستی؛ بنابراین به عنوان مثال اگر زبانه‌نویس در ساحت و لخت ذهنیت‌گرایی اثر که می‌تواند صبغهی انیمه‌نویسانه نیز داشته باشد از تکنیک‌هایی چون فورگراندینگ بهره‌گیرد، بی‌گمان به فضا و جهان عریانک‌نگاری بیشتر نزدیک شده است. پس در این فرم برای شناور شدن و هم‌افزایی سه ساحت اصلی شعر جهان در یک متن در نمودار درختی آن می‌توان فرم «**جوانه_میانه_تکانه**» را در زبانه‌نویسی پیشنهاد کرد اگر چه خاصیت هر زبانه آن است که همواره سرکش و فرارونده باشد و از هر فرمی فراتر برود.

شعر پدیدار

اگر بخواهیم با بیانی هوسرلی این شیوه‌ی نوین سرایش را معرفی کنیم باید بگوییم گونه‌ای شعر است که در آن، کلمه_پدیدارهای زبان که کشف جهان انسانی نسبت به هستی‌اند در اوج ارتباط بی‌واسطه با جهان‌های ذهنی_عینی و زبانی تا آن‌جا که امکان دارد تمام واژگان نامستقل و درون‌زبانی صرف را که فقط و فقط مسئولیت پیوند کلمات را در چارچوبه‌های دستوری بر دوش می‌کنند، در اپوخه می‌گذارند تا کلمات کشف یعنی کلماتی که برآیند مقوله‌سازی زبانی هر ملت برای درک و کشف هستی‌اند، خود را در زبانیّت زبان در جهان شعری به

عریانیت و آشکارگی برسانند و ابعاد عمیق ثابت و متغیر معنایی_مفهومی_ماهیتی خویش را نمودی دیگرگون بخشند.

این ژانر به دستور زبان دستور می‌دهد که تا حد ممکن فقط در/با اسم‌ها و افعال حرکت کند، بدون هرگونه وابستگی و دل‌بستگی به کلماتی که ذاتاً هیچ هویتی غیر از جهانِ درون دستوری ندارند.

شعر پدیدار چهره‌ی متفاوت و نامتعارف را از دستور زبان استخراج کرده و برای به چالش کشیدن تعاریف معمول برخی از نحله‌های معناشناختی و زبان‌شناسی که هویت معنامندی کلمات را تنها معطوف به جهان زبانی_دستوری و روابط و تفاوت‌های طبیعی در آن معرفی می‌کنند، نمود عینی_ادبی می‌بخشد.

برای به کنش درآمدن این نظریه، در وهله‌ی نخست تمام واژگان درون زبانی که حروف ربط نامیده می‌شوند در اپوخه گذاشته می‌شود تا اصالت کلمه_پدیدارهای راستین یعنی اسم‌ها و فعل‌ها بیش از پیش در جهان ذهنی_متنی ما عریان شوند و سپس پدیدارنویس عزم خود را جزم می‌کند که بتواند در مراحل بعد تا بدان‌جا که ممکن است از هیچ اضافه‌ی دستورمندی نیز برای تغییر دادن چهره‌ی محورهای هم‌نشینی_جاننشینی و نزدیکی بیش از پیش به محور بسیط هم‌افزایی کلمات استفاده نکند.

به عبارت دیگر شعر پدیدار ابداع‌گر گونه‌ای نوین است که شاکله‌ی آن تماماً بر بنیان طرزی منحصربه‌فرد از آشنایی‌زدایی و فورگراندینگ و حیطه‌ی دستور زبان سامان یافته است.



شعر انیمه

کاراکترها، رخدادها، اتمسفر و روایت آنیمیستی_فانتزی در جهان شعر انیمه آن قدر برساخته‌ی ذهن و زبان شاعرانه‌اند که روایت آن‌ها به گونه‌ای کلی قابلیت دراماتیک‌شدگی و تجسم عینی و بازی‌های معمول را ندارد.

عریانک انیمه، ساحت مینی‌مال‌شده‌ی فضای شعر انیمه است که در فراشعرهایی چون «عشق ازلی، خواب ابدی» و «بهار و زمین» و... از این قلم اتفاق افتاده است.

این ژانر ادبی، انیمیشن‌های اصیل را آثاری می‌داند که در اوج جدیتِ فاخرِ فانتزیکِ خود، به هیچ وجه قابلیت مبدل شدن به یک فیلم کوتاه یا بلند را با بازیگرهای انسانی نداشته باشند و شعر انیمه قدم نهادن به برساخته‌ترین و جوه خلاقانه‌ی این گون جهان‌های شگفت‌آمیز و غیرقابل ارجاع و اجرا در جهان واقع است و در این میانه بهره بردن از بازی‌های فراارجاع‌گر که در زبانیت زبان زایش می‌یابد، می‌تواند یاری‌گر ادبیت بیشتر متن باشد.

کاراکترسازی و رویکرد تحلیلی-پدیدارشناختی در جهان شعر و شعر جهان با ژانر فراشعر متولد شد و گونه‌ای از آن خلق کاراکترهای انیمه است که به علت نداشتن مابه‌ازای بیرونی متعین، چه بسا در وهله‌ی

نخست این پیش‌فرض را ایجاد کند که روح هم‌ذات‌پنداری با پدیدارهای هستی را از ما می‌گیرد، اما از آن رو که با عنایت به هستی‌شناسی شاعرانه، بسیاری از دغدغه‌های اگزیستانسیل و درنگ‌های انتقادی_عاطفی ما نمی‌توانند با توجه به هستی و هستی‌مندها _آن‌گونه که ما درمی‌یابیمشان یا بهتر بگوییم خود را بر ما آشکار می‌کنند_ ارضا شوند ما همانند ذهن‌های معصوم، بی‌واسطه‌تر، فرامنطق بین و خلاق کودکان می‌توانیم به دخل و تصرف و کشف و آفرینش کاراکترهای شگفت و برساخته‌ای دست یازیم که یا به گونه‌ای کلی زاده ی تخیل اختراعی_ابتکاری و دنیای ناواقع‌نگرِ ذهنی_عاطفی ما هستند و یا انتزاعی استحاله‌گر و تخیلی_اندیشگانی از برخی هستی‌مندهای بیرونی و زاده‌ی ذهن فراواقع‌نگرمان به شمار می‌آیند؛ یعنی گونه‌ای دگرگونش و مسخ مینیاتوریِ انیمه_شعری در شاکله‌های هزارچمِ درونی و بیرونی آن‌ها رخ داده است که جهان و کاراکترهایی بی‌سابقه را در فضای شعر رقم خواهد زد و پرسش‌های وجودی_موجودی ما را به شیوه‌ای ناقالب‌مند، خودخواسته و برساخته پاسخ خواهد داد؛ و شعر انیمه والاترین و زیباترین هم‌افزایی هنری است از جهان تخیل شاعرانه و دنیای تخیل انیمیشنی.

آن‌گاه که انیمه‌نویسی در کوتاه‌جامه‌ی عربانک نمود می‌یابد اگر چه فضای تحلیلی_پدیدارشناسانه‌ی خود را تا حد فراوانی از دست خواهد داد، اما باز هوایی تازه و فضایی دوشیزه از شگرفانه‌های انتزاعی_آنیمیستی در اختیار عربانک‌نویس خواهد گذاشت.



تخیل فرارونده در شعر انیمه‌گرا گونه‌ای تخیل هنری استعلایی است زیرا در این گونه، هم تخیل شاعرانه که بسیط‌ترین ساحت تخیل‌گرایی را در جهان هنری کلمه در ادبیات دارد از خود فراروی می‌کند و هم ساحت تخیلات انیمیشنی که بزرگ‌ترین جولانگاه رقصانمود هنر فانتزی در جهان فیلم و سینماست وادار به رویکردی استعلایی برای نمود دیگرگون در جهان هنری کلمه و خلق کاراکترهایی بی‌سابقه خواهد شد و به راستی آفرینش عالمی دیگر و آدمی دیگر در دیالکتیک هم‌افزای این دو ساحت هنری بر بستر زبانیت زبان با تمام بازی‌ها و شگردهای زیبایی‌شناختی آن جهانی شگرفاشگفت را در فراخوانی مفاهیم والایی‌شناسیک هنر برای بنیادین‌ترین و رهاترین دیالوگ لایه‌های اندیشگانی_ هستی‌شناسیک شعر با هستی خواهد ساخت و این جا یعنی شعر انیمه، نقطه‌ای است که زبان دیگر آن چنان که هایدگر در شعر هولدرلین دریافته بود فقط خانه‌ای که هستی در آن زایش یافته نخواهد بود، بلکه آفرینش‌گر و زادگاه جدی‌ترین و بشکوه‌ترین نیستن‌های هست‌مند خواهد شد و همین دیالکتیک نمود عینی_ زبانی نیستن با عوالم بی‌پایان عریان و پنهان هستن و امر واقع، ما را بیش از پیش به امکانات وجودی و ظرفیت‌های مشکک موجودی برای عریانیت بیشتر لوگوس در روانگه‌مان آگاه خواهد ساخت.

«شعر طبیعی آغازگر سبزانه‌اندیشی در ادبیات و هنر امروز تا پس‌فردا» (نظریه‌ی «اصالت زمین» برای احقاق حقوق طبیعی همه چیز از سنگ تا آدم)

چه سود از قارچ‌رویشِ رقص‌آوایی بر خاکسترانگی بسترِ خوناجنون؟!...

شعر طبیعی که بیانیک آن برای نخستین بار در دهه‌ی ۸۰ و در کالبد اصالتِ زمین در مؤخره‌ی کتاب «جنس سوم» و سپس در جامه‌ی غزل در کتاب «لیلا زانا» یعنی «هی آهن اتفاق افتاد» و «نقشه» اعلام حضور کرده، گاه لحنی تغزلی دارد شبیه بهارانه‌نویسی‌ها و گلستانه‌نگاری‌ها، آن‌گون که زمین در ساحت گل‌آرایی خود چنین می‌نماید.

و گاه شعر طبیعی دغدغه‌ایست به سان توفان و درنگی شبیه رویش گل. خشم طبیعی در این ژانر ادبی هیچ معیار پارالل و استرس ثنویت‌گرا را که زاییده‌ی اندیشه‌های بشری و دیالکتیک نسبت‌های علوم و هنر با عالم در تمدن اوست برنمی‌تابد.

شعر طبیعی حرکت را در ساحت جنگل، توفان دریا، صاعقه، تگرگ، گردبادهای کویری و... به نظاره و نیایش عاشقانه می‌نشیند.



مبانی شعر طبیعی:

۱. در تفکر اصالتِ زمین این شعار همراه تکرار می‌شود «هیچ چیز طبیعی زشت نیست، حتی اگر مفاهیم بشری برای آن انواع و اقسام نسبت‌های نازیبایی‌شناسیک بدهند.» شعر طبیعی فراقانون، فرافرہنگ و فراریاضیک است.

۲. در تفکر اصالتِ زمین این شعار همراه تکرار می‌شود «هر چیز غیرطبیعی و به ویژه ضدطبیعی نازیباست حتی اگر زیباترین جلوات تمدن، تکامل، تعقل و تکنولوژی بشری به شمار آیند.»

۳. در تفکر اصالتِ زمین این شعار همراه تکرار می‌شود «هر آن‌چه طبیعی است چه در طبیعت فرهنگی، چه روانی، چه فیزیکی، چه... بدون استثنا دارای حیثیت فرازیبایی‌شناسیک است، اگر چه به زعم زیبایی‌شناسیک معجول و عاطفه‌ی برساخته‌ی بشری توحش طبیعت و جنگل و... قلمداد شوند.»

۴. در هنر و در این مقال شعر طبیعی تضاد معنا ندارد زیرا هر چیز بدون هیچ معیار و مکیال ارزش شناختی_ جزئی از پیکره‌ی یک چیز است. شعر طبیعی به سان جنگل، آرامش و رعب‌انگیزی را توأمان در

خود دارد اما هیچ گاه تن به هیچ معیار پارالل در تمدن بشری نمی‌دهد زیرا زمین در جنگلانه‌ترین صورتِ خویش نیز به سوی یکی‌بودگی و یکی شدن در صیوریتِ مدام است؛ بنابراین مهرِ سبز نیز شبیه قهرِ سبز ساحتی یک‌نگرانه دارد. اگر پرنده‌ای می‌پرد، درنده‌ای می‌درد و خزنده‌ای می‌گزد، هیچ کدام در شعر طبیعی حکم ارزش‌مدارانه‌ی بد و خوب‌محور ندارند و فقط و فقط نماد و نشان زیبایی، والایی و یکتایی‌اند یعنی خودِ خودِ زندگی هستند. در ساحت فرازیبایی‌شناسیک شعر طبیعی، نمی‌توانیم حکم بر نیک و بد بودن چیزی دهیم، چه به عنوان مثال کفتار و کرکس نماد زشتی باشند، آهو و کبوتر نماد زیبایی، شیر و پلنگ نماد صلابت و کوهستان و دریا نماد شکوه و بزرگی. هر چند که در تمام گزاره‌های زیبایی‌شناسیک، چه در جهان سنت، چه مدرنیسم و چه پسامدرنیسم، انسان معیار همه چیز برای ارزش‌گذاری و ارائه‌ی حکم درباره‌ی پدیدارهای گونه‌گون زمین است اما شعر طبیعی به علت آن که اصالت را به خودِ مادر یعنی زمین می‌دهد عاری از هر گونه حکم زیبایی‌شناسانه است و انسان را از مقام شاغولیت خلع می‌کند. در شعرِ اصالت زمین هر آن‌چه فرزند این مادرِ سبز است اصالت دارد و به حکمِ هستن هیچ برترانه یا کهنترانه خاصی نسبت به دیگر پدیدارها ندارد. مادرِ سبز هستی کاملاً یکسان‌نگر، ناحکم‌گرا و بی‌واسطه‌بین است و شعر طبیعی برآیندِ همین نگرگاه یک‌نگرانه؛ و در این میانه تنها پدیدارهایی دارای حکم نازیبایی‌شناسیک خواهند شد که زاده‌ی سبزاَسوزِ دستِ سرخِ بشر و مصنوع اندیشه‌های پارالیستی او باشند. چرخه‌ی زیست، دستگاه گوارش زمین است نه عرصه‌ی نبرد



خونین جانوران. اگر شکار آهوئی توسط ببر، دریدن قوچ توسط گرگ‌ها و چشم‌به‌راهی کرکسان برای تناول بقایای لاشه‌ی آن‌ها، لولیدن مارها و پرواز جفدان و خفاشان در این میانه خونین و زشت و سرخ به نظر آیند، تنها و تنها زاییده‌ی توهم متوحش ذهن آدمی‌ست و شعر طبیعی با توحش تمدن بشری سر ستیز دارد و فرازیباشناسی (که در اصل رویکردی نازیبایی‌شناسانه دارد چون بر پایه نفی تمام مکاتب زیبایی شناسیک است) را بر همین واقعیت بنا کرده و لا غیر. آلودانگی طبیعت با ماشین‌های لوکس، رزمایش جت‌ها، میلیتاریسم، توحش بی‌رحم سرمایه‌سالاری، مدلینگ تن‌سوز، آسمان‌خراش‌های مزرعه‌سوز و... پلیدترین و پلشت‌ترین ساحات نازیبایی‌شناسی در شعر و ادبیات اصالت زمین به شمار می‌آیند.

ذات زیبایی‌شناسی، خواسته و ناخواسته بر اصل دوگانه‌نگاری و دوگانه‌نگاری استوار شده است یعنی قضاوت خودبنیاد ما برای زیبا پنداشتن نیمی از پدیدارها که نیمه‌ی عریان زشت‌پنداری نیم دیگر آن‌هاست. نگرگاه نمادگرایی و سمبول‌گرایی در جهان کاملاً بر همین پایه و سایه‌ی بی‌مایه سامان یافته است. با پذیرش نگره‌های قضاوت‌گرایی زیبایی‌شناسی، خودبه‌خود هستی و هستی‌مندان به دو نیم نابرابر بر بنیان خیر و شر تقسیم و قضاوت خواهند شد. خیر زیبایی‌ست، زیبایی نکویی‌ست، نکویی مبارک است، زشت پلشتی است، شر زشتی‌ست، زشتی بدی‌ست، بدی منحوس است، زیبایی پاکی و منزّه است.

اسب آبی نمی‌تواند به سان شیر نماد دلیری و عیاری باشد، اگر چه آهو را از میانه‌ی دهان تمساح نجات می‌دهد اما شیر نر که به شکار نمی‌رود و تنها از طعمه‌ی فراچنگ‌آمده‌ی ماده‌شیر تناول می‌کند نماد زیبایی و دلیری می‌شود، اگر چه شاید در این انعکاس ما نیز قضاوتی نهفته باشد اما برای رسوایی زیبایی‌شناسی هنر و ادبیات، مشتکی از خروارهاست.

خیر و شرگرایی، نیک و بدگرایی، زشت و زیباگرایی، پلشت و پاک‌گرایی، شجاع و ترسوگرایی (شیردل و بزدل‌گرایی)، مبارک و منحوس‌گرایی، بی‌رحم و رحم‌دل‌گرایی، بی‌وفا و وفادارگرایی و... در نسبت دادن به پدیدارهای عالم فقط و فقط برآیند نسبت‌های مصنوع خودساخته، خودباخته و در یک کلام خودبنیاد ما فرزندان ناخلف زمین درباره‌ی دیگر فرزندان این سیاره‌ی سبزانه‌قامت هستی‌ست.

سبزانه‌اندیشی برای واگشایی و بن‌فکنانگی رابطه‌ی تفاوت‌گرایی ساختارهای مصنوع اندیشه‌ی بشری نیست بلکه خواهان خلع تمام این زیبایی‌شناسی‌های مخلوق و بی‌ریشه‌ی محتوایی‌ست زیرا در نگرش اصالت زمین تشابه‌ها و تباین‌های آن‌ها، همه و همه هیچ واقعیتی در پدیدار ما هو پدیدار نداشته و ندارند و هنرطبیعی خواهان خلع تمام فرم‌های تکنیکالی‌ست که با طبیعت هم‌هنگ و هم‌سوی مادرمای مشترک تمام زبان‌های زنده‌ی دنیا سر ناسازگاری دارد و زمینه‌ساز و باعث هر گون تخریب زبانی، زبان‌پریشی و بدزبانی متفاوت‌گرا یا عام‌گرا می‌شود.



انسان غالباً سگ را نماد وفاداری می‌پندارد و گربه را سمبول نمک‌نشناسی، غافل از آن که در نگره‌ی اصالت زمین و فلسفه‌ی بی‌واسطه‌نگرانه‌ی پدیدار ما هو پدیدار، سگ دارای حافظه‌ای بلندمدت و خوگیری بیشتر و گربه دارای حافظه‌ی کوتاه‌مدت و خوگیری کم‌تر است؛ بنابراین گذشته‌زیستی در ذات سگ نهادینه‌تر و در دقیقه‌ی اکنون زیستن ذاتی نهاد گریگان است که هر قضاوت اخلاقی و زیبایی‌شناسیک درباره‌ی هر دوی این هستی‌مندان اوج حماقت خودبنیادگرا و عین بی‌اخلاقی‌ست. سبزانده‌اندیشی نگرش طبیعی بی‌واسطه به همه چیز است برای تشخیص هستی ما هو هستی از هستی ما هو قضاوت انسانی؛ و در این تشخیص، رسوا کردن و افشای حقارت آسمان خراش‌ها، بمب‌افکن‌ها، زباله‌های شیمیایی، کارخانه‌های سرمایه‌سالاری، قانون‌های تخریب‌گر مدنظر ماست؛ و سر ناسازگاری داریم با تمام علوم مسمومی که کمر زمین را زیر بار آهن‌پاره‌ها شکسته‌اند و به سان یک جانباز شیمیایی در بستر احتضار انداخته‌اند. سهراب سپهری به عنوان پیام‌آور سبزانده‌اندیشی در بیشتر اشعار خود اصالت زمین را بازنمود داده و رسواییِ برساخته‌های درونی و بیرونی انسانی را در جهان اندیشه و صنعت فریاد شده و شگفتا که احمد شاملو که بر منظومه‌ی سبزانده‌اندیش «صدای پای آب» او خرده گرفته بود که دغدغه‌ی امروز روشنفکران و آزاداندیشان جهان فاجعه‌ی ویتنام است اما سهراب بی‌درد بر صدای پای آب درنگ کرده و دغدغه‌اش سیره‌ای‌ست که در آن پر می‌شوید و درویشی که نان خشکیده را در آب فرو برده و چه مانیفست مینی‌مالیست برای طبیعی‌گرایان این

جمله‌ی قصارِ سهراب که در پاسخ شاملو گفته بود: «دوپایانی که آب را چنین گل کرده‌اند همانانی هستند که به راحتی فاجعه‌ی قتل‌عام ویتنام را به راه انداخته‌اند.»

آدمی به عنوان یکی از فرزندان زمین هم تخریب‌گر و تصرف‌گراست و هم قضاوت‌پیشه و خودبنیاداندیش. همه‌ی فرزندان زمین به یک اندازه در این سیاره‌ی سبز حق آب و گل دارند اما طبیعت تاکنون تنها با دوگانه‌گرایانگی دیدگاه قضاوت‌گر و تخریب‌کننده‌ی انسان نگریسته و تعریف شده و عناوینی همانند زشت و زیبا، خیر و شر، زندگی‌سوز و زندگی‌بخش و... بر همین اساس روی دیگر فرزندان زمین نهاده شده است.

معیار و مکیال همه‌ی ارزش‌گزاری‌های ناطبعی‌گرایانه خود ماییم و بر همین نگرگاه ناریشه‌گاه خود تعیین کرده‌ایم که الاغ جاهل، هدهد دانا، جغد شوم، روباه مکار، کبوتر مبارک، طاووس زیبا، کرکس زشت، بز ترسو و... باشد، بی‌آن که هرگز بیندیشیم چرا به قول سهراب سپهری در قفس هیچ کسی کرکس نیست؟! و یا این که چرا چنین روی قانون علف پا می‌گذاریم. شعر طبیعی (شعر سبز)، بازگشتی آوانگارد به قانون علف است، نه به قانون بشر و در آن دوگانه‌انگاری‌هایی همانند خیر و شر بودگی، زشت و زیبا بودگی و بد و خوب بودگی بسیاری از پدیدارها در جهان نمادها، تمثیل‌ها، آرکی‌تایپ‌ها و سمبول‌ها که تا کنون بر پدیدارشناسی طبیعت و هستی حاکم بوده کلاً از مقام اعتبار خلع می‌شوند و به تبع آن استعارات و تشبیه‌هایی که غالباً و اکثراً بر مبنای همین قضاوت‌های غیرطبیعی زیبایی‌شناسیک شکل گرفته‌اند، از



اندیشه و نگاهمان رخت برمی‌بندند. در قضاوتِ زیبایی‌شناسانه، زیبایی انسان‌محورانه مورد ستایش قرار گرفته و خودبه‌خود زشتی‌شناسی را برای نكوهش به دنبال می‌آورد، خلع زیبایی‌شناسی در ادبیات سبز کاملاً مساوی است با نابودگی زشتی‌شناسی و بدین‌گونه ارتباط بی‌واسطه‌ی فرازیبایی‌شناسیک با تمام پدیدارهای هستی برقرار می‌شود، چرا که علم ناطبعی زیبایی‌شناسی فقط و فقط در سایه‌ی قضاوت و تخریب انسان است و لاغیر، اما اکنون انسان برای نخستین بار با اصالت دادن به زمین از نگره‌ی هستی‌مندانِ دیگر این سیاره و در کل خودِ این سیاره‌ی سبز، خود و زیبایی‌شناسی‌ها، سمبول‌ها و نمادها، استعاره‌ها،... و تشبیهاتِ پیشینی را در محکمه‌ی تشخیصِ زمین‌محورانه به چالش خواهد کشید؛ تمام ادبیات جهان تا به امروز در کلیتِ خود انسان‌محورانه به قضاوت هستی و هستی‌مندان پرداخته که اندیشه‌ی انتقادیِ شعر طبیعی تمام قضاوت‌های پیشین را به از درجه اعتبار ساقط می‌کند. قضاوتِ دیگری به خاطر عقیده، جنسیت، نژاد، ثروت، موقعیت اجتماعی، سیاسی و... و در کنار آن قضاوت هم نوعان بر اساس کلیشه‌های مرسوم زیبایی‌مدلینگ (فرم صوت، قامت و...) هماهنگی یا ناهماهنگی با مدنیت و تکنولوژیِ روز، علوم روز و... به هیچ وجه طبیعی و اصیل نیست. شعر طبیعی به معنای شعر درباره‌ی طبیعت نیست بلکه شعری‌ست در طبیعی‌ترین حالت زیست ممکن. عقاید، مقام‌ها، عناوین، کلیشه‌ها، قوانین و... هم جامعه‌ی انسانی را نسبت به هم‌نوعان نیز از حالت طبیعی (نگره‌ی اصالت زمین) خارج می‌کنند و هم نگاه طبیعی

ما را درباره‌ی دیگر فرزندان زمین از جمادها گرفته تا دیگر گونه‌های زیستی.

ما در سبزه‌اندیشی و سبزه‌نویسی بازگشتی آوانگارد داریم به بی‌واسطگی دیدن، نه نگاهی دیگر، راهی دیگر، چاهی دیگر در چارچوبه‌ی عقیده و ایدئولوژی دیگر.

۵. فلسفه‌ی اشراقِ سبزازردِ زمین:

انسان تناووحی یک‌پارچه‌ست اما اگر بخواهیم برای سهولت فهم در دو نیمه‌ی هم‌افزا تعریفش کنیم کالبدِ تنانه‌ی انسان برآیند هم‌افزایی نور زرد خورشیدی و نور سبز زمینی است و هیئت روحی شعاعی از بی‌رنگی نورالانوار. زندگی طبیعی انسان نیز جاری و ساری‌ست بر بستر رنگین‌کمان‌های متوالی و موازی هستی در زمین.

سبزه‌اندیشی به معنای بازگشت به بدویت جهانِ پیشاکلمه و زندگی کلبی‌گرایانه و غیرطبیعی دیوژنیستی نیست و نزدیک‌ترین مفاهیم به فلسفه‌ی اصالت زمین را می‌توان در جنس سوم‌گرایی عربانیسم، احیاگرانگی حکمت خالده، آنتی‌اومانیسیم هایدگر، ارتباط بی‌واسطه‌ی هوسرل، خوش‌باشی خیامی، جان‌رقصی مولانایی، ناثنوی‌گرایی جوهری اسپینوزا، آنتی‌ایدئولوژی‌گرایی هگل، وجوه دیونیزوسی نیچه، فرزانه‌جویی شایگان، رسوا کردن سرمایه‌سالاری مارکس، قیام ضد



آپارتایدی ماندلا، لبخند مادر ترزا، خشمافریاد ژاندارک، انس‌گرایی فردید، بی‌مرزی کاسموپولیتیسیم و... بدون هیچ تقیدی به مفاهیم نسبت‌خیز و چارچوبه‌سازِ آن‌ها با هستی دانست. در نگره‌ی اصالت زمین، هستی در این سیاره‌ی چرخان و رقصان آمیزه‌ای از نورهای سبز و زرد است، پس با گذر از مقوله‌ی نورانگی روحی که در جهان اشراقی از مغربیت اصغر تا مشرقیت اکبر آن را به تفصیل در رابطه با عالم امر و نورالانوار شرح داده‌اند، چون وارد مباحث ایدئولوژیکی خواهد شد به همین نیم اشارت درباره‌ی آن بسنده می‌کنیم.

به هر روی با عنایت به دو مقوله‌ی سخت‌افزار و نرم‌افزار در فهم تناروان هستی‌مندان، کالبد زمینی تمام پدیدارهای هستی دو لایه‌ی هم‌افزای دارد:

الف) لایه‌ی هم‌افزای وجودی

ب) لایه‌ی هم‌افزای نمودی

کالبد نمودی همان ظاهر و برونه‌ی هر پدیدار -سخت‌افزار- است و کالبد وجودی همان درونه‌ای‌ست که تمامیتِ بدون استثنای هستی‌مندان را در هیئت یک‌بودگی فرارونده تعریف و نظاره می‌کند -نرم‌افزار-.

این هیئت وجودی در تعریف برازندگان و فرزندگان حکمت خسروانی و اشراقی همان کالبد نوری پدیده‌های هستی‌ست. بر همین مایه و پایه، فرزندگان و برازندگانِ کهن آن‌گاه که فراتر از هر ما و من بر سفره‌ای

می‌نشستند هر لقمه را آیه‌ای از ساحت برکت بی‌پایان کائنات می‌دیدند که با تناول عاشقانه‌ی آن‌ها سفره و کالبد نمودی‌شان نیز یک‌پارچه نور در نور می‌شد؛ بنابراین آنان بیشتر از آن که چون امروزینیان بر خاصیت فیزیکیال اطعمه تمرکز داشته باشند مراقبه‌ای شناور بر کشف هیئت نوری پدیده‌ها داشتند برای اتصال بیش از پیش به یگانگی هستی و آستانه‌ی نورالانوار. از این رو اهالی مشرق‌زمین در دیدار با همه چیز و همه کس معیارشان نوربینی بود و در کاشت، داشت و برداشت گیاهان و تناول همه چیز مکیالشان نورخواری. محور ابداع و انتشار هر وسیله و هر کلام آنان بر مدار تجلی یعنی نوریابی، نورسازی و نورافشانی می‌چرخید آن‌گونه که در ساحت جنسیت، نور در مهرورزی تا آمیزش / در ساحت زبانی نور در کلام / در ساحت علم، فرا رفتن از سواد (سیاهی) و رسیدن به کشف و خلق یعنی نور در علم / و در ساحت شدن، نور در مسیر و مقصود / تا به نقطه‌ای برسد که در همین عالم فیزیکیال، نورانور او محیط بر محیط شود اما در اعصار امروزینه، پژوهش‌پیشگان و دانش‌آموختگان به سبب آن که بنا بر آموزه‌های ثنویت‌سازِ دکارتی فقط و فقط حجم و امتداد پدیده‌ها را تمام هستی آن‌ها قلمداد می‌کنند برای هیچ کدامشان هیچ گونه ساحت باطنی_نوری قائل نبوده و نیستند و همه چیز را بر اساس کاربرد بشری در مصرف‌واژگان و مسلخ‌سازی‌گانی به سان پرخاصیت، کم‌خاصیت و بی‌خاصیت تعریف و تقسیم کرده‌اند، غافل از این که تمام هستی‌مندان، آن‌سوی توهّم و تمدن انسان‌ها در ساحات مشبکِ مادرماییکِ خود در ساحت نوری_باطنی لایه‌های گونه‌گونی از یک‌یکِ یگانه‌اند.



«چون نور که از مهر جدا هست و جدا نیست

عالم همه آیات خدا هست و خدا نیست»

نور همه‌ی پدیدارها سبزازرد و زرداسبز است یعنی جنس هم‌افزایی از نورانیتِ سبزِ زمین و زردانگیِ منور آفتاب در سرچشمه‌ی بی‌رنگی‌ها و جاری در آتشفشان رنگین‌کمان‌های متوالی و موازی؛ بر این اساس ساحت غیرنوری پدیدارها به معنای ساحت جسمانی آن‌ها_ که خود تجلی ویژه‌ای از نور است_ نیست بلکه ساحت جسمانی ظرفیت موجودی ریشه‌مندِ پدیدارها برای پذیرش عاشقانه امکانات وجودی نوری آن‌هاست و هر اندیشه‌ای غیر از این باشد دامچاله‌ایست از دوگانه‌گرایی؛ اما آن‌جا که ساخته‌های صنعتی و بافته‌های ذهنی، سبزازدانگی زمین را غرقه‌ی گرداب‌های ظلمانی مصنوعی و مخرب می‌کنند آیا به راستی می‌توان برای این بدعت‌های مجعول در عالم انسانِ خودبنیاد، سخن، از ریزش، بارش، رویش و تابش امکانات وجودی_ نوری به میان آورد؟ هر ساخته‌ی تکنولوژیک، آن‌جا که ادامه و هم‌سوی طبیعی سبزانه‌بودگی زمین نباشد بی‌گمان غرقه‌ی ساحت ظلمانی و سرگرم بازی‌های نورسوزانه خواهد بود. انسانِ زباله‌های بی‌بازیافت، انسان دینامیت و بمب‌افکن، انسان شیمیایی و دود و... هرگزاهرگز خُردانه‌ترین ربطی به جهان وجودی_ نوری نخواهد داشت و وجودِ منحوس، پلشت و زشتِ او تنها مولد بی‌چون و چرای ظلمت و نورسوزی در هستی خواهد بود و این چنین است که بنا بر تمام کتب مقدسِ تاریخ، دوزخ تنها ساخته‌ی کردارها و پندارهای انسان طاغی‌ست، بی‌هیچ نشانی از دیگر فرزندان زمین در آن ظلمت سوزان.

۶. شعر طبیعی، ادبیاتی موضوع‌گرا برای درباره‌ی طبیعت نوشتن را پیشنهاد نمی‌دهد بلکه طبیعی زیستن را تنها آلترناتیو نجات زمین و انسان می‌داند و هرگز اهرگز این طبیعی زیستن به معنای بازگشت به مفاهیم ناتورالیستی نیست که اوج ماشینیسم و چهره‌ی کریه هم‌گامی با تعالیم ضدزمین‌گرای پوزیتیویسم در آن موج می‌زند و ادبیات ملی‌گرایانه‌ی ناتوریستی نیز مصداق نوعی طبیعت‌گرایی ایدئولوژیک است که هنوز فراروندگی از مرزها را چه در ذهن و چه در عین درک نکرده است.

۷. طبیعت انسان تنها تفاوتی که با سایر فرزندان زمین دارد شعور کلمه‌گرای اوست و هستی این امکان را برای او ایجاد کرده که موهبت آزادی فقط و فقط به این فرزند هدیه شود اما آدمی آزادی از جبر محیط و گزینه را به معنای تصرف‌گری و مالکیت انگلی گرفت و با آن به ضدیت با همه چیز در زمین و اتمسفر برخاست حتی خود و هم‌نوعانش.

۸. انسان اگر آزادی‌اش را طبیعی کند و هم‌آغوش با نظم خودانگیخته‌ی زمین به نظم برساخته‌ی خود هویتی سبز و هم‌سو بدهد توانسته است به فراروندگی تمدنی دست یابد زیرا هزاران کاوشگر دیگر هم به فضا بفرستد فقط و فقط زمین مادر و آغوشگاه زندگی اوست و لاغیر.



۹. شعر طبیعی گاه طغیان است علیه سرطانی به نام تکنولوژی و انسان ریاضیک و مدرن. شعر طبیعی زلزله‌وار تمام معیارهای پاراللِ دنیای دوگانه‌انگار و یک‌گریز جهانِ سرخابی‌شده‌ی بشری را که برآیندِ آن ادبیات و هنرِ استرس است به چالش می‌کشد، چالشی شبیه یک جراحی؛ آن‌گونه که زمین روزگاری برای دفاع از خود، طاعون، سل و وبا را به جان سرطان درونی‌اش حواله می‌کرد و امروزینه با شدت و حدتی بیشتر هر دم بیماری جدیدی چون کرونا، ایدز و ام اس را.

در زمین هیچ پدیداری اضافه نیست الا مظاهر مدرنیته و تمدن تکنولوژیکال، از این رو با هر آن‌چه تصنعِ مخرب است سر ستیز دارد اما گریز نه، زیرا هر چه هست در دل زمین می‌گذرد.

تکنولوژی در آغاز تداوم نظم خودانگیخته‌ی زمین برای فراتر بردن قدرت آدمی پنداشته می‌شد به عنوان مثال قدرت پای انسان برای حرکت محدودیت خاصی داشت که در سنت با پای حیواناتی اهلی‌شده چون اسب آن محدودیت شکسته شد و یک‌باره با ماشینیسیم به اوج قدرتی فراتر از تصور دست یافت ولی در این میانه یک امای بزرگ نادیده گرفته شد و آن نابودگی زمین بود آیا تکنولوژی می‌تواند بازگشتی آوانگارد به آن ساحت ناکنش‌یافته‌ی ادامه‌ی طبیعی شدن ماشینیسیم دست یابد؟ این پرسشگری نه یک اصل بلکه بزرگ‌ترین مطالبه‌ی آرمانی سبزانه‌اندیشانی‌ست که در کتاب «جنس سوم» تحت عنوان دکترین اصالت زمین فریاد شده بودند: «یک چشم در تلسکوپ، یک چشم در میکروسکوپ، پس با کدامین چشم تو را ببینم؟! مادرم _زمین_!»

۱۰. از لحاظ فنی شعر طبیعی بازگشت ادبیات به زبان طبیعی را پیش نظر دارد که در آن به بهانه‌ی کشف ادبی تصرف‌گری تکنیکال زبانی را مد نظر نداشته باشیم که هر آن به بسته شدن و تحدید دایره‌ی بیان و زبان‌ورزی ما می‌انجامد، کشف زبانی_بیانی آری تصرف تکنیکال و تحدیدیت فنی در سرایش و نگارش به هیچ وجه.

۱۱. شعر طبیعی به این درک رسیده که بزرگ‌ترین پدیداری که توسط انسان کشف نشده، خود زمین است و تا در بی‌واسطه‌ترین نگره (زمین ما هو زمین) کشف نشود اصالت و شناخت هر پدیدار، در فضای بی‌ریشه و بی‌اصالت رخ خواهد داد و آن‌گاه که در معرفتی بی‌واسطه و بسیط؛ مادر سبز هستی یعنی زمین دیگر باره کشف شود؛ بی‌تردید خواهیم فهمید که چه قدر سیستم‌های درختی و ریزومیک جهان اندیشه و باورهای ما در ساحتی توهم‌انگارانه اتفاق افتاده است.

۱۲. شعر طبیعی به هیچ‌گون به معنای شعر صلح نیست، زیرا سبزانه‌اندیشی، ذات صلح‌اندیشی را پلید می‌داند، از آن روی که صلح فرزند جنگ است و روئیده بر آن، نه فرزند زمین بنابراین صلح در ذات خویش بر پایه و مایه‌ی جنگ_این ناطبیعت‌گرایانه‌ترین پدیده‌ی ضدزمین‌گرا_ هستی و شکل گرفته و می‌گیرد.



۱۳. شعر طبیعی از صافی هیچ ایدئولوژی و تئولوژی هر چه قدر ریشه‌مند نمی‌گذرد زیرا این زمین است که باید ریشه‌ها را بپذیرد و پیرواند و این که هر ایسم و سازمان و اعتقادی ادعا کند که به اصالت زمین بر مبنای پارادایم خود معتقد است شبیه حباب و موجی خواهد بود که خود را بستر اقیانوس بیندارد آن هم بر سطح یک رودخانه‌ی خُرد.

اصالت زمین در کالبد هیچ اصلتی هویت نمی‌گیرد الا با ارتباط بی‌واسطه و حضوری که روی قانون چمن پا نمی‌گذارد.

دوگانه‌گرایی، غایت‌گرایی و تکثرگرایی هیچ‌چیزی ربطی به مفاهیم شعر، ادبیات و هنر سبز (اصالت زمین) ندارد. در نگرگاه سبزانه‌اندیشان، زمینی که چند هزار سال از نظم خودانگیخته و شعور همواره زندگی‌سازش می‌گذرد بی‌نهایت بیشتر از انسانی می‌فهمد که عقلانیتِ خوددرگیرش در هر عصر نگاه‌هایی متضاد می‌آفریند اما سراسر از نخوت لبریز است. شعر طبیعی به هیچ ایسمی اصالت نمی‌دهد زیرا در کل، بشرِ امروزی را فرزندی متمدن و خانمان‌برانداز می‌داند.

زیبایی اصالت زمین فراقانون، فرااخلاق، فرافرنگ و فراانسانی بوده و تمدن بشری را تا بدان جا می‌پذیرد که تن به تصنع تصرف گرا و خودتخریبی در ساحت زمینانه‌ی خویش نسپارد، چرا که آدمی شبیه سایر پدیدارها، هستی‌مندی است که در زمین روییده و خانه‌ای جز زمین نمی‌تواند داشت.

شعر طبیعی تمرین دموکراسی سبز برای برقراری برابری بین تمام اهالی زمین و نقد همه‌جانبه‌ی آپارتاید گونه‌ای نسبت به دیگر هستی‌مندان این سیاره‌ی سبز است. در قانون دموکراسی سبز همان‌گون که در کتاب «جنس سوم» آمده انهدام یک کوه برابر است با قتل‌عام انبوهی از آدم‌ها و انسان در آن قانون حق هیچ‌گون تصرف سرخ‌جز در نظام طبیعی چرخه‌ی زیست ندارد و هر گونه زیاده‌روی در این حیطة جنایت به شمار می‌آید. هیچ آسمان‌خراشی حق آن را ندارد که بر بستر یک مزرعه، یک مرتع وحشی، یک بیشه یا... برآید. حد زیست ما تا آن جاست که محدوده‌ی محیط زیست را مسموم و تخریب نکنیم زیرا محیط زیست فقط از آن انسان‌ها نیست.

۱۴. طبیعت چهره‌ی تجسد یافته و متعین زندگی است، بنابراین هر گون نسبت که تنها فرزند اختیارمند زمین با خود، با دیگری فردی_جمعی، با طبیعت برقرار می‌کند که با فرایند طبیعی و چرخه‌ی طولی_عرضی زیست، و قانون‌های نظم خودانگیخته‌ی زمین منافات داشته باشد بی‌گمان ناطبیعت‌گراست و محکوم.

بنابراین هر گون نسبت اسیدی با خود (همانند اعتیاد) با دیگری (همانند عشق‌های یک‌طرفه‌ی زندگی‌سوز) با دیگری بزرگ (هر گون باور زندگی‌سوز همانند رهبانیت‌گری، نژادپرستی، عقیده‌پرستی و...) و با طبیعت (همانند صنعت، تکنولوژی و...) پیشاپیش ناطبیعت‌مند و ضد زندگی و اصالت زمین محسوب می‌شوند.



عشق و اندیشه چه در مواجهه با خود، چه دیگری و چه طبیعت آن‌گاه اصالت خواهند داشت که قانون‌های جاذبه و جاذبیت را در نظم خودانگیخته‌ی زمین و روح مشکک یکی‌بودگی این سیاره‌ی سبز را در توهم حبابی خود به چالش نکشد.

پس هر گون عشق که از مدار جاذبه، جاذبه و جاذبیت خارج شود و ریختمان اسیدی به خود گیرد پیشاپیش محکوم به ناطبعی بودن و ناریشه‌مندبودگی و ضداصالت زمین بودن است.

۱۵. شعر طبیعی هرگون تفکر و سبک تکنیکال و فنی در عرصه‌ی شعر و ادبیات را که با طبیعت خودجوش زبان منافات دارد پس می‌زند و آشنایی‌زدایی را تا آن‌جا می‌پذیرد که اصالت درونی آن در ساحت زبان اثبات شده باشد.

بنابراین با هر گونه زبان‌پریشی، تفنن‌های مخرب، نگره‌های انسدادی_انجمادی_اعتقادی در گشایش‌ها و بستاره‌های سبک‌شناسانه که به بهانه‌ی افراشتن رایت ساحتی از شعر و با صیغه‌ی مبالغه نوشتن آن رویکرد به نفی، تحقیر و تصغیر ساحت‌های دیگری پردازد و دوری از طبیعت زبان را زمینه‌ساز یا مبلغ شود فاصله خواهد گرفت.

بر همین اساس شعر طبیعی از لحاظ زبانی اصالت را به طبیعت خودجوش زبان می‌دهد نه تکنیک‌های غیرزبانی و بیانی و قصد آن پاک‌سازی و لایه‌روبی از ساحت‌گونه‌گون زبانت زبان از هر گونه سبک و تکنیک تصرف‌گرای تصنع‌ساز و تخریبی است که ریشه در ذات زبان

نداشته باشد و این البته منافاتی با کشف ساحات درون_برونی هنری زبان ندارد.

۱۶. شعر طبیعی هماهنگ با هر گون حق طبیعی است پس نمی‌تواند با مدنیت از آن حیث که حقوق طبیعی انسان را چه در جهان زنانه و چه جهان مردانه به او برگردانده است هم‌دلی نداشته باشد زیرا سنتی که بر پایه و مایه‌ی ارباب_رعیتی اجتماعی و مرید و مرادی اعتقادی بنا شده بود، از زمین تا آسمان غیرطبیعی‌تر بود از انسان شهروند در مدرنیسم.

۱۷. فضای شعر طبیعی را از آن جهت شعر طبیعت نام‌گذاری نکرده‌ایم که این شائبه ایجاد نشود که حتماً می‌باید صرفاً در فضای طبیعت مستند چه از گونه‌های رئالیستی غرب و چه از گونه‌هایی چون هایکو در شرق سامان یابد، هیچ محدودیت اتمسفری و ژانریک در این نحله وجود ندارد زیرا گاه جهان انیمه و انتزاعی و فانتریک حقایقی از هستی را نمود می‌بخشند که عینیت پیش‌فرض مدار ما توانش درک یا انعکاس آن‌ها را ندارند.



«سیستمی برای معنی‌شناسی عمیق‌گرا»

به قلم زرتشت محمدی

(بر اساس درس‌گفتارهای استاد آرش آذرپیک_بنیان‌گذار
نحله‌ی معنی‌شناسی عمیق‌گرا در مکتب فراساختارگرایی.)

در ابتدا سعی شده است، در بخش اول دیدگاه استاد آرش آذرپیک در حوزه‌ی زبان‌شناسی و معنی‌شناسی به صورت خلاصه و با تعریف کلیدواژگان بیان شود، سپس در بخش دوم، بر اساس آنچه استاد آرش آذرپیک تحت اصول وجودشناسی عریان و عمیق‌گرایی در مکتب اصالت کلمه بیان کرده‌اند، سیستمی برای تحلیل معنا تدوین گردد و در بخش سوم، نظریه‌ی نگارنده‌ی مقاله تحت عنوان «ماتریس عمیق‌گرایی» با رویکرد تحلیل متن، به خصوص متون ادبی ارائه شود.

بخش اول) مکتب زبان‌شناسی فراساختارگرا

فردینان دو سوسور معتقد بود پدیدارها به خودی خود معنا ندارند بلکه این «روابط» است که به پدیدار معنا می‌بخشد و این معنا، ثابت و امری پیشینی نیست بلکه قراردادی‌ست که طبق «روابط» و «نقش»ی که واژه‌ها در یک ساختار می‌پذیرند، معنا می‌یابد. مثال معروف فردینان دو



سوسور مهره‌های شطرنج است که ارزش هر مهره در بازی شطرنج کاملاً قراردادی بوده و از روی شکل و شمایل مهره‌ها نمی‌توان دریافت که مثلاً حرکت سرباز یا قلعه به چه ترتیبی است بلکه حرکت هر کدام از این مهره‌ها بر حسب قرارداد و از طریق قواعد بازی تعیین می‌شود. به همین ترتیب، از صورت واژه‌های یک زبان طبیعی نیز نمی‌توان دریافت که آن‌ها به چه معنا هستند. هم‌چنین در بازی شطرنج تنها با مقایسه‌ی ارزش مهره‌های دیگر می‌توان ارزش یک مهره‌ی سرباز را تعیین کرد. در مورد نظام زبان هم مسئله به همین ترتیب است. این که مدعی می‌شویم، فلان نشانه یکی از واحدهای زبان به شمار می‌آید به این دلیل است که این نشانه را درون آن نظام و در رابطه با سایر نشانه‌های دیگری که در آن وجود دارند، در نظر می‌گیریم. یک مثال ساده‌تر آن که من در خانواده شخصیتی دارم که با شخصیتی که در محیط کارم دارم متفاوت است. هم‌چنین شخصیتی که در تیم ورزشی‌ام دارم با شخصیتی که به عنوان یک استاد ادبیات دارم، یکسان نیست و یا شخصیتی که در برخورد با یک خانم در همسایگی‌ام دارم با خانمی در فامیل متفاوت است و... این نقش‌های متفاوت به دلیل روابط گوناگونی است که در هر کدام از این نظام‌ها و ساختارهای مختلف به من معنا می‌بخشند.

ژاک دریدا اساس این نگاه دو سوسور را در پرنانتر می‌گذارد. او اعتقاد دارد که معنا امری پیشینی نیست بلکه قراردادی است، اما نه بر اساس روابط بلکه بر اساس «تفاوت». بدین معنا که این تفاوت من با تو است که من و تو را معنا می‌بخشد. درخت سیب با درخت هلو در اثر تفاوت معنایی متمایز پیدا می‌کنند و به همین ترتیب تمام پدیدارها بر اساس تفاوت است که معنا می‌یابند. اگر تفاوتی نباشد، نمود معنایی نخواهیم

داشت و همه چیز در محاق می‌ماند. تفاوت است که قلعه را از سرباز متمایز و معنادار می‌کند و یا معنا و ماهیت را به پدیدار می‌دهد. استاد آرش آذرپیکر_ بنیان‌گذار مکتب عربی‌انسیسم و مکتب معنی‌شناسی عمیق‌گرا_ عقیده دارد که جوهره‌ی هر پدیدار دارای دو بعد ثابت و متغیر است. جوهره‌ی معنایی کلمه هم به تبع آن دو بعد ثابت و متغیر دارد، با این شرح که بعد ثابت جوهره‌ی معنایی یک کلمه به مثابه جان و روح کلمه است که توسط انسان کشف شده و با خلق جوهره‌های گفتاری و نوشتاری، تناروح کلمه متولد می‌شود. جناب آذرپیکر معتقد است که بعد متغیر جوهره‌ی معنایی کلمه با حفظ و همراهی همیشگی بعد ثابت شکل می‌گیرد؛ بنابراین بعد متغیر درون‌زاده‌ی بعد ثابت است. وی هم‌چنین اعتقاد دارد که بعد ثابت جوهره‌ی معنایی هر کلمه «فراساختاری» است زیرا ساختارها و سیستم‌ها در بعد متغیر جوهره‌ی معنایی کلمه شکل می‌گیرند. بعد ثابت جوهره‌ی معنایی کلمه امری پیشینی است که با ورود به هر ساختار و سیستم، بعد متغیری از کلمه را ساختار می‌بخشد، پس این ساختارها یا روابط یا تفاوت‌ها نیستند که به کلمه معنا می‌بخشند بلکه بعد ثابت جوهره‌ی معنایی کلمه است که با ورود به ضمیرهای مختلف جمعی_فردی، ابعاد متغیری از معنا را با حفظ آن بعد ثابت در درون خود محقق می‌سازد.

هستی‌شناسی کلمه در عربی‌انسیسم

کلمه هم دارای مقام فرازمان_مکانی یعنی مقام جامع وجودی است و هم دارای مقام موجودی و این جهانی یعنی مقام متکثر. در مکتب عربی‌انسیسم، مقام جامع وجودی را «کلمه» و مقام متکثر موجودی را از



آن «کلمات» می‌دانیم. کلمه جوهره‌های متعددی دارد، از جمله مهم‌ترین این جوهره‌ها جوهره‌ی معنایی، جوهره‌ی گفتاری و جوهره‌ی نوشتاری است.

کلمه دارای هفت جوهره است:

۱. جوهره‌ی معنایی
 ۲. جوهره‌ی آوایی (صوتی)
 ۳. جوهره‌ی نوشتاری
 ۴. جوهره‌ی حرکتی
 ۵. جوهره‌ی طبیعی
 ۶. جوهره‌ی شرایطی
 ۷. جوهره‌ی اجتماعی
- ابتدا جوهره‌ی معنایی که به مثابه جان کلمه است کشف می‌شود و سپس با خلق جوهره‌ی آوایی و نوشتاری کلمه، نطفه‌ی آن شکل می‌گیرد. جوهره‌ی معنایی به مثابه روح کلمه همیشه زنده بوده و کشف می‌شود اما بقیه‌ی جوهره‌های کلمه توسط انسان به صورت قرارداد درآمده و بدین ترتیب کلمات هستی‌مند می‌شوند.

اصل حقیقت عمیق در عریانیسم

جناب آذربیک اعتقاد دارد جوهر شاکله‌ای است که باعث موجودیت یک وجود در بعدی از هستی می‌شود و در جهان مکان_زمان دارای دو ساحت و بعد ثابت و متغیر است. بر اساس اصل حقیقت عمیق، جوهر ابعاد ثابت و متغیر دارد ولی اصالت با هیچ کدام از این دو نیست بلکه جنس سومی از ابعاد ثابت و متغیر است که حقیقت را عریان می‌کند و

این حقیقت، حاصل فراروی از اصالت دادن به بعد ثابت و بعد متغیر است که با ارتباط بی‌واسطه با این ابعاد جوهری محقق می‌شود. همانند دیگر جوهره‌های کلمه، جوهره‌ی معنایی نیز دارای دو بعد ثابت و متغیر است. بعد ثابت حقیقت عمیق در کلمه، جوهره‌ی معنایی اولیه یا به قول زبان‌شناسان همان دالی است که بر یک یا چند مدلول مشخص و محدود دلالت می‌کند چون اگر با توجه به علم زبان‌شناسی، این بعد ثابت یعنی رابطه‌ی دال و مدلولی برقرار نشود کلمه تنها یک لفظ مهمل می‌شود؛ و اما بعد متغیر آن می‌تواند تمام بازی‌های زبانی و استحاله‌ی کلمات در بستر زمان باشد که به عنوان یک پدیده‌ی زنده بر بستر جامعه در سیلان و تغییر و تحول است. می‌توان گفت مثلاً کلمه‌ی «درخت» دارای دو بعد مکمل و هم‌افزاست، به این ترتیب که بعد ثابتش همان معنای رایج این واژه در لغت‌نامه‌ها و بعد متغیرش که در فرایند یک بازی زبانی وارد می‌شود، هاله‌ایست متغیر از معانی متفاوت که از جانمایی‌های گوناگون در جمله حاصل می‌شود، مثلاً در گزاره‌ی «درخت‌ها ایستاده می‌میرند» واژه‌ی «درخت‌ها» با حفظ کامل بعد ثابت جوهره‌ی معنایی خود، وارد حوزه‌ی متفاوت از هاله‌ی معنایی شده که در نگاه هر خوانشگری مصداق متفاوتی دارد. کلمه، کلی فراتر از هم افزایی این دو ساحت بوده و جنس سوم کلمه که دست یافتن به همین حقیقت عمیق است ما را از دام‌چاله‌ی یقین مطلق و شک‌محوری نجات داده و به ایمانی فرارونده در شناخت پدیده‌ها رهنمون خواهد شد و آن گاه اگر بخواهیم با یک گزاره‌ی اخلاقی این بحث را بازتاب دهیم باید گفت که نه به ایستایی در کلمه بسنده کرده است و نه به بی‌بندوباری در مورد آن تن می‌دهد. ما با فراروی از این دایره‌های بسته، بر مبنای ایمان‌های کامل و متکثر به اصل حقیقت عمیق در همه چیز خواهیم



رسید. حقیقت عمیق در جوهره‌ی معنایی کلمه دو بعد دارد. یک بعد که همان دالی است که بر یک یا چند مدلول، دلالت می‌کند و دیگری بعد متغیر که در آن کلمه به مانند موجودی زنده است و با توجه به بازی‌های زبانی در خرده‌نظام‌ها، دچار حرکت و استحاله می‌شود، مثلاً همین کلمه‌ی «بمیری» از نگاه استاد آرش آذریچک، دالی است که بر یک مدلول خاص دلالت می‌کند و این یعنی همان بعد ثابت حقیقت عمیق در کلمه که با قرار گرفتن در شرایط مختلف، با حفظ کامل بعد ثابت، دارای هاله‌ای از مدلول‌های بیرونی متفاوت می‌شود. تصور کنید یک فرمانده‌ی خشمگین به سربازی که در هنگام خدمت، پستش را ترک کرده می‌گوید: «بمیری!» و همان شب رو به همسرش می‌گوید: «بمیری!» اما این بار با لحنی آرام و عاشقانه. دقت کنید که این کلمه با حفظ بعد ثابتش، هاله‌ای از معناهای متفاوت را کسب کرده است، یا مثلاً کلمه‌ی «سپر» که روزگاری فقط وسیله‌ای بود برای حفاظت شخص در برابر تیغ دشمن، امروزه با حفظ بعد ثابت جوهره‌ی معنایی اش یعنی محافظی در برابر پدیده‌های بیرونی به مصداق‌های گوناگون دیگری از جمله سپر اتومبیل، سپر موشکی و سپر بلای کسی شدن استحاله یافته است.

بار ژنتیکی کلمه و پدیدارشناسی عربیان

دیدگاه اصالت کلمه، از نیمه‌ی پنهان دایره‌ی ژنتیکی کلمات که هیچ اپوخه‌ای نمی‌تواند آن‌ها را به طور کامل به حالت تعلیق درآورد سخن می‌گوید. کلمات نیز خارج از استبداد درونی در هر گفتمان خاص زبانی، زاییده و حاصل تجربیات گذشتگانند. پس خواه‌ناخواه همه‌ی کلمات،

بار ژنتیکی ویژه‌ای دارند که چه در گفتار و چه در نوشتار، یک سری از داده‌ها را با خود وارد دایره‌ی رمزگان شعوری ما می‌کنند. مشاهده‌ی محض با توجه به شعور کلمه‌گرای انسان و بار ژنتیکی کلمات، تنها یک تخیل دست نیافتنی‌ست. پس تا جایی که ممکن است باید از کلیدواژه‌ها مشروعیت‌زدایی و قدرت‌شکنی کرده و تسلیم ایدئولوژی طبیعی کلیدواژه‌ها در گفتمان‌های زبانی نشویم. هوسرل _بنیان‌گذار پدیدارشناسی_ می‌گوید در ذهن انسان‌ها پیش‌فرض‌هایی از زمینه‌های تاریخی، اجتماعی و فلسفی وجود دارد که روی معنای دریافتی‌شان اثر می‌گذارد که برای پدیدار شدن ذات اشیا یا امور باید آن زمینه‌ها را کنار بگذارند و یا به حالت اپوخه و تعلیق درآورند. آن وقت است که ذات اشیا یا امور برایشان پدیدار می‌شود. از نظر هوسرل، این درختِ تو یک درختِ خاص نیست و ما می‌توانیم آن را در ذهن خود تصور کنیم که همان صورت مثالی درخت است. استاد آرش آذرپیک _بنیان‌گذار مکتب معنی‌شناسی عمیق‌گرا_ می‌گویند: «پدیدارشناسی به طور کلی، کسب آگاهی را در حرکت به سوی چیزها می‌بیند که خود نوعی ارتباط بی‌واسطه با هستی است، اگرچه پدیدارشناسی هایدگری _گادامری ارتباط بی‌واسطه را نماد حرکت خود به سوی چیزها دیده، چه پیش فرض‌مداری هایدگر و چه سنت‌پذیری اندیشه. شعور انسان‌ها کلمه‌گرا بوده و ژنتیک هر کلمه، حاصل فرضی‌ست که از مجرای خودآگاه‌ها و ناخودآگاه‌های جمعی_فردی هفتگانه، ما را به کنشی اندیشگانی_پراگماتیک وامی‌دارد. بسیاری از این کلمات، کلیدواژگانی هستند که پشت هر کدامشان یک نگاه ایدئولوژیک یا تئولوژیک پنهان است» اما این کار امکان‌پذیر نیست. ما نمی‌توانیم مثلاً به کلمه‌ی «درخت» یا «کوه» بدون پیش‌فرض گذشتگان نگاه کنیم. گذشتگان به



من می‌گویند که درخت از برگ، ساقه و تنه تشکیل شده و نماد استواری و ایستادن است. نگاه کردن به کلمه بدون این پیش‌فرض‌ها یعنی نگاه کردن به یک توده‌ی نامفهوم. از نظر استاد آذریک: «هر کلمه حاصل هم‌افزاییِ پیش‌فرض‌های گذشتگان و تجربه‌ی شخصی ما از چیزهاست و ما ناچاریم برای توضیح یک کلمه از کلمات دیگر استفاده کنیم که همین باعث مرکزافزایی که برآیند خودافزایی در عین و حین هم‌افزایی و هم‌افزایی در عین و حین خودافزایی است، خواهد شد.» ژانر مرکزافزا شیوه‌ای در نگرش و نگارش در نحله‌ی ادبی پدیدارشناسی در عریانیسم است که از دهه‌ی هفتاد تا کنون در آثار عریانیست‌ها به اشکال شعری، فراشعری، داستانی و فرامتنی نمود و انتشار یافته و آرامش نجیبانه‌ی شیران اندیشکده‌ی کلمه‌گرایان ایران باعث شده چند فراراسوی متوهم در گوشه و کنار بیشه‌ی ادبیات، آن را در کتبی زرد و فاقد ادبیت، با مونتاژ ناشیانه‌ی برخی مفاهیم فلسفی عریانیسم به خود نسبت دهند که بوی بد این انتحال‌گری ما را از مطرح کردن بیشتر آن برحذر می‌دارد.

در اصل، ما برای درک و دریافت ذات کلمات باید بدانیم که شعور انسان، کلمه‌گرا بوده و ژنتیکِ هر کلمه در ذاتِ خود در هر بازی زبانی به مثابه کلیدواژه‌هایست که پشت آن، نگاه و ایدئولوژی خاصی پنهان است. حال اگر ما این پیش‌فرض‌ها را درونِ اپوخه قرار بدهیم همه‌ی کلمات را از هستی ساقط کرده‌ایم که نوعی پارادوکس ناشدنی خلق می‌شود.

انواع ضمیرهای فردی_جمعی

۱. خودآگاه جمعی_فردی زبانی
۲. خودآگاه جمعی_فردی زمانی

۳. خودآگاه جمعی_فردی مکانی
۴. خودآگاه جمعی_فردی جنسیتی_روانی
۵. خودآگاه جمعی_فردی اندیشگانی
۶. خودآگاه جمعی_فردی نژادی
۷. خودآگاه جمعی_فردی رسانه‌ای_مجازی

خودآگاه جمعی_فردی زبانی

در نگرانه عریانیستی، زبان مادری که زبان آگاهی‌های درونی و بیرونی ما از هستی است به زبان یا زبان‌های محدودی گفته می‌شود که با آن یا آن‌ها به گونه‌ای مستمر خواب می‌بینیم و با هستی ارتباط برقرار می‌کنیم. کمیت و کیفیت ارتباط با هستی وابسته به کمیت و کیفیت زبان‌ها یا زبان‌های مادری ما است. زبان می‌تواند با به‌روزرسانی کلمات، بیشتر و بیشتر وسعت یابد و دنیای واژگان را گسترش دهد. زبان، ساحت نظام‌یافته‌ی اجتماعی کلمات است.

دو نوع کلمه وجود دارد:

الف) کلمات کیفی: مانند کلمات فلسفی و تخصصی که فلاسفه و دانشمندان علوم مختلف برای انتقال معانی عمیق خود به کار می‌برند و باعث غنای بیش از پیش زبان خواهند شد.



ب) کلمات کمی: صرفاً برای بیان نیازهای روزمره و ارتباطی به کار می‌روند و غالباً دارای قدرت کلیدواژگانی نیستند. کلمه دو ساحت در مقام جامع وجودی و مقام متکثر موجودی دارد. در تاریخ فلسفه، نزدیک‌ترین مفهوم به مقام جامع وجودی، مفهوم لوگوس است. در ساحت معنوی عربی‌نویسم مفهوم متعالی «کن و یکون» وجود دارد، کلمه‌ای _مقام جامع وجودی_ که هسته با آن آغاز و آن چه از آن زاده شد چیزی جز کلمات (مقام متکثر موجودی) نیست. هستی، یعنی مقام جامع آیات (کلمات) از دل کلمه بیرون آمده و کلمه ساحت وجودی هستی است. خودآگاه جمعی _فردی زبانی ما، شامل زبان (یا زبان‌هایی) می‌شود که با آن خواب می‌بینیم و با آن با هستی ارتباط برقرار کرده و نیستی را نیز می‌آفرینیم. هر زبان نوعی مقوله‌بندی خاص از هستی است و گونه‌ای متی‌متیکال برای درک هر آن چه قابلیت ادراک دارد. هر گونه تغییر و استحاله‌ی زبانی می‌تواند به دگرگونی جهان‌اندیشگانی ما بیانجامد؛ بی‌آن که خود بر آن اشراف داشته باشیم، به عنوان مثال در یکی دو سال اخیر بی‌آن که جامعه‌ی پارسی‌زبان و ایرانی‌نژاد بر آن اشراف داشته باشند، نوعی تقسیم‌بندی دیگرگون برای روابط زن و مرد در این زبان وارد شده و به گونه‌ای فزاینده و خزنده در حال استحاله‌ی فرهنگی و سنتی ایرانیان است. در سنت ایرانی_اسلامی برای زن و مرد دو کلیدواژه‌ی مجرد و متأهل وجود دارد اما در یکی دو سال اخیر، خودآگاه جمعی_فردی رسانه‌ای_مجازی، کلیدواژگانی هم‌چون سینگل، این رل، جاست فرند، سوشال فرند و... ارائه داده که نوعی مقوله‌بندی دیگرگون و خلاف سنت ایرانی_اسلامی از روابط زن و مرد دارد و در حال استحاله‌ی فرهنگ و سنت ماست.

خودآگاه جمعی_ فردی زمانی

هر وجود در شاکله‌ای خاص در هستی موجودیت می‌یابد و بنا بر ساحت مادری آن بعد از هستی، هستی‌مند می‌شود. به آن شاکله یا شاکله‌ها جوهر می‌گوییم.

جوهر به دو ساحت هم‌افزا تقسیم می‌شود:

الف) جوهره‌ی مانا: در جهان‌بینی باورمندان به آن، روح نامیده می‌شود و فرابعدی و ابدی است.

ب) جوهره‌ی نامانا: محکوم به نابودی است و جسم نامیده می‌شود. در جهان ما این پیکرها چهاربعدی هستند و این جوهره با هم‌افزایی جوهره‌ی فرابعدی یعنی روح، باعث زندگی آن وجود و تکامل یا سقوط معرفتی آن خواهند شد؛ بنابراین در نظرگاه عریانیسم وارون تمام نحل‌های عرفانی، جوهره‌ی جسمانی تنها جامه‌ای بی‌ارزش و زندانی حقیر برای جوهره‌ی روحانی نیست، بلکه جوهره‌ی روحانی بدون حرکت جوهره‌ی جسمانی در بستر زندگی توان هیچ فاعلیتی در آن ساحت را نخواهد داشت.

جوهره‌ی جسمانی باعث می‌شود بنا بر اراده و فاعلیت آن، یک نفر در سپاه شمر قرار بگیرد و کس دیگر در سپاه امام حسین(ع) و تصمیم اراده و عمل این دو باعث سقوط روح دیگری و صعود روح آن دیگر خواهد شد.

به هر روی جوهره‌ی تمام هستی‌مندان در جهان چهاربعدی و در مبحث ما_زمین_ به عنوان تنها سیاره‌ی زندگی‌ساز انسانی از هم‌افزایی ابعاد طول، عرض، ارتفاع و زمان سامان یافته و هر جوهره‌ی هستی‌مند از



تمام موجودات ذره‌بینی گرفته تا جمادات، نباتات، حیوانات و انسان‌ها، بنا بر شاکله‌ی زمینی و جوهری خود با حفظ بعد ثابت زمان زمینی، در نوع خود دارای زمانی ویژه است.

از این رو چنان چه یک موجود ذره‌بینی ساکن زمین در کمتر از یک صدم ثانیه زایش می‌یابد، بالغ می‌شود، تولیدمثل می‌کند و می‌میرد و در کنار آن یک درخت قرن‌ها می‌زید و عمر طبیعی انسان کمتر از صد سال است، جوهره‌ی جسمانی او در زمین، امری طبیعی، لازم و منطقی بنا بر حیات زمینی خود دارد و هیچ بی‌عدالتی و تبعیضی در بافتار زیستی او رخ نداده است.^۱

البته در کنار ساحت زمانی_جسمانی ما با ساحت زمانی_مکانی نیز در زمین روبه‌رو هستیم؛ بنابراین همان جوهره‌ی چهاربعدی هر مکانی با عنایت به دوری و نزدیکی به قطب‌ها، نصف‌النهار مبدأ، نیم‌کره‌ی شمالی و جنوبی، کمیت و کیفیت، گردش فصل‌ها و... زمانی خاص آن می‌گذرد

۱. هر جسمی در زمین زمان خاص خودش را دارد، به عنوان مثال یک پشه، یک انسان یا موجودی ذره‌بینی که عمرش کمتر از یک صدم ثانیه است با بعد ثابت زمان زمینی و با توجه به جسمیتشان زمان‌های متفاوت را می‌گذرانند و عمرشان امری کمی_کیفی_جسمانی_زمینی بوده و برای هر کدام کامل است. جایی در قرآن فرشتگان می‌گویند: «خداوند! انسانی که خلق می‌کنی در زمین فساد و خون‌ریزی می‌کند» یعنی ملائک چون فرازمان_مکانند از اول تا به آخر خلقت و سرنوشت انسان را دیده‌اند. ما در اسلام اصلی داریم که در هیچ دینی نیست به نام «عالم ذر» که در آن بوده و هستیم. در عهد الست بسیاری از اشخاص یکدیگر را در آن جا دیده و سپس در زمین پیدا کرده‌اند که آن ساحت فرامکان_زمانی ماست. دعا انرژی_ماده نیست. دل شکسته و قلب عاشق، یک نفس الهی است. دعا از عالم مکان_زمانی گذر کرده و به عالم ذر می‌رود و سرنوشت را تغییر می‌دهد؛ بنابراین جبر و اختیار معنا ندارد و ساخته‌ی ذهن فیزیکیال و فهم چهاربعدی ما از هستی‌ست.

و صد البته کمیت و کیفیت زمانی-مکانی هر اقلیم در نوع بافت جوهری فرزندان آن‌جا از موجودات ذره‌بینی گرفته تا موجودات جمادی، نباتی، حیوانی و انسانی آن بی‌تردید تأثیراتی شگرف و برای هر کدام منحصر به فرد به وجود خواهد آورد، پس جنس زمان و سرزمین نمی‌تواند در ویژگی‌های جوهری هر گونه‌ای خاص تفاوت‌هایی بنیادین با دیگر هم‌نوعان آن در سرزمین‌های دیگر و زمان‌های متفاوت بسازد.

خودآگاه جمعی_ فردی مکانی

ما از لحاظ مکانی با توجه به حقیقت عمیق دارای ابعاد ثابت و متغیر فراوان هستیم که در تمام بعدهای ثابت، حضوری آگاهانه در هستی داریم که بر ما تأثیر دارد. بعد ثابت هر جایی یعنی فرزند مکانی بودن آن قسمت. زمین مادر ماست و مادر بعدی ما مثلاً نیم‌کره‌ی شمالی است و... که از آنان ارث می‌بریم و مادری ما یعنی همین هستی مادری یا رحم در رحم. ابعاد ثابت و متغیر حقیقت عمیق به نوعی هرم مادری را تا رسیدن به خودآگاه فردی سامان می‌دهند یعنی ما با توجه به این که کیهان مادر مکانی ماست و ما فرزند آنیم از خودآگاه جمعی منظومه‌ای و کیهانی شروع می‌کنیم که بعد ثابت است، اما در بعد ثابت کهکشان راه شیری در ساحت متغیر منظومه‌ی شمسی هستیم که مادر مکانی ماست و ما فرزند آنیم و از لحاظ مکانی و در حیطه‌ی منظومه‌ی شمسی با رعایت بعد ثابت منظومه‌ی شمسی در ساحت متغیر مکان_زمینی هستیم و در بعد ثابت مکان_زمینی که به دو نیم‌کره‌ی شمالی و جنوبی



تقسیم می‌شود، در ساحت متغیر نیم‌کره‌ی شمالی هستیم که مادر مکانی ماست و ما فرزند آنیم و در بعد ثابت ساحت مکانی نیم‌کره‌ی شمالی که به ساحات متغیر قاره‌های آمریکا، آفریقا، اروپا و آسیا تقسیم می‌شود، در ساحت ثابت قاره‌ی آسیا هستیم که مادر مکانی ماست و ما فرزند آنیم و در بعد متغیر قاره‌ی آسیا، آسیای شرقی، آسیای غربی، آسیای مرکزی را داریم و در بعد ثابت آسیای غربی در جنوب غرب آسیا خاورمیانه را داریم که مادر مکانی ماست و ما فرزند آنیم و در بعد ثابت خاورمیانه بعد متغیر کشورهای ایران، عراق، افغانستان و غیره را داریم و در بعد ثابت کشور ایران که مادر مکانی ماست و ما فرزند آنیم بعد متغیر استان‌های تهران، یزد، قزوین، کرمانشاه و غیره را داریم و در بعد ثابت استان کرمانشاه که مادر مکانی ماست و ما فرزند آنیم ساحات متغیر مکانی شهرستان‌های کرمانشاه، سنقر، پاوه، صحنه و غیره را داریم.

در بعد ثابت یکی از این شهرستان‌ها، دارای ساحات متغیر بخش‌های متفاوت هستیم و در بعد ثابت یک بخش به عنوان مثال ساحات متغیر دهستان و در بعد ثابت یک ده، ساحات متغیر روستا را داریم. در بعد ثابت یک روستا، ساحات متغیر محلات گوناگون، در بعد ثابت یک محله ساحات متغیر کوچه، در بعد ثابت یک کوچه ساحات متغیر خانه‌های مختلف، در بعد ثابت خانه ساحت متغیر خانواده و در بعد ثابت یک خانواده ساحات متغیر افراد آن خانواده را داریم. در بعد ثابت هر عضو خانواده نیز تن آن شخص را داریم.

وجود انسان در ساحات گونه‌گون مکانشی، امکانات نهفته‌ی خود را نمود می‌بخشد، طوری که وجود انسان نمود زمانشی، نمود زبانشی، نمود روانی_جنسیتی، نمود نژادیک و نمود رسانه‌ای دارد که در هر کدام از

این ساحاتِ وجودی، جهان و هستی به گونه‌ای مشکک بنا بر امکانات وجودی و ظرفیت موجودی در دگرگونش و شدن خواهد بود. هر ساختاری از قبیل ساختار خانواده، ساختار قبیله، ساختار نژاد، ساختار ملیت و... دارای روحی است که به قول میشل فوکو تنانگی آن ساحات را در سیطره‌ی خود خواهد گرفت.

هر اقلیم مکانی دارای روح است و البته این نوع تقسیم‌بندی اقلیم مکانی که به آن اشارت شد می‌تواند شیوه و گونه‌های بهتری داشته باشد.

خودآگاه جمعی_ فردی جنسیتی_ روانی

از نظرگاه استاد آرش آذریچک مقوله‌ای به نام زن و مقوله‌ای به نام مرد دارای دو ساحت مستقل و هم‌افزا در خودآگاه‌های جمعی_فردی هستند:

الف) جنس مؤنث و جنس مذکر

ب) جنسیت زنانه و جنسیت مردانه

جنس مؤنث و جنس مذکر: جنس مؤنث بنا بر ابعاد ثابت و متغیر جوهری در حقیقت عمیق خود دارای گونه‌های گوناگون است. بعد ثابت جوهره‌ی مؤنث انسانی در زمین بنا بر خودآگاه‌ها و ناخودآگاه‌های جمعی_فردی مکانی، خودآگاه‌ها و ناخودآگاه‌های جمعی_فردی زمانی و خودآگاه‌ها و ناخودآگاه‌های جمعی_فردی نژادی نمی‌تواند در تمامیت تاریخ و تمامیت زمین با حفظ ابعاد ثابت خود در تمام این خودآگاه و ناخودآگاه‌های جمعی_فردی دارای یک جوهره‌ی جسمانی و روان واحد و مشترک باشد.



این مقوله را به نیمه‌ی مردانه‌ی هستی نیز تعمیم دهید تا قصه و قضیه بیش از پیش روشن شود.

نه مذکران با حفظ ابعاد مشترک در حقیقت عمیقشان جسمیت، ذهن و روانی همسان و همگون در هرم مشکک و مادرماییکِ خودآگاه‌ها و ناخودآگاه‌های جمعی_فردی هفتگانه دارند و نه مؤنثان با حفظ ابعاد ثابت حقیقت عمیق خود دارای جسمیت، ذهن و روانی همسان و همگون در هرم مشکک و مادرماییکِ خودآگاه‌ها و ناخودآگاه‌های جمعی_فردی هفتگانه هستند. (نگره‌ی تشکیک به هرم مادرماییک در خودآگاه‌ها و ناخودآگاه‌های جمعی_فردی هفتگانه به معنای شدت و ضعف در امکانات وجود و ظرفیت موجودی نیست بلکه ناظر بر نمودهای گونه‌گون و ویژگی‌های منحصربه‌فرد و جمع در تمام ساختارهایی است که هر کدام در ساحات مادرماییکِ هستی، روح فردی_جمعی دیگرگونی را نمود بخشیده‌اند. تشکیک در تناووح‌های مادرماییک مکانشی، زمانشی، زبانشی و... برآیند دیالوگ عریانسیم با سنت اسپینوزایی_هگلی_فوکویی در مقوله‌ی روح است و با مبحث روح در ادیان نباید خلط مبحث شود.)

بنابراین جنس زن یا جنس مرد برای مردانه‌نگری و زنانه‌نگری یک حقیقت مطلق یا نسبی ندارد بلکه در هرم صعودی_نزولیِ مادرمای جنسی خود دارای ساحت‌های ثابت و متغیر بی‌شماری بوده‌اند، هستند و خواهند بود.

جنسیت زن و جنسیت مرد: بنا بر خودآگاه‌ها و ناخودآگاه‌های جمعی_فردیِ زبانی، خودآگاه‌ها و ناخودآگاه‌های جمعی_فردی اندیشگانی و خودآگاه‌ها و ناخودآگاه‌های جمعی_فردی رسانه‌ای_مجازی، ماهیت جنسیتی زنانه و مردانه دارای بی‌شمار ابعاد

ثابت و متغیری اند که به سرعت بنا بر استحاله‌های اندیشگانی، زبانی و رسانه‌ای_ مجازی دستخوش دگرگونی هستند. ما با حفظ ابعاد ثابت در آن خودآگاه‌های جمعی_ فردی دارای بی‌شمار مردانه‌نگری و زنانه‌نگری هستیم و ارائه‌ی نسخه‌ای مطلق و نسبی برای علم، فرهنگ و اندیشه‌ی زنانه و مردانه، چیزی شبیه کشیدن نقشه‌ی آسمان ابری بر پهنه‌ی دریای توفانی است.

خودآگاه جمعی_ فردی اندیشگانی

هر مای اندیشگانی بعد مشترک و بعد اختصاصی دارد. ما همیشه از طریق بعد مشترک اندیشگانی‌مان با دیگر ماهای موجود ارتباط عاطفی داریم. در خودآگاه جمعی_ فردی اندیشگانی، مثلاً اگر بشنویم شخصی خداناباور، یک خداپرست را به قتل رسانیده است به عنوان یک مسلمان ذاتاً برای شخص خداپرست واکنش عاطفی نشان می‌دهیم، زیرا خودآگاه جمعی_ فردی اندیشگانی ما با خودآگاه جمعی_ فردی اندیشگانی آن شخص بعد ثابت اندیشگانی مشترک دارد.

اینک اگر بشنویم بودایی‌ها خانواده‌ای مسیحی را به هلاکت رسانیده‌اند، ناخودآگاه اندیشگانی ما که با آن خانواده‌ی مسیحی اشتراک ادیان ابراهیمی دارد، با آنان احساس عاطفی برقرار می‌کند؛ و اما اگر بشنویم یک جوان یهودی، مسلمانی آفریقایی را کشته است طبیعتاً از لحاظ اندیشگانی و عاطفی با آن مسلمان آفریقایی بیشتر ارتباط عاطفی می‌گیریم، اگر چه آن مسلمان مصری و اهل تسنن باشد.



حال این هرم را ادامه می‌دهیم تا تمام اندیشه‌ها و اشتراکات از لحاظ دینی، مکتبی، سنتی و فرهنگی روشن شود. خودآگاه اندیشگانی دو تقسیم‌بندی کلی دارد:

الف) فرهنگی_سنتی: شامل تفاوت‌های مذهبی، قومیتی، زبانی، فرهنگی، پوششی، غذایی و غیره می‌شود، مثلاً ما با یک ترک آذری، از لحاظ قومی و زبانی یکی نیستیم اما در سنت عید نوروز مشترک و نزدیکیم و شاید با ملتی دیگر از لحاظ پوششی هماهنگی‌هایی داشته باشیم.

ب) مذهبی_مکتبی: که شامل موارد ذیل می‌شود: اشتراکات اخلاقی: اگر در کشور خود حامی حیوانات باشید در جاهای مختلف جهان هم‌بستگی اندیشگانی بیشتری با دیگر افراد حامی حیوانات دارید.

تقدس‌گرایی: به معنای حرمت و نه به معنای پرستش است مانند مقام پدر، مادر، استاد، بزرگان فرهنگی_مذهبی؛ به عنوان مثال برخی از شخصیت‌ها دیگر یک فرد تاریخی به شمار نمی‌آیند، همانند حضرت عیسی، موسی و پیامبر اسلام علیهم السلام، بلکه ناموس قلبی و ذهنی میلیاردها انسان در طول تاریخند و هر گونه جسارت به حریم این نام‌ها عین سلب آزادی، سلب کرامت و حیثیت انسانی و عدم هر گونه رواداری است. همچنین تمسخر یک فرهنگ و زبان خاص در رسانه‌ها و اجتماعات در اصل یک نوع ژنوساید فرهنگی_سنتی و مذهبی_مکتبی محسوب می‌شود.

پیش از اومانیسزم و سیطره‌ی تکنولوژی و رویکردهای علوم غیرطبیعی همانند شیمی، فیزیک و... در اندیشه‌ی مشترک انسان‌ها به نوعی حرمت زمین و هم‌زیستی با طبیعت در تمام اندیشه‌ها هم‌رقصی،

هم‌بافتی و هم‌ساختاری رسوخ داشت اما پس از اومانیسم، نوعی ساختارشکنی، تسلط بر زمین و تصرف در آن به محور اندیشه‌های اومانیسم مبدل شد.

بسیاری از دغدغه‌های وجودی همانند حق آزادی و حق برابری با دیگران در همه‌ی مواهب زمینی همانند مکان سکونت، برآیند هیچ سیستم و پارادایم اندیشگانی نیستند بلکه این مکاتب، سنت‌ها و علوم گونه‌گونند که درباره‌ی آن مؤلفه و المان ارائه می‌دهند و اصالت تمام اندیشه‌های ایدئولوژیک، تئولوژیک، سنت‌ها و علوم در عدم محروم‌سازی هر هستی‌مند در زمین به ویژه خود انسان از حقوق طبیعی اوست. ما چه خواهیم، چه نخواهیم در دل یک یا چند سنت، تفکر و ساختار اندیشگانی زادپر تاب می‌شویم و باید با تفکر انتقادی فراساختارگرایانه دریابیم که در چشم ما با عنایت به سنن، فرهنگ‌ها، ایدئولوژی‌ها و تئولوژی‌ها چه چشم‌هایی در حال دیدند، در گوش ما با عنایت به سنن، فرهنگ‌ها، ایدئولوژی‌ها و تئولوژی‌ها چه گوش‌هایی در حال شنیدند و...؛ ما هر چه قدر در گزینش چشم‌هایی که در چشمان هستی را می‌نگرند فراتر از ساختارهای تئولوژیک و ایدئولوژیک تدقیق و تحقیق داشته باشیم، شعور بینایی، شعور شنوایی، شعور گویایی، شعور بساوایی و شعور چشایی مان امکانات وجودی بیشتری را در ساختارهای مادرماییک اندیشگانی مان نمود و ظهور خواهد بخشید.

خودآگاه جمعی - فردی نژادی



نژاد، بزرگ‌ترین گونه‌ی انسانی را شامل و به عنوان گروه‌های جمعیتی بزرگی تعریف می‌شود که گنجینه‌ی زندگی آن‌ها از یکدیگر متفاوت است.

نژاد بر اساس ویژگی ظاهری به چهار دسته‌ی بزرگ سفیدپوست، سیاه‌پوست، زردپوست و سرخ‌پوست تقسیم می‌شود. نژاد سفید، نژادهای آریایی، سامی و حامی را در بر می‌گیرد. نژاد سیاه به نژادهای خوی خوی، ملانزی، نگریتو و... اطلاق می‌شود و نژاد زرد به مردمان مغول، چین، ژاپن، کره و... اختصاص دارد. نژاد سرخ نیز خود شاخه‌ای مجزا از نژاد زرد است که شامل مناطق مکزیک، ایالات متحده‌ی آمریکا، پرو و... می‌شود.

بنا بر حقیقت عمیق، هر کدام از نژادها با حفظ بعد ثابت خود دارای بعد یا بعدهای متغیر فرهنگی، سنتی، عمومی و غیره هستند و بر این اساس هر نژاد تفاوت‌هایی با دیگر نژادها دارد.

بنا بر نظام حاکم بر جوامع امروزی، این تفاوت‌ها شکل‌گیری تعصبات نژادی و قومیتی را در پی دارند. این تعصبات نژادی غیرعلمی و بیهوده منجر به خودبرتربینی برخی جوامع، نژادها، فرهنگ‌ها و... نسبت به جوامع، نژادها، فرهنگ‌ها و... دیگر شده است.

نژاد، مربوط به خون بوده و وابسته به موقعیت قومیتی_مکانی است. قومیت می‌تواند به پتانسیلی برای فراروی، درک و ارتباط با فرهنگ‌های دیگر تبدیل شود، نه یک نگاه تعصبی که راه آن به مرداب انسانی ختم می‌شود.

بر اساس تعریف زیست‌شناسی، گونه شامل گروهی از موجودات زنده است که با حفظ همواری بعد ثابت آن، ساحت متغیر انسان را داریم. با حفظ بعد ثابت انسان، ساحت‌های متغیر نژاد به چهار دسته کلی سفیدپوست، سیاه‌پوست، زردپوست و سرخ‌پوست تقسیم می‌شوند. بعد ثابت نژاد سفیدپوست ساحت‌های متغیر نژاد آریایی، نژاد سامی و نژاد حامی را در بر می‌گیرد.

در بعد ثابت نژاد آریایی گونه‌های نژادی ژرمنی، هندی، فرانسوی... و ایرانی را داریم. با حفظ و همراهی همواری بعد ثابت نژاد ایرانی ما گونه‌هایی همانند بلوچ، آذری، مازنی، گیلک، کرد و... را داریم. با حفظ و همراهی همواری بعد ثابت نژاد کُرد ما هورامی، سنجایی، زنگنه، جاف و کلهر را داریم. با حفظ و همراهی گونه‌ی نژادی کلهر نیز ما ایوانی، کلیایی، قوچمی و... را داریم.

خودآگاه جمعی_ فردی رسانه‌ای_ مجازی

رسانه، آن چیزی است که پیام و اطلاعات ما را به نسل‌های آینده می‌برد و وارونِ امروز، در گذشته وابستگی انسان‌ها به رسانه کمتر بود، اما اینک شاهد آن هستیم که با پیشرفت شبکه‌های مجازی، هر فرد یک رسانه محسوب می‌شود، تا بدان‌جا که خودآگاه‌های جمعی_ فردی مجازی، آن قدر قوی و صاحب نفوذ شده‌اند که می‌توانند همه‌ی خودآگاه‌های دیگر را تحت تأثیر قرار دهند.



رسانه‌ها حقیقت‌نما و حقیقت‌سازند و از نیرویی ویرانگرانه برخوردارند. می‌توانند از سیاه، سفید بسازند و از سفید، سیاه. رخداد‌های کوچک را در زندگی یک شخص فاجعه‌ای بزرگ نمایش دهند که موجب نابودی زندگی وی شود یا بالعکس.

اکثریت جوامع امروزی، با اعتمادی که به رسانه‌ها دارند حق اشتباه را به افراد نمی‌دهند. ما انسان‌ها با فریبی که از جهان رسانه خورده‌ایم تبدیل به ربات‌هایی در خدمت پروپاگانداها شده‌ایم و این بهانه‌ای می‌شود برای توسعه‌ی نهادهای قدرت که به واسطه‌ی ماهواره و رسانه‌های گونه‌گون بیشترین پروپاگانداها را در فرهنگ دارند؛ و این امر پیامدی ندارد جز یکسان‌سازی یک‌سویه‌ی فرهنگی_نژادی و فرهنگی_سنتی به نفع تأمین منابع شخصی جهان سرمایه‌داری.

بخش دوم: سیستم معنی‌شناسی عمیق‌گرا

گام‌های مدل مفهومی معنی‌شناسی عمیق‌گرا

گام اول: نخستین مرحله برای درک حقیقت عمیق معنایی یک «کلمه»، مشخص کردن کلمات هم‌معنی آن در فرهنگ لغت است.

گام دوم: مشخص کردن بعد اختصاصی و حذف بعد اشتراکی معنای کلمه است.

گام سوم: ورود بعد ثابت معنایی کشف‌شده به انواع ضمیرهای جمعی_فردی خودآگاه و تجزیه و تحلیل آن تا رسیدن به بعد متغیر معنایی آن کلمه در انواع ضمیرها است.



به عنوان مثال کلمه‌ی «عشق» را تحلیل می‌کنیم:

مرحله‌ی اول: کلمات هم‌معنی عشق می‌توانند محبت، دوستی، یاری و انس باشند.

مرحله‌ی دوم: تشخیص بعد اختصاصی معنای کلمه‌ی «عشق»

در بین کلماتی که دارای معنایی نزدیک به عشقند همانند دوستی، محبت، یاری، انس و علاقه همگی در معنای «عشق» وجه اشتراک دارند؛ بنابراین علاقه نمی‌تواند اساس عشق واقع شود زیرا در محبت و یاری و مؤانست و دوستی، داشتن علاقه موجود است، پس علاقه بعد مشترک آن‌هاست اما دل‌بستگی تنها در عشق وجود دارد. ما می‌توانیم به هر کسی محبت کنیم حتی به دشمنانمان. می‌توانیم به هر کسی یاری برسانیم. می‌توانیم به کسی دل نبندیم اما همدم و مونسش باشیم. می‌توانیم با بسیاری از مردم دوست باشیم اما دل نبندیم. می‌توانیم با بسیاری از مردم صمیمی باشیم اما دل نبندیم اما نمی‌توانیم ادعای عشق داشته باشیم و دل‌بسته نباشیم؛ بنابراین «دل‌بستگی» همان بعد اختصاصی و ثابت معنایی عشق و در واقع اساس و نهاد واقعی معنای عشق است.

مرحله‌ی سوم: ورود بعد ثابت جوهره معنایی عشق یعنی دل‌بستگی به انواع ضمیرها و کشف ابعاد متغیر جوهره‌ی معنایی عشق در ضمیرهای خودآگاه جمعی_فردی است. با مثال کلمه‌ی عشق، بعد ثابت معنایی‌اش را «دل‌بستگی» تعیین کردیم. اکنون به عنوان نمونه دل‌بستگی را در خصوص مراسم عزاداری و خاک‌سپاری در هفت ضمیر جمعی_فردی خودآگاه بررسی می‌کنیم. در تمام این ضمیرها مفهوم دل‌بستگی ثابت بوده و همواره حفظ می‌شود اما سیستم، شکل، نحوه،



طرز و... دل‌بستگی صورت‌های متغیری پیدا می‌کند. در واقع بعد متغیر جوهره‌ی معنایی عشق به این شکل حضور یافته و ابعاد متغیری در ضمیرهای مختلف از دل‌بستگی پدیدار می‌شود، به طوری که در همه‌ی این ضمیرها دل‌بستگی به صورت «درونزاد» حضور دارد.

۱. دل‌بستگی در ضمیر جمعی_فردیِ زبانی (دل‌بستگی زبانی):
در فرهنگ و آیین مناطق کردنشین، زنان عزا دار دل‌بستگی خود را به شخص متوفی با خواندن «مور» که نوعی گریه و ضجه زدن آهنگین است نشان می‌دهند اما در فرهنگ و زبان‌های دیگر ممکن است عزاداری به شکل دیگری باشد؛ بنابراین دل‌بستگی در همگان وجود دارد اما سیستم بیان آن متغیر است.

۲. دل‌بستگی در ضمیر جمعی_فردیِ زمانی (دل‌بستگی زمانی):
در حدود بیست سال پیش در میان کردها، دل‌بستگی به متوفی چنان بود که از هر گونه شادی و حتی برخی از امور روزمره پرهیز می‌شد تا جایی که حتی تلویزیون را تا چند ماه روشن نمی‌کردند اما امروزه نه تنها از مراسم خاک‌سپاری فیلم‌برداری می‌شود بلکه ممکن است آن را به عنوان مستندی از آیین و فرهنگ خاص مناطق زاگرس‌نشین از تلویزیون هم پخش کنند. موسیقی هم در متن فیلم گنجانده می‌شود و هر دو، دو نوع دل‌بستگی را نشان می‌دهند. اگرچه دل‌بستگی و عشق هم چنان ثابت است اما نوع ارائه‌ی آن در طی زمان تغییر می‌کند. در زندگی گذشته‌ی کردها که مبتنی بر کشاورزی بود مجال به عنوان یک عنصر مهم زمانی بیشتر وجود داشت اما مجال در زندگی امروزین که ماشینی است، کمتر شده و این بر شدت، ضعف، کیفیت، شکل و نوع دل‌بستگی به متوفی و البته هر کلمه‌ی دیگری تأثیر می‌گذارد.

۳. دل‌بستگی در ضمیر جمعی_ فردی مکانی (دل‌بستگی

مکانی): دل‌بستگی در شرایط مکانی و جغرافیایی و آب و هوایی به شکل‌های مختلف حضور می‌یابد. دل‌بستگی عزاداران در مناطق کوهستانی عرفانی‌تر بوده اما در مناطق کویری یا دشت‌نشین دل‌بستگی عزاداران شریعت‌مدارانه‌تر است. مردمان هیمالایا، تبت و یا دالاهو در دل‌بستگی خود به اشخاص متوفی طبق آیین‌هایشان عرفانی‌تر عمل می‌کنند اما عمل مردم عربستان و عراق در دل‌بستگی خود به اشخاص متوفی شریعت‌مدارانه‌تر است. در ایران مردم برای به خاک سپاری امواتشان در مکان‌های زیارتی دل‌بستگی بیشتری نشان می‌دهند ولی در کشور مالزی مکان سرسبز و پرآب و درخت بیشتر مورد توجه است.

۴. دل‌بستگی در ضمیر جمعی_ فردی اندیشگانی (دل‌بستگی

اندیشگانی): خودآگاه جمعی_ فردی اندیشگانی در دو ساحت سنتی_ فرهنگی و مذهبی_ مکتبی جریان دارد. مکتب شامل چارچوبه‌ای است که گروه خاصی به آن اعتقاد دارند. مسیحیان کرمانشاه اگر چه در زبان و هم‌شهری بودن و... با کلهری‌ها مشترکند اما دل‌بستگی‌های اندیشگانی و عقایدی آن‌ها با کلهرها متفاوت است. در من کلهری، چهره خراشیدن نشان دل‌بستگی به متوفی بوده، حال آن که در شخص مسیحی هم‌شهری من چنین نیست. در دل‌بستگی اندیشگانی سنتی_ فرهنگی من ایرانی لباس سیاه نشانه‌ی عزاداری است ولی در نزد چینیان در مراسم عزاداری لباس سفید پوشیده می‌شود. هر دو شخص عزادارند و هر دو دل‌بسته به متوفای خودند اما یکی دل‌بستگی خود را با لباس سیاه و دیگری با لباس سفید نشان می‌دهد.



۵. دل‌بستگی در ضمیر جمعی_ فردی نژادی (دل‌بستگی نژادی):

در شهر سنقر دو گروه ترک‌زبان و کردِ کلیایی زندگی می‌کنند اما دل‌بستگی این دو نژاد با هم متفاوت است. دل‌بستگی ترک‌زبانان به شخص متوفی در مراسم ترحیم رسمی تر همراه با قواعد و قوانین بیشتری برگزار می‌شود ولی دل‌بستگی کردزبانان سنقری به درگذشتگان در مراسمی ساده‌تر و عمومی‌تر است.

۶. دل‌بستگی در ضمیر جمعی_ فردی روانی_ جنسیتی

(دل‌بستگی روانی_ جنسیتی): تا پیش از دهی نود کلهری‌زبانان برای ابراز دل‌بستگی و در عین حال همدردی چندین جلسه به خانگی شخص متوفی نزد بازماندگان داغدار وی می‌رفتند و با هم گریه کرده و «مور» می‌خواندند اما امروزه برای ابراز دل‌بستگی به شخص داغدار، او را به شرکت در مراسم شادی، مسافرت و جلسات عمومی یا مهمانی دعوت می‌کنند با این نیت که اندکی غمش را فراموش کند. دل‌بستگی روانی در قدیم به متوفی چنان بود که مغازه‌ها را تا چند روز می‌بستند ولی امروزه با این که همان دل‌بستگی حفظ شده است به شکل‌های دیگری مثلاً گوش دادن به آهنگ‌های غمگین و آرام، رفتن بلافاصله به سر کار و... درآمده.

۷. دل‌بستگی در ضمیر جمعی_ فردی رسانه‌ای_ مجازی

(دل‌بستگی رسانه‌ای_ مجازی): رسانه‌ها گفتمان‌ها را تغییر می‌دهند و گفتمان جدید را جایگزین می‌کنند مثلاً خراشیدن و زخمی کردن صورت را به عنوان نوعی دل‌بستگی به متوفی تا حد زیادی حذف و به جای آن آهنگ‌های غمگین، سینه‌زنی و... را جایگزین کرده‌اند. در گذشته دل‌بستگی به متوفی با آرایش نکردن نشان داده می‌شد. امروزه

در رسانه، نژاد مربوط به خون و وابسته به موقعیت قومیتی_مکانی است. قومیت می‌تواند به پتانسیلی برای فراروی، درک و ارتباط با فرهنگ‌های دیگر تبدیل گردد، نه یک نگاه تعصبی که راه آن به مرداب انسانی ختم می‌شود.

گفتمان این دل‌بستگی را تغییر داده و مثلاً مدل لباس و آرایش مخصوص به عزاداری را ساخته یعنی دل‌بستگی حفظ شده اما نمادها، نشان‌ها و سیستم‌های ارائه‌ی دل‌بستگی تغییر کرده است.

بخش سوم: ماتریس عمیق‌گرایی

(روشی برای تحلیل معنا در سطح جمله و متن)

با توجه به ابعاد ثابت و متغیر جوهره‌ی معنایی کلمات، چهار نوع رابطه‌ی معنایی شکل خواهد گرفت:

۱. بعد ثابت کلمه‌ی اول با بعد ثابت کلمه‌ی دوم هم‌نشین شوند.
۲. بعد ثابت کلمه‌ی اول با بعد متغیر کلمه‌ی دوم هم‌نشین شوند.
۳. بعد متغیر کلمه‌ی اول با بعد ثابت کلمه‌ی دوم هم‌نشین شوند
۴. بعد متغیر کلمه‌ی اول با بعد متغیر کلمه‌ی دوم هم‌نشین شوند.

الف) هم‌حضور کلمات بر اساس رابطه‌ی بعد ثابت جوهره‌ی

معنایی کلمه‌ی اول با بعد ثابت جوهره‌ی معنایی کلمه‌ی دوم:

در این حالت چون کلمات بر اساس همان معنای فرهنگ لغتی خود در نظام جمله حضور می‌یابند، معنا آشکار است و تأویل و تفسیر دیگری وجود نخواهد داشت. این حالت همان زبان معیار ارتباط در زبان روزمره



است مثلاً در جمله‌ی «تمام عشق من دیدن توست» معنا کامل روشن بوده و هیچ پیچیدگی‌ای در آن وجود ندارد یعنی تمام دل‌بستگی من، دیدن شماسست و من دل‌بستگی دیگری ندارم و تمام کلمات «تمام_عشق_من_دیدن_تو_است» در همان معنای ثابت فرهنگ لغتی خود بکار رفته‌اند.

ب) هم‌حضور کلمات بر اساس رابطه‌ی بعد ثابت جوهره‌ی معنایی کلمه‌ی اول با بعد متغیر جوهره‌ی معنایی کلمه‌ی دوم:

در این حالت حضور کلمه‌ی دوم در ایجاد دو یا چند معنا و مفهوم بنیادی‌تر است. چون بعد متغیر جوهره‌ی معنایی با حفظ و همراهی همیشگی بعد ثابت در درون خود معنا و مفهوم می‌یابد در نتیجه علاوه بر آن معنا و مفهوم که در حالت الف رخ می‌دهد، معنا و مفاهیم دیگری نیز در جمله و متن حضور می‌یابند مثلاً در جمله‌ی «در عشق، دریا باش» کلمه‌ی عشق با بعد ثابت معنایی خود حضور یافته اما کلمه‌ی «دریا» با بعد متغیر معنایی خود حضور دارد. دریا در این‌جا به معنی بی‌کرانگی، صبوری، زلالی و... است و البته با توجه به انواع ضمیرهای فردی_جمعی می‌تواند بی‌نهایت تأویل ایجاد کند. در استعاره، کلمه‌ی جانشین به عنوان بعد متغیر معنایی یا مفهومی کلمه‌ی اصلی حضور می‌یابد. رود حرکت دارد و حرکت در جریان است. نهضت‌ها و مذهب‌ها هم پویایی و حرکت دارند. پویایی و حرکت نیز در جریان است. هم چنین کلمات تو، دریا، بی‌کرانگی و... چون در ساحت معنایی «بزرگی» اشتراک معنایی دارند به صورت استعاری یا نمادین هم‌مفهوم می‌شوند.

ج) هم‌حضور کلمات بر اساس بعد متغیر جوهره‌ی معنایی کلمه‌ی اول با بعد ثابت جوهره‌ی معنایی کلمه‌ی دوم:

در این حالت کلمه‌ی اول نقش مهم‌تری در حضور معنا یا معنای و مفاهیمی فراتر از معنای ثابت در نظام جمله و متن دارد، مثلاً در جمله‌ی «دریای عشقش بی‌کران است» دریا به مفهوم بزرگی و وسعت و اندازه به کار رفته نه به معنای ثابت دریا، اما عشق با همان معنای ثابت خود حضور یافته است.

د) هم‌حضور کلمات بر اساس بعد متغیر جوهره‌ی معنایی کلمه‌ی اول با بعد متغیر جوهره‌ی معنایی کلمه‌ی دوم:

در این حالت دو کلمه بر اساس بعد متغیر خود در حضور معنا در جمله و متن فعالند و درک معنا و یا مفهوم کلی جمله در پیچیده‌ترین حالات خود است، مثلاً در جمله‌ی «نرگس آفتاب، عشق ماست» نرگس و آفتاب هر دو با ابعاد متغیر معنایی و مفهومی خود حضور یافته‌اند. نرگس به مفهوم چشم و چشم به مفهوم دیدگاه و آفتاب به معنای شخص هادی و روشنی‌بخش و عشق به مفهوم برنامه و راه حضور یافته است. در کل می‌توان گفت که راه درست، دیدگاه و بیانات شخص هادی است که دل‌بستگی و امید ماست.



«غزلواژه»

به قلم هنگامه اهورا

(غزلواژه_ تجربه‌ای متفاوت در ژانر واژانه بعد از اعلام این ژانر
با پایه‌گذاری استاد آرش آذرپیک_)



واژانه از ابداعات جنجالی جناب استاد آرش آذرپیک _ بنیان‌گذار و نظریه‌پرداز مکتب زبان‌شناسی فراساختارگرا در عریانیسم_ است که این مکتب دو نحله‌ی بزرگ را در جهان اندیشه و هنر مطرح کرده:

۱. مکتب معنی‌شناسی عمیق‌گرا

۲. دکترین ادبی واژانه

واژانه در سال ۱۳۷۰ در نشریه‌ی «گل صد برگ» با مسئولیت ناصر گلستانی‌فر و سپس در کتاب «جنس سوم» با نمونه آثار فرزندان عصر عریانیسم اعلام ظهور کرد و تا کنون در اکثر کتاب‌های مکتبی (چه دهه‌ی ۸۰ و چه دهه‌ی ۹۰) به آن پرداخته شده است. واژانه به سه شاخه تقسیم می‌شود:

۱. شعرواژه

۲. داستان‌واژه

۳. متن‌واژه

که غزلواژه شاخه‌ی کلاسیک شعرواژه است.

آشنایی من با واژانه برمی‌گردد به تابستان ۱۳۹۷ و برایم همواره با یاد و خاطره‌ی دوشنبه‌های منزل بانو پوران فرخزاد در سهروردی تهران، خیابان مهناز (صابونچی) همراه است. تابستانی که شاملو را از دست دادیم و قامت پوران زیر بار این اندوه جانکاه خم شد و تنها دلخوشی‌اش به گوش دل سپردن به جانداروی جادویی شعر به ویژه قالب محبوبش _غزل_ بود که با جان و دلش درآمیخته و به یگانگی رسیده بود.

جناب استاد آذرپیک با این که دو سال از اعلام ظهور واژانه می‌گذشت اما هرگز در جلسات ادبی پوران بانو این ژانر را معرفی نکرده بود اما یاران

و همراهان همیشگی پوران بی‌گمان جوانِ همواره غزل‌خوان و هر آن
جوشان و خروشانِ آن روزگاران را به یاد می‌آورند که با خواندن واژه‌ای:

آفتاب

باران

برکه

دو قو

□□

آفتاب

آفتاب

برهوت

دو فسیل.

و واژه‌ای:

«بازی»

خدا

□

خدا

زمین

□

خدا

زمین

انسان

□



خدا

زمین

انسان

خانه

□

خدا

زمین

خانه

□

خدا

زمین

□

خدا.»

چگونه فضای شاعرانه و تغزل محور آن نشست را برآشفتم. پوران فرخزاد که روراست بود و آینه‌وار هر آنچه از سرچشمه‌ی زلال دلش می‌جوشید بر زبان جاری میکرد، شگفت‌زده گفتم: «از تو که جوانی با استعداد و دست‌پرورده‌ی سیمین بهبهانی هستی انتظار نداشتم! چرا از غزل‌های همیشگی‌ات نمی‌خوانی؟!» اما استاد از واژه‌ها می‌گفت و آوانگارد بودن. شاعران و شعردوستان کلاسیک‌پسند به ایشان تاختند و خرده گرفتند که نوشته‌هایش نامفهوم، درهم‌ریخته، پریشان و فاقد تغزل است و احساس را در شنونده بر نمی‌انگیزد. آن‌ها واژه‌ها را ردیف کردن چند کلمه‌ی بی‌ربط و کپی دست‌چندم متون دادائستی می‌دانستند؛ اما پوران بانو با مهری مادرانه و پندآمیز از دغدغه‌هایش برای افتادن کاخ باشکوه هزارساله‌ی شعر ایران به دست نسل جدید و میراث گرانبهای گذشتگان و شعر پرمایه و کلام حکیمانه‌ی حافظ،

سعدی، فردوسی، مولانا و... می‌گفت و خون دلی که نیما، شاملو، فروغ و... خورده‌اند و استاد را از دامچاله‌ی ایسم‌ها و بدعت‌گذاری‌ها برحذر می‌داشت.

در پایان جلسه با ایشان گفتگو کردم و از واژانه پرسیدم. عجیب این که شنیدم واژانه را در قالب کلاسیک هم می‌توان سرود به ویژه در قالب غزل، چرا که جنبه‌ی تغزلی‌اش ایرادی را که بر آن وارد کرده‌اند می‌پوشاند. اشتیاقم را که دیدند اجازه‌ی آن را به من دادند. پس از آن تا مدتی مشق واژانه‌نویسی را در حد دو سه بیت در هر غزل یا مثنوی‌ام داشتم تا این که غزلواژه‌ی «سراب» را چند ماه بعد سرودم:

میخ و چکش • عکس کهنه • ضربه‌های اضطراب
 تکه‌های آینه در گور شب‌ها گرم خواب
 پنجه‌های خیس گربه • تنگ خالی • رقص مرگ
 پولک ماهی • حباب و دامن خونین آب
 ریشه‌ی قانون جنگل • باغ وحش زندگی
 چشمه‌ی راز بقا • جوش و خروش و پیچ و تاب
 خوشه‌ی خونین گندم • خنده‌ی سرخ ملخ
 سال خاکستر • سکوت سنگ‌های آسیاب
 برق سکه • رد خون • پای برهنه • برف سرخ
 کودک و سبزی‌فروش و کاغذ زرد کتاب
 تابلوی پایان • دوراهی • چشمک سبز چراغ
 رود آهن • جیغ ترمز • موج‌های التهاب
 خیمه‌شب‌بازی • سکانس شام آخر • بوم مرگ
 پرده‌پرده آدمک‌ها • سایه‌ها • رنگ و لعاب.



این غزلواژه را هنگامی که استاد آذریک به سربازی رفته بودند، برای اولین بار در منزل جدید پوران فرخزاد _ در میرداماد، میدان مادر، خیابان شاه‌نظری _ و بدون یادآوری نام واژه‌ها خواندم. هر آن منتظر بودم ایشان که طبق عادت همیشگی در حین شنیدن شعر دستش را زیر چانه گذاشته و چشمانش را می‌بست و دل به سروده‌ها می‌سپرد، ملامتگرانه به من خیره شود و... اما شگفتا که نه تنها پوران بانو بلکه تمام دوستانی که با واژه‌ها مخالف بودند، غزلواژه‌ها را شعری قوی و همگام با ادبیات روز دانستند و بسیار تحسین و تشویق کردند که بعدها با استقبال فراوان اهالی شعر و ادب روبه‌رو شد و بارها در نشریات به چاپ رسید از جمله:

«ندای جامعه (سنقر)» شنبه ۲ آذر ۱۳۸۱، زیر نظر منصور یاقوتی _
رمان‌نویس پرآوازه‌ی ادبیات کارگری که عباس معروفی ایشان را
چخوف ایران نامیده‌اند _

«ندای جامعه (کرمانشاه)» شماره‌ی ۹۶، سه شنبه ۷ مهر ۱۳۸۳، زیر
نظر عبدالرضا جانسپار _ شاعر کرمانشاهی _

«غرب» شماره‌ی ۷۷، یکشنبه ۱ بهمن ۱۳۸۵، زیر نظر حسنعلی
مهدوی چشمه‌گچی

«بیستون» شماره‌ی ۱۰۰۴، چهارشنبه ۱۹ فروردین ۱۳۸۸، زیر نظر
ناصر گلستانی فر _ شاعر کرمانشاهی _

و این گونه بود که نخستین غزلواژه با اجازه و پیشنهاد جناب استاد آذریک نوشته و در طیفی گسترده منتشر شد و از آن جا که غزل قالب ملی شعر ایران است، هر چه در آن ارائه شود همه‌ی قالب‌های دیگر را هم در بر می‌گیرد، همان گونه که توسط واژه‌گرایان کلاسیک‌نویس به

بسامد بالایی رسیده، به این ترتیب که پس از غزلواژه، جناب زرتشت محمدی رباعی‌واژه، دوبیتی‌واژه و ترانه‌واژه و بانو نیلوفر مسیح و دکتر فرحناز حسینی تکیه رباعی‌واژه سرودند. آقای آریو هم‌متی نیز غزلواژه‌هایی در ساحت غزل مدرن دارد و در حیطه‌ی غزل‌مینی‌مال‌واژه قلم می‌زند.

در پایان به برخی از آثار دوستان اشاره می‌شود.
رباعی‌واژه و ترانه‌واژه‌ای از زرتشت محمدی:

آیین تو بوسه • چشم‌ها چشمه‌ی نو
گل‌ها لب چشمه • چشمه‌ها نغمه‌ی نو
من تشنه‌ی ماه • جاده‌باریکه‌ی آه
یک اربعه آغوش تو • منظومه‌ی نو.

□

خیابان رنگ شب • گل‌ها شکسته
پرستو پیک غم • پرهای خسته
شقایق • داغ یاران • لاله در خون
سکوت سرد شب • درهای بسته.

رباعی‌واژه‌ای از نیلوفر مسیح:

دریادریا • غزل‌غزل • تو، من، او
باران باران • عسل‌عسل • تو، من، او
خنده‌خنده

پدر	تو
مادر	من



گل

بوسه‌بوسه • بغل‌بغل • تو، من، او.

دو رباعی‌واژه از فرحناز حسینی تکیه:

نوروز • ستاره • آسمان • باران • تو
یک عمر قلم _ قدم‌قدم _ یک آن تو
سرباخته • دل‌باخته • بی‌واژه فقط
مترو • گل سرخ • آخر تهران تو.

□

نوروز
لحظه‌ی باران
بهار
من

□

تو
وسط میدان
سایه‌ی ماه
من

□

ماشین
تو
ماشین
تو

سرشب

جاده‌ی سرخ

□

پل

جاده

پرنده

من.

نقطه‌ی پایان

غزل مینی‌مال واژه‌ی «سوته‌دلان» از آریو همتی:

خواب دریا • یک روح • ساحلی رؤیایی
مرد: عاشقتر، مست • زن: گل هرچایی
خاطراتی از قبل • طرح خوابی شیرین
سینه: یک گل لبخند • دورهی تنهایی
زن: نگاهی در ابر • مرد: چشمش در او
زن: عروسی، سرخاب • لحظه‌ی خنیاپی

□

هفت سال غمبار • هفت سال زخمی
هفت قلب بیمار • شش زن سودایی

□

مرد: قلبی بی‌تاب • شب: حباب مهتاب
آتشی سبز و سرخ • شعلهی رسوایی
آتش و سودا • رقص • آتش و سودا • تاب
شعله‌هایی سرمست • اوج بی‌پروایی
روح دریا: بیدار، پایکوبان • ساحل
مرد: عاشق • زن: مست • نشئه‌ی زیبایی.



«مکتب زبان‌شناسی فراساختارگرا»

به قلم نیلوفر مسیح

(بر اساس درس‌گفتارهای استاد آرش آذرپیک، بنیان‌گذار
مکتب زبان‌شناسی فراساختارگرا در جهان)

چکیده: ساختارگرایی نظریه‌ای است که به شناخت، مطالعه و بررسی پدیده‌ها بر اساس قواعد و الگوهایی که ساختار بنیادی آنها را به وجود آورده‌اند؛ می‌پردازد. این شیوه به رشته‌های علمی گوناگون و پدیده‌های موجود در آنها اختصاص یافته است. در واقع هر پدیده را در ارتباط با مجموعه پدیده‌هایی که جزیی از آنهاست بررسی می‌کنند. موازی با اوج فعالیت ساختارگرایان، ژاک دریدا (۲۰۰۴- ۱۹۳۰م) فیلسوف و نظریه‌پرداز فرانسوی با به چالش کشیدن آرای سوسور درباره‌ی نظام ساختاری نشانه‌ها در قالب تقابل‌های دوگانه، به تخریب زیربنای علم زبان‌شناسی و نشانه‌شناسی و بنیان نهادن نظریه‌ی «پساساختارگرایی» پرداخت. دریدا اعلام کرد که یک دال تنها بر یک مدلول دلالت نمی‌کند و می‌تواند در آن واحد بر مصداق یا مصداق‌های دیگری که با هم متفاوت و گاهی بی‌ارتباط هستند، دلالت کند. سوسور بر این باور بود که ارزش هر واژه در تقابل با واژه‌های دیگر آشکار می‌شود. لذا زبان، محور تفاوت بین ساختارگرایی و پساساختارگرایی است. اما فراساختارگرایی جهان‌بینی است که کلمه را فراتر از هر نوع رابطه‌ی تقابل‌گرایانه و حتی



فراتر از دال‌های سرگردان دریدا یک حقیقت عمیق معنایی می‌داند که در بعد ثابت حقیقت عمیق خویش فرامکان، فرازمان و فراساختارگرایانه رفتار می‌کند. اما می‌تواند در بی‌نهایت ابعاد متغییر معنایی خود در رابطه با دیگر واژه‌ها ساختارگرایانه عمل کند و با توجه به انواع خودآگاه‌ها و ناخودآگاه‌های هفتگانه‌ی جمعی_فردی بی‌نهایت مصداق و معنا بپذیرد. این مقاله به بررسی چرایی و چگونگی فراساختار بودن کلمه_ با عطف به درس گفتارهای آرش آذرپیک_ می‌پردازد. کلمات کلیدی: ساختارگرایی، پساساختگرایی، ساختارشکنی، فراساختارگرایی

مقدمه:

۱_۱ ساختارگرایی:

از زمان فردینان دوسوسور به این سو پرداختن به ساختارها، مهمترین دلخوشی و دل‌مشغولی و دغدغه‌ی پژوهشگران در علوم مختلف از جمله ادبیات بوده است. فرضیه‌ی نظام‌مند بودن زبان، منتقدان را بر آن داشت که ادبیات را نیز سیستمی نظام‌مند در نظر گیرند. و همان تمایزی را که سوسور میان زبان و گفتار و محور همنشینی و جاننشینی می‌یافت، میان زبان ادبی و غیرادبی بیابند. رویکرد زبان‌شناسی ساختگرا، به مصادیق و جنبه‌های مختلف زبان، یعنی گفتارها معطوف است. در این نظریه منتقد می‌کوشد تا مصادیق و سویه‌های متنوع ادبیات؛ یعنی ژانرهای مختلف و چگونگی متابعت یا عدول از هنجار و نرم (norm) را مورد بررسی و تحلیل قرار دهد.

بنابراین پاسخ سوسور به این پرسش که «زبان چیست؟» این است که «زبان نظامی از نشانه‌هاست». (کالر، ۱۳۷۹: ۲۱)

۱_۱ ماهیت اختیاری نشانه

«ماهیت اختیاری» نشانه را می‌توان مهمترین کشف سوسور تلقی کرد. از نظر سوسور، مهمترین ویژگی نشانه آن است که ماهیت اختیاری دارد. این بدان معنا است که کلمات و واژگان در مقام نشانه، امور قراردادی و دلخواهی‌اند و هیچ رابطه طبیعی و ذاتی میان دال با مدلول وجود ندارد. این ویژگی نشانه و به تبع آن امر زبانی، نشانگر آن است که رابطه میان دال و مدلول رابطه لایزال و لایتغیر نیست. «مدلول در پیوند با دال می‌تواند هر صورتی بپذیرد و هیچ هسته بنیادینی برای معنی وجود ندارد که معنی بر حسب آن مدلول مناسب آن دال تلقی شود.» (همان: ۳۸) بنابراین، پیشاپیش نمی‌توان معنا و مدلول معینی را به دال معینی نسبت داد، بلکه این امر زمانی امکان‌پذیر است که رابطه میان دال و مدلول در بستر تاریخی و اجتماعی و به عبارتی، شبکه‌ای از روابط گوناگونی که یک بافت زبانی در درون آن واجد معانی خاص می‌شود، درک کرد. بدین ترتیب، سوسور به صورت مستقیم نشانه را به یک امر رابطه‌ایی که از درون قرارداد اجتماعی سر بر می‌آورد، بدل می‌کند و به تبع آن، زبان را از سطح استعلایی و فرازمانی و فرامکانی تنزل داده، ابعاد و سویه‌های اجتماعی و تاریخی آن را برای ما آشکار می‌کند. «نشانه به دلیل اختیاری بودنش، موضوعی صرفاً تابع تاریخ است، و ترکیب و پیوند یک دال با یک مدلول در لحظه‌ای خاص، نتیجه اتفاقی فرآیند تاریخی است.» (همان) بنابراین، هر نشانه زبانی به قرارداد استوار است. (Saussure, ۲۰۱۱: ۱۴)

۲_۱_۱ هم‌نشینی و جانشینی

از نظر سوسور، در میان پدیده‌های زبانی دست‌کم دو نوع پیوند وجود دارد: پیوند هم‌نشینی و پیوند جانشینی. پیوند هم‌نشینی، «پیوندی



است که میان واژگان مختلف در یک زنجیرهٔ گفتاری مشاهده می‌شود. مثلاً در جملهٔ « من به خانهٔ دوستم رفتم»، «من»، «خانه»، «دوست» و «رفتم»، چهار جزء زنجیره‌ای گفتاری را تشکیل می‌دهند. (فکوهی، ۱۳۹۸: ۱۸۸) در رابطه جانشینی ساختار جمله، امکان جانشین شدن واحدهای زبانی دیگری را هم فراهم می‌آورد؛ یعنی می‌توان براساس ساختار هر جمله، تعدادی جمله‌های دیگر (با معنایی تازه) ساخت. واحدهای هر پیام زبانی (هر گزاره یا جمله) جدا از مناسبات موجود، عینی و محسوسی که با یکدیگر دارند روابطی هم با واحدهایی دیگر دارند که به نقد در این پیام یا جمله حاضر نیستند.

به اعتقاد سوسور، کل نظام زبانی را می‌توان در قالب نظریه‌ای از روابط همنشینی و جانشینی گنجانند. نگاه ساختارگرایانه سوسور هرچند در جای جای بحث از زبان او وجود دارد، اما بحث از دو نوع رابطه «همنشینی» و «جانشینی» این گرایش را بر آفتاب افگند؛ زیرا تقسیم‌بندی دو دسته مناسبات همنشینی و جانشینی زبان را همچون دستگاهی آشکار می‌کند که بر پایهٔ رابطه‌ها استقرار یافته است. در این دستگاه، نشانه‌ها فی‌حد ذاته چیزی نیستند، بلکه امری صرفاً رابطه‌ایی‌اند که هویت و معنای خود را از رابطه متقابلی که با دیگر نشانه‌ها برقرار می‌کند، در برمی‌گیرد. ساختار زبان می‌تواند واحدهای زبانی را جابجا نماید و با این جابجایی، صرف معانی دلخواهانهٔ خویش را تولید نماید. آنچه که در وهلهٔ اول دو عنصر متباین به نظر می‌رسد، در یک رابطهٔ همنشینی می‌تواند معنایی را تولید کند که از هر نوع تناقض‌گویی و ناهمگونی عاری باشد. (همان).

ارائه هر نوع تعریفی از پساساختارگرایی دشوار است. زیرا طبیعت نقادانه‌ی این مکتب خود نافی هر گونه تعریف و حدپذیری و حدود است. واژگانی چون تکثر، تنوع، و عدم قطعیت که از مختصات ماهوی تفکر پسامدرنیسم است، از شاخصه‌های پساساختارگرایی نیز به شمار می‌آیند. برخی معتقدند که پساساختارگرایان همان ساختارگرایان بودند که ناگهان به خطای دیدگاه خود پی‌بردند. (selden, ۱۹۹۳, ۱۲۵) برخی دیگر آن را قرائتی افراطی از زبان‌شناسی سوسور می‌دانند. (rice & Waugh, ۱۹۸۹, ۱۴۸) و عده‌ای از منتقدان آن را مترادف با نام ژاک دریدا و رویکردش واسازی، می‌دانند.

در واقع پساساختارگرایی جنبشی است که با موجی از تفکر روشنفکران و اندیشمندان فرانسوی سال‌های پس از جنگ جهانی دوم به ویژه پس از دهه ۱۹۶۰ گره خورده است که معدودی از آنها خود را پساساختارگرا نامیده‌اند؛ اندیشمندانی همچون ژاک دریدا، ژولیا کریستوا، رولان بارت، ژیل دلوز، فلیکس گاتاری و میشل فوکو. پساساختارگرایان تمامی حوزه‌های دانش_تاریخ، فلسفه، سیاست، جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی، ادبیات، روان‌شناسی و ... را متنی یا بافتاری (Textual) می‌دانستند. (گلن، ۱۳۸۴: ۱۹۰)

در واقع ساختارگرایی ادعا می‌کرد که در زبان، هیچ نشانه‌ای به خودی خود معنا ندارد. معنا همیشه حاصل تفاوت است. با وجود این، زبان ساختاری نسبتاً ثابت، محکم و حتی مستبد به حساب می‌آمد. اما پساساختارگرایی تفاوت را برجسته‌تر می‌کند تا هرگونه مفهوم ثبات یا یکپارچگی معنا را بر هم زند. در ساختارگرایی متن کامل فرض می‌شود. در پساساختارگرایی، متن همیشه ناتمام و پر از ایراد و تناقض است. (گلن، ۱۳۸۴: ۱۳۳-۱۳۴)



۱_۳ ساختارشکنی

نام دریدا بیش از هر چیز با **Déconstruction** که خود واضع آن است گره خورده است. این اصطلاح در زبان فارسی به ساختارشکنی، ساختارزدایی، شالوده‌شکنی، بنیان‌فکنی و واسازی ترجمه شده است. وی در سال ۱۹۶۶ در دانشگاه جانزهاپکینز برای اولین بار این شیوه اختصاصی خود را در مقاله‌ای با عنوان «ساختار، نشانه، بازی» معرفی کرد. (ملک شاهی، ۱۳۹۴: ۲۴)

ساختارشکنی یعنی بی‌اثر و خنثی کردن و یا ویران کردن دلالت معنایی است. متنی که ساختارش شکسته شده، یعنی متنی که دیگر طرح غالبی و بنیاد خاصی نداشته باشد، باعث می‌شود وجوه دیگر آن متن آشکار شود، در نتیجه متن چندساحتی می‌شود. بنابراین او ساخت شکنی را نوعی خوانش متن با هدف مرکززدایی از آن می‌دانست. مرکزهایی از قبیل خود، مرد، گفتار، و حضور که در طول تاریخ فلسفه و ادبیات در تقابل مفاهیمی به حاشیه رفته‌ای چون دیگری، زن و نوشتار قرار می‌گیرند. (ضرغامی، ۱۳۸۸)

تایسون دیدگاه‌های ساختارشکنانه درباره‌ی زبان، جهان و هویت را اینگونه خلاصه می‌کند: ۱. زبان پویا، مبهم و ناپایدار است و همواره معانی ممکن را پخش می‌کند. ۲. هستی هیچگونه مرکز و معنای ثابتی ندارد. ۳. افراد بشر نبردگاه‌های از هم پاشیده‌ای برای ایدئولوژی‌های رقیب‌اند؛ که تنها هویت آنان هویتی است که ما ابداع کرده‌ایم و یا باور داریم. (Tyson, ۲۰۰۶, ۲۵۶)

۱_۱_۳ واسازی

درواقع اساس واسازی در نقد ادبی ارائه‌ی «قرائتی است که بنا دارد این فرض را «بی‌ثبات» کند که طبق آن، نظام زبان زمینه و بستری را فراهم

می‌کند که برای تعیین حدود، ثبات و انسجام و معنای غایی یک متن ادبی کفایت می‌کند.» (brams, ۲۰۰۵, ۶۵) به عبارتی، نقد واسازانه دریدا می‌خواهد نشان دهد که چگونه نیروهای متعارض در درون خود متن زمینه‌ی براندازی و تزلزل قطعیت و ثبات ظاهری ساختار و معانی آن را باعث شده و در نهایت آن را به طیفی بی‌ثبات از مفاهیم ممکن فرو می‌کاهد. در انجام این مهم، دریدا ابتدا بیان می‌کند که تمام مظاهر فهم ما از واقعیت بر اساس یک «مدلول متعالی» یا «مرکزیت» قرار دارد که معانی و دلالت آنها را تعیین می‌کند. این تمایل به مرکزیت را دریدا «کلام‌محوری» می‌نامد. ولی آنچه دریدا می‌افزاید، مهمتر به نظر می‌رسد، این است که این مرکزیت و یا «حضور» وحدت بخش، خود بخشی از ساختار نبوده و بیرون از آن است. «لذا، این مرکزیت به ظاهر تردیدناپذیر و واحد تشکیل دهنده‌ی اساس ساختار است و بر آن حکم می‌رانند. ولی خود از ساختارمندی می‌گریزد. مرکزیتی که خود در مرکزیت پدیده آمده است ولی از آنجا که به آن تعلق ندارد، آن تمامیت مرکز خود را در جای دیگری می‌جوید.» (drida.gtd in rice& wavgh. ۱۹۸۹, ۱۵۰)

دریدا فهم کلاسیک از دلالت را واژگون می‌کند. مدلول دیگر نه مستقل از دال است، نه برتر از آن، بلکه مدلول همواره پیشاپیش یک دال است. در هر واژه اثراتی از واژه‌های دیگری است که در شبکه‌ی دلالتی به آن‌ها ارجاع می‌دهد. هر دال دربرگیرنده‌ی اثرات و ردپاهای سایر دال‌ها است؛ دریدا این اثرات به‌جای‌مانده را «رد» می‌نامد. اگر هر عنصر نظام تنها در تفاوت‌اش با عناصر دیگر، این‌همانی‌اش را به دست می‌آورد، پس هر عنصری به این طریق توسط تمام عناصر دیگر مشخص می‌شود، و بنابراین ردی از آن عناصر را بر خود دارد. بنابراین رد چیزی جز رد



غیاب عناصر دیگر نیست، که البته این غیاب به معنای حضور در جای دیگر نیست، بلکه خود از رد تشکیل شده است. هر ردی رد یک رد است. هیچ عنصری در هیچ جا حاضر نیست (و به معنای ساده غیاب نیست)، تنها ردها وجود دارند. این ردها رد یک حضور یا گذر یک حضور نیست. (Bennington, ۱۹۹۳: ۷۵) این آموزه سرنوشت ساز دریدا را می‌توان در عبارات کلیدی زیر خلاصه کرد.

معنا در زنجیره بی‌پایان دال‌ها، همواره به تعویق می‌افتد؛ دریدا این تعویق دائمی معنا در شبکه تفاوت بنیاد دلالی را تفاوت می‌نامد. از آن‌جا که هیچ حضوری پیش از تفاوت نشانه‌شناختی یا خارج از آن وجود ندارد، سوسور نتیجه می‌گیرد که زبان، که تنها شامل تفاوت‌ها است، عمل کرد یک سوژه سخن‌گو نیست. یعنی سوژه خودآگاه در زبان نگاشته شده است و بنابراین عمل کردی از زبان و تابع آن است. فرد هنگامی یک سوژه سخن‌گو می‌شود که سخن‌اش (یا به قول سوسور پارول) را با نظامی از قواعد زبانی (لانگ) به‌مثابه نظامی از تفاوت‌ها، تطبیق دهد. (Derrida, ۱۹۷۳: ۱۴۵-۶)

۱_۴ فراساختارگرایی

۱_۱_۴ تعریف فراساختار

پیشوند فرا در فراساختارگرایی از کلمه‌ی فراروی به معنای محدود نکردن و محدود نشدن کلمه به یک چارچوبه یا ساختار، بعد، ساحت و زاویه گرفته شده است. و کلمه فراتر از چهارچوبه‌های بسته‌ای مانند (پاره‌گفتار، شبه‌جمله، جمله، متن، و تمام روابط و تفاوت‌ها و انواع قواعد دستوری و...) خود ذاتا دارای معناست. و ساختارها تنها در ارائه‌ی ریزش و بارش و زایش معانی متغییر کاربرد دارند. یعنی معنای کلمه وابسته به ساختارها و زاده‌ی ساختارها نیست؛ بلکه این کلمات هستند که

ساختارها را با ایجاد روابط جوهری_ماهیتی به وجود می‌آورند. تا معنایی متغییر و متکثر از ساحت متغییر حقیقت عمیق معنایی کلمات آشکار شود. در واقع فراساختارگرایی برخلاف ساختارگرایی و پس‌ساختارگرایی و ساختارشکنی، معنا را تابع ساختارها قرار نمی‌دهد؛ بلکه ساختارها را تابع روابط بین کلمات قرار می‌دهد. بدین ترتیب تمام ساختارها خود ماهیت‌هایی از مقام متکثر موجودی کلمات هستند. فراساختارگرایی کلیتی فراتر از هم‌افزایی ساحت جوهری و ماهیت‌هایی است که به بنیان و اساس تمام معناها یعنی مقام جامع وجودی کلمه (لوگوس) اشاره دارد. در واقع تمام روابط بین کلمات و تفاوت‌های آنها و انواع ارجاعات به دال‌های دیگر در شرایط و موقعیت‌های گوناگون نمی‌تواند حجتی بر خالقیت ساختارها برای به وجود آوردن معنا یا معنایی ثابت حقیقت عمیق معنایی کلمه باشند، تنها پرورش دهنده و گسترش دهنده‌ی ابعاد و ساحت‌های گونه‌گون متغییر حقیقت عمیق در معنای کلمات می‌باشند.

۲_۱_۴ پیش‌فرض‌های زبانشناسی فراساختارگرا

بنیادهای زبانشناسی فراساختارگرا عبارتند از:

۱_ کلمه یک حقیقت عمیق است؛ که دارای یک یا چند بعد ثابت و بی‌نهایت ابعاد متغییر است. و در صورت نگاه افراطی_انحطاطی به ابعاد ثابت آن منجر به مطلق‌گرایی می‌شود و در صورت نگاه افراطی_انحطاطی به ابعاد متغییر آن موجب پدید آمدن نسبی‌گرایی می‌شود. در واقع مکاتب زبان‌شناسی با نگرش افراطی_تفریطی و اصالت دادن به یکی از ساحت‌های کلمه از رسیدن حقیقت عمیق وجودی کلمه بازمانده‌اند. و هر یک تنها وجهی از کلمه را آشکار کرده‌اند و ساحت‌های دیگر را نادیده گرفته‌اند. مثلاً زبان‌شناسی ساختارگرا به اصل



تشکیل معنا در ساختارها اصالت داده است. و ساختار شکن‌ها به اصل تفاوت در شکل‌گیری معنا اصالت داده‌اند. حقیقت عمیق در کلمه از دو بعد هم‌افزا تشکیل یافته است. بعد یا ابعاد ثابت حقیقت عمیق کلمه همان مقام جامع وجودی کلمه می‌باشد؛ که با حفظ و همراهی همواره‌ی آن مقام متکثر کلمات را در جهان چهاربعدی هستی‌مند می‌کند و نمود می‌بخشد.

۲_ کلمه دارای جوهره‌های گوناگونی است (جوهره‌ی معنایی، گفتاری، نوشتاری، حرکتی، شرایطی، اجتماعی، و...) که از میان آنها، جوهره‌ی معنایی وجود خود را از مقام جامع وجودی کلمه (لوگوس) و مقام متکثر موجودی کلمات اخذ کرده است. و یک امر فرابعدی و پیشینی می‌باشد که فراتر از مکان و زمان صیوروت دارد اما جوهره‌ی نوشتاری و گفتاری و حرکتی و شرایطی و ... بنابر مکان و زمان هیات مادی و چهار بعدی می‌پذیرند. مثلا طرز گفتار و نوشتار کلمات در زمانها و مکانهای متفاوت در چین با طرز گفتار و نوشتار کلمات در زمانها و مکانهای متفاوت در زبان فرانسه کاملا با همدیگر متفاوت و متمایز است. پس کلمه فقط از دو ساحت دال و مدلول صورت پذیرفته است. لذا جوهره‌ی معنایی کلمه نه ساحتی از آن بلکه به مثابه‌ی روح و جان کلمه است. که می‌بایست برای نمود در هستی انسانی هیات و کالبد مادی بپذیرد. که معمولترین هیات‌های مادی وجود بی‌پایان کلمه همانا جوهره‌های گفتاری و نوشتاری است. اگر چه وجود و نمود کلمه هیچ گاه منحصر به این دو کالبد نیز نخواهد بود. پس وجود کلمه از لوگوس و نمود آن در کالبدهای دیداری_شنیداری_بساوایی و... است. و قائم بر مای بالاتر از خود است که از هم‌افزایی ساحت جوهری و ماهیتی هستی‌مند شده است. بنابراین فرض دوگانه‌انگاری دال و مدلول برای کلمه فرضی

مبتنی بر دوآلیسم دکارتی است. که در مکتب اصالت کلمه با اصل تناروح این دوگانه‌انگاری‌ها و چندگانه‌انگاری‌ها به وحدت می‌رسند. منظور از روح امکانات وجودی هفت ناخودآگاه فردی_جمعی و منظور از تن کالبد‌های فیزیکی در خودآگاه‌های جمعی_فردی هفتگانه است؛ که در هرم مادرما سامان می‌یابد. بدیهی است منظور از دانش‌واژه‌ی روح در این مقال نه دقیقاً تعبیر دینی آن بلکه زاده‌ی گفتمان هگلی_فوکویی، به مثابه‌ی وجود درون ماندگار است که تا لحظه‌ی اکنون تداوم داشته است. که در تمامیت ناخودآگاه‌های جمعی_فردی هفتگانه است.

۳_ کلمه از لحاظ جوهره‌ی معنایی چون وجودش را از مقام جامع وجودی کلمه به مثابه کلمه_پدیداری در مقام متکثر موجودی کلمات اخذ کرده است به هیچ وجه امری قراردادی نمی‌باشد و ما معنا را در ذات کلمه_پدیدارها خلق می‌کنیم. و بدین ترتیب کلمه برآیند کشف جوهره‌ی معنایی و خلق جوهره‌های ماتریالی (جوهره‌های گفتاری و نوشتاری و...) است. اما جوهره‌ی گفتاری و نوشتاری تابع جهان چهار بعدی مکان_زمان محور و امری قراردادی و ماتریال است. و تفاوت زبانها نیز به دو علت رخ می‌دهد: ۱_ جوهره‌های گفتاری و نوشتاری که تابع زمان و مکان گویشوران زبان هستند و ۲_ شیوه‌ی کشف معانی متکثر کلمه در خودآگاهها و ناخودآگاه‌های جمعی_فردی هفتگانه، لذا جوهره‌ی معنایی ساختار و بافتارهای مقوله‌بندی یک سنت، تمدن، فرهنگ و ملت را از هستی پایه‌ریزی می‌کند. و در اصل بنیان‌روایت نگرش هستی‌شناسیک هر ملت، زبان و تمدنی، برآیند ریختمان مقوله‌بندی آن مردمان از هستی است. که بر پایه‌ی و مایه‌ی آن کلان‌روایت‌های بی‌پایانی می‌تواند خلق کند یا پذیرا شود. یعنی



بنیان‌روایت هر ملتی نوع مقوله‌بندی آن ملت را رقم می‌زند. ۳_ شیوهی ذوقانی دانش روانه‌ی خلق جوهره‌های مادی کلمه یعنی جوهره‌های گفتاری و نوشتاری در انواع خودآگاههای هفت‌گانه می‌باشد. نوع مقوله‌بندی هنر و ادبیات هر ملتی از لحاظ دانش و توانش برآیند مقوله‌سازی گفتاری و نوشتاری آن مردمان در زبان خویش است که خنثی‌ی واژگان و نوع چیدمان و دستور زبان حاصل از آنها می‌تواند در کمیت و کیفیت فرهنگی_ سنتی آن تمدن بسیار نقش آفرینی کند.

۴_ معنا جزء مقولات پیشین‌ذاتی است اما زبان جزء مقولات پسینی_ قراردادی می‌باشد. پس معنا بر ساختارها مقدم است و ساختارها تنها امکان‌های موجودی هستند که سبب زایش و بارش و رویش معانی متغییر می‌شوند. لذا زبان ساحت اجتماعی نظام‌یافته‌ی مقام متکثر موجودی کلمات می‌باشد.

۵_ از نگاه استاد آرش آذربیک بنیانگذار مکتب فراساختار گرایی، زبان‌شناسی فراساختارگرا، با چند پرده مواجه است. سوژه، ابرژه، دگر سوژه و فراسوژه، به این ترتیب که سوژه همان فاعل‌شناسا است و ابرژه کلمه_ پدیداری که امر شناخت به آن تعلق می‌گیرد. دگر سوژه، شامل بیشتر خودآگاهها و ناخودآگاههایی است که شخص در آنها زاده نمی‌شود، اما طی شرایطی گوناگون بر تمامیت هستی او تاثیر خواهند گذاشت. همانند: ۱_ برخورد یا گفتگوی تمدن‌ها و فرهنگ‌ها، ۲_ پیش‌آمدهایی ناگزیر مانند زلزله و آتش فشان‌های عظیم که در تغییر و استحاله زبان و فرهنگ یک تمدن موثر هستند. ۳_ پدیدارهایی که صانع دست انسان‌ند، اما می‌توانند با تغیر گفتمان فرهنگی_ اجتماعی، خودبه‌خود سبب تغییر زبان، جهان، و هستی فرد در اجتماع شوند؛ مانند ساخت گوشی اندرویدی و اینترنت. و ۴_ شیوع کرونا در جهان

که سبب ورود برخی کلمات زیست‌شناسی و پزشکی به زبان عوام گردید، و سبب شد فرهنگ، کارکردهای اجتماع، سیاست، آموزش و حتی نوع پوشش افراد و در کل زبان، تحت تاثیر شگرفی در سراسر جهان قرار گیرد. و فراسوژه، به تمام منابع ادراکی گفته می‌شود که شخص در آنها به دنیا می‌آید و در آن جاری می‌شود یا به بیان دقیق‌تر در ما جاریست و بر ما جبریت دارد. خودآگاهها و ناخودآگاههای جمعی و فردی هفت گانه، زبان، دین، و انواع سنت‌هایی که سوژه برآیند آنهاست و او را از حیطه‌ی فاعل‌شناسا به در آورده و به تابع شناسا مبدل می‌کند. خود کنشی است که غالباً برآیند خودآگاهها و ناخودآگاههای جمعی_فردی است. و در بسیاری از انتخاب‌ها و اندیشه به مثابه یک پدیدار تابع‌شناسا عمل خواهد کرد. که در بسیاری از انتخاب‌ها این امور جز سوژه نیستند، ابژه و دگرسوژه هم نیستند؛ بلکه منشا آنها انواع خودآگاهها و ناخودآگاههای جمعی و فردی هفتگانه می‌باشد. پس سوژه، دگرسوژه و فراسوژه در عریانسم هرم مادرمایی دارند؛ اما دگرسوژه علاوه بر هرم طولی، هرم عرضی نیز دارد و علاوه بر تاثیر طولی به لحاظ عرضی نیز بر سایر دگرسوژه‌ها تاثیر می‌گذارد. و در حقیقت خود دارای ابعاد و ساحت‌های ثابت می‌باشند. که با حفظ و همراهی همواره‌ی آنها ابعاد متغییر را نمود می‌بخشند. لذا سوژه‌ها در ابعاد متغییر حقیقت عمیق وجود خویش اجتماعی هستند و فراسوژه‌ها همان بنیان روایت‌هایی هستند که کلان‌روایت‌ها و خرده‌روایت‌ها از دل آنها به وجود می‌آیند.

۶_ برخلاف نظر ساختارگراها و پساساختارگراها، جوهره‌ی معنایی کلمات هستی خود را از مقام جامع وجودی کلمه (لوگوس) به مثابه‌ی کلمه_پدیداری در مقام متکثر موجودی کلمات دریافت می‌دارند و هر



کلمه‌ای یا متنی دارای حقیقت عمیق معنایی می‌باشد که بعد ثابت و ابعاد متغییر دارد. لذا معنا محدود به متن نیست و هر بافتی و ساختاری بستری برای کشف و نمود ابعاد متغییر معنایی می‌باشد. لذا انواع روابطی مثل، جمله، متن، بینامتنیت، فرامتنیت، و انواع روابطی که ایجاد ساختار می‌کنند؛ تنها امکان‌هایی برای کشف معانی متغییر کلمات می‌باشند. و به این ترتیب شهادت مولف از مضامین موجود در فراساختارگرایی است.

۷_ گفتمان در صورتی امکان‌پذیر است که فراتر از زبان مبدا و مقصد یک زبان برساخته و واحد جهانی داشته باشیم که در حالت کمینه به یک یا چند ساحت ثابت معنایی در کلمات بر خلاف دال‌های شناور دریدا، و ظهور معانی منعطف در ساختارهای متفاوت، معتقد باشیم. زیرا هر زبانی با توجه به انواع خودآگاهها و ناخودآگاههای جمعی_فردی هفتگانه از یک گزاره‌ی خاص معانی بی‌شمار متفاوتی کسب می‌کند. بنابراین تنها ساحت زبان که امر گفتمان را امکان‌پذیر می‌سازد، بعد ثابت حقیقت عمیق معنایی کلمات می‌باشد. در غیر این صورت گفتمان امری بیهوده است و ما درون بازی‌های زبانی و دال‌های شناور محدود خواهیم شد. به عنوان مثال می‌توان از زبان ریاضی، یا زبان شیمی، و یا زبان زیست‌شناسی و غیره نام برد؛ یک ریاضی‌دان فارس‌زبان، برای درک و دریافت علم ریاضی که یک دانش‌زبان برساخته‌ی جهانی است، ابتدا می‌بایست با پیش‌فرض و معیار زبان فارسی، زبان انگلیسی را بیاموزد. آموزش و یادگیری زبان انگلیسی همانند کودکان و نوزادان از پایه و مراحل اولیه نیست، بلکه بر طبق ابعاد ثابت معنایی کلمات مبدا و مقصد که در فرهنگ‌های لغت براساس همان ابعاد ثابت معنایی تنظیم شده است؛ صورت می‌گیرد. و البته فراگیری زبان شامل فراگیری گرامر و

دستور زبان می‌باشد که آن نیز بر طبق دستور زبان و گرامر زبان مبدا است. زیرا دو زبان متفاوت، غالباً ۹۰ درصد در ابعاد ثابت حقیقت عمیق معنایی خویش دارای اشتراک هستند. و دانش‌زبانهایی چون ریاضی، فیزیک، شیمی و حتی زیست‌شناسی بیش از ۹۹ درصد ابعاد ثابت حقیقت عمیق معنایی آنها مشترک است. مثلاً فرایند ریاضی مانند جبر، انتگرال، مشتق، در تمام زبان‌های دنیا یکی‌ست و نحوه‌ی محاسبه انتگرال و مشتق، ضرب و تقسیم و یکسان است و در ساحت جهانی ما با یک جدول مندلیف و با تعداد به خصوصی عناصر آلی و معدنی در شیمی مواجه هستیم. لذا گفتمان در صورتی امکان‌پذیر است که برای کلمات برخلاف زبان‌شناسی ساختارگرا و پساساختارگرا _ که به قراردادی بودن معنای کلمات معتقدند _ قائل به ابعاد ثابتی برای حقیقت عمیق وجودی کلمات باشیم.

۸_ ما در جهانی زندگی می‌کنیم که هر چیزی در آن یک کلمه_ پدیدار است و بین کلمه و پدیدارها رابطه‌ای ذاتی و هم‌آنی برقرار است در واقع بدون کلمات جهانی هم وجود نخواهد داشت. پس می‌بایست پیشاپیش بنیان‌هایی وجود داشته باشد که از روابط بین این بنیان‌ها جهان زبانی و اندیشگانی ما شکل گیرد. لذا می‌توان گفت که مقام جامع وجودی کلمه، از صرفاً یک امر قراردادی بودن فراروی کرده است و با بازگشت آوانگارد به اصالت‌های فرارو _ از جمله اصالت‌های فرارو مقام جامع وجوی کلمه است _ از یک امر رابطه‌ای به یک امر وجودی، فرامکانی، فرازمانی، بازگشت کرده است. لذا از سویه‌ی اجتماعی و تاریخی آشکار می‌کند که کلمه و نشانه‌ها به دلیل فرابعدی، فرازمانی، فرامکانی، بودنش تاریخ‌گرا یا غیر تاریخ‌گرا نیست. بلکه موضوعی است که مورد بحث تاریخ‌شناسی عمیق‌گرا و ذات‌گرایی عریانستی واقع می‌شود. و



مطلق‌گرایانه مانند زبان‌شناسی ساخت‌گرا تابع یک فرایند تاریخی و در زمانی نیست که پیوند دال و مدلول در لحظه‌ای خاص و نتیجه‌ی اتفاقی و احتمالی فرایند تاریخی باشد؛ بلکه هستی‌مند شدن کلی فراتر از هم‌افزایی ساحت‌های جوهری و ماهیتی (کلمه_ پدیدارها) از تاریخ‌گرایی فراروی می‌کند. و ضمن پذیرفتن کارکردهای تاریخ‌گرایی به تاریخ‌شناسی عمیق‌گرا روی می‌آورد. لذا قراردادی بودن رابطه‌ی بین کلمه و پدیدارها در معنی‌شناسی عمیق‌گرا نوعی قرارداد جبری است که از قراردادن بودن صرف شانه خالی می‌کند.

۳_۱_۴ وجود کلمه

استاد آرش آذرپیک بنیانگذار مکتب فراساختارگرایی، معتقد است؛ آنچه آرای مکتب زبان‌شناسی فراساختارگرایی را با نقد ساختارگرایی و پس‌اساختارگرایی پیوند می‌داد و این نگرش را به عنوان شروعی برای باز تعریف اصطلاحات و مفاهیم زبان‌شناختی معرفی می‌کند، مساله‌ی وجود کلمه است. این وجود، کلی‌ست فراتر از هم‌افزایی ساحت‌های جوهری و ماهیتی که در جهان چهاربعدی موجودیت می‌یابند و هستی‌مند می‌شوند. تعریف مکتب اصالت کلمه از «وجود کلمه» مساله «اختیاری بودن ماهیت نشانه‌ها» را که از مهمترین آراء سوسور و تمام زبان‌شناسان بعد از او می‌باشد با چالش بزرگی مواجه می‌کند.

سوسور زبان را یک امر اختیاری و قرار دادی می‌داند، این در حالی است که کلمه موجودیتش را از مقام جامع وجودی کلمه (لوگوس) دریافت می‌کند. این نگرش علاوه بر هیات مادی (جوهره های گفتاری و نوشتاری و...) یک هیات غیرمادی و فاقد امتداد را برای کلمه تعریف می‌کند که جامع تمامی معانی می‌باشد و فراتر از مکان و زمان و فرا بعدی است. این تعریف کلمه را از یک ماتریال صرف فراتر برده و آن

را منشا و بنیاد (کلمه_ پدیدارها) معرفی می‌کند. طبق نظر سوسور، زبان مجموعه‌ای از نشانه‌ها و قراردادهای ویژه است که سخنگویان یک جامعه زبانی مورد استفاده قرار می‌دهند؛ و عبارت است از نشانه‌های قراردادی که در یک دستگاه یا نظام خاص، مفاهیمی را بیان می‌کند، قواعد کلی، و ساختار کلی بین همه مشترک است. (امامی، ۱۳۸۲: ۱۳_۱۴)

اما از دیدگاه آرش آذربیک تئوریسین زبان‌شناسی فراساختارگرا، زبان یک سیستم بازخودتنظیم از کلمه_پدیدارها است که ساحت اجتماعی نظام‌مندی از مقام متکثر موجودی کلمات را نمود بخشیده است. کلمه_پدیدارها در زبان، بر خلاف آنچه که زبان‌شناسان غرب می‌پندارند، قراردادی نیستند؛ زیرا رابطه‌ی کلمه و پدیدارها مبتنی بر تفاوت در خودآگاه‌ها و ناخودآگاه‌های جمعی_فردی سبب تفاوت در کشف متفاوت معانی می‌شود. لذا تفاوت خودآگاهها و ناخودآگاههای جمعی_فردی در هرم مادرماتیک نوعی تفاوت مادرمایی به وجود می‌آورد که نه نسبی است و نه مطلق، بلکه بنابر زمینه و زمانه‌هایی که در خودآگاهها و ناخودآگاههای جمعی_فردی تعریف می‌شود؛ با حفظ تشابه‌ها با تفاوت‌هایی از شیوه‌ی کشف معانی برخوردار می‌کنیم. به همین دلیل است که می‌توان بیش از ۹۰ درصد لغت‌نامه‌های جهان را به هم ترجمه کرد و از آنها نیز آموخت. بنابراین ترجمه به علت وجود ابعاد ثابت حقیقت عمیق معنایی در کلمات در خلاء صورت نمی‌گیرد. پس این‌همانی کلمه_پدیدارها مساله‌ی اختیاری بودن ماهیت نشانه‌ها را در ساحت جوهری معنایی منتفی می‌کند. زیرا معنا و جوهره‌ی معنایی چه در مقام جامع وجودی کلمه چه در مقام متکثر موجودی کلمات حاصل قرار داد نیست؛ بلکه یک امر پیشینی و مربوط به مقولات ذاتی پیشینی



و پسینی است که خود تابع خودآگاهها و ناخودآگاههای جمعی_فردی بنا بر هرم مادرماتیک است. در مواجهه با پدیدارها این معانی در انواع خودآگاهها و ناخودآگاههای جمعی_فردی در هرم مادرم کشف می‌شوند. لذا مقولات پیشینی مقدم بر تصور و شعور تصور که در دستگاه شعوری حواس پنجگانه است مقدم بر شعور عقلانی می‌باشند. در مواجهه با پدیدارها ابتدا معنایی یا آگاهی از آنها در ذهن یا درون انسان تأثراتی را بر می‌انگیزد. این معنا برای تجلی و نمود در جهان چهاربعدی نیاز به هیات مادی مانند (جوهره‌های نوشتاری و گفتاری) دارد. در واقع هم‌افزایی جوهره‌های گفتاری و نوشتاری و معنایی و سایر جوهره‌ها با پدیداری که ذهن معنا یا تأثراتی از آن دریافت کرده است، سبب موجودیت کلمه پدیدارها می‌شود. پس صرف قرارداد دانستن ماهیت نشانه‌ها شامل تمام ساحت‌های آن نمی‌شود. زیرا برخی از ساحت کلمه فراتر از محدوده‌ی درک و دانش ما هستند.

ما فرض می‌کنیم انسان نام‌ساز هنگام کشف معانی و متأثر شدن از آن معانی قرار داد می‌بندد که این معنا را با شکل نوشتاری به خصوص و صوت به خصوص در جهان چهاربعدی به کار گیرد؛ اما این قرار داد، سبب نمی‌شود که پس از گذشت چند صباحی کاربران زبان جوهره‌ی گفتاری و نوشتاری دیگری برای آن پدیدار به خصوص با معنای به خصوص به کار گیرند. زیرا آن کلمه_پدیدار با جوهره‌ی گفتاری و نوشتاری به خصوص پس از کاربرد توسط گویشوران زبان، دیگر یک قرار داد نیست، بلکه ضرورت وجودی زبان و آن جامعه برای ایجاد ارتباط است. و هر جوهره‌ی نوشتاری یا گفتاری که از آن به بعد به آن کلمه_پدیدار خاص از طرف گویشوران و نهادهای قدرت تعلق گیرد؛ طفیلی آن کلمه_پدیدار اولیه است که انسان نام‌ساز آن را برگزیده

است. پس تمام تغییر و تحولات در جوهره‌های گفتاری و نوشتاری و بعد گسترده‌ی معنایی همه و همه قراردادهایی ثانویه‌ای هستند که تحت تاثیر جبر قرار داد اولیه قرار دارند. بنابراین خودآگاه یا ناخودآگاه بعد ثابتی از آن معنا را در قراردادهای ثانویه حفظ خواهد شد. در واقع هر کلمه_پدیدار مصنوعی که ابداع گردد با حفظ و همراهی همواره ی آن قرار داد اولیه خواهد بود. و آن قرارداد اولیه همان بعد ثابت حقیقت عمیق معنایی در کلمه_پدیدارها است. پس بر خلاف فرض سوسور تصور مفهومی متمایز و جدا از پدیدار نیست. بلکه ذهن تاثرات یا آگاهی‌هایی از پدیدارها دریافت می‌کند این تاثرات تحت تاثیر مقولات ذاتی (جنس، رنگ، بو، مزه، صورت، کیفیت، کمیت، ماده) مقوله‌بندی می‌شود، لذا جوهره‌ی معنایی و پدیدارها همانند آینه‌ای حقیقت همدیگر را باز می‌تابانند. پس از مقوله‌بندی تاثرات دریافتی ذهن به تصور منسجمی از پدیدار دست می‌یابد. بنابراین معنا و آگاهی مقدم بر تصور است. و تصور همان کلمه_پدیدار است که در آن معنا، پدیدار و مقولات ذاتی توسط جوهر به هم‌افزایی می‌رسند.

لذا برای ایجاد ارتباط و انتقال معانی کشف شده به همدیگر نیاز به نشانه‌های صوتی و نوشتاری مشترکی در یک اجتماع است. در زبان‌شناسی فراساختارگرا، ساحات صوتی و نوشتاری از جوهره‌های گفتاری و نوشتاری کلمه به وجود آمده‌اند و دارای بی‌نهایت پتانسیل بالقوه می‌باشد. درواقع می‌توان مرحله به وجود آمدن و تشکیل جوهره‌های گفتاری و نوشتاری را مرحله تشکیل نشانه دانست؛ زیرا در این مرحله هر کلمه_پدیدار یک نشانه صوتی و نوشتاری را به خود اختصاص می‌دهد. بنابراین کلمه_پدیدار بازگشتی آوانگارد به ارتباط نشانه با مصداق است. اما نه به صورت ارجاع خارجی که در آن واژه و



مصدق در عالم خارج رابطه‌ای تنگاتنگ و مطلق برقرار می‌کنند. بلکه واژه و مصداق آن در جهان بیرون یک حقیقت عمیق است که بعد ثابت و ابعاد متغیر می‌پذیرد. بعد ثابت حقیقت عمیق آن همان رابطه‌ی همانی کلمه_پدیدار است. هر پدیداری بدون کلمه ی خاص آن در جهان چهاربعدی موجودیت نمی‌یابد و ابعاد متغیر آن در درون زبان و محصول مناسبات میان کلمه_پدیدارها در بافت و ساختارهای مختلف است. پس رابطه‌ی جوهره‌ی معنایی پدیدار با نشانه، (جوهره‌ی گفتاری و نوشتاری) از لحاظ ساحت معنایی یک رابطه‌ی طبیعی و از لحاظ معانی متغیر که درون زبان شکل می‌گیرد؛ یک رابطه‌ی اختیاری و قراردادی است. در بررسی کلمه_پدیداری مانند گربه، آوای صوتی و ترتیب خاصی از حروف (گ، ر، ب، ه) یعنی جوهره‌ی گفتاری و نوشتاری آن می‌تواند در هر زبانی صوت خاص و ترتیب خاصی از حروف با شکل‌های متفاوت (مثلاً *cat*) را بپذیرد. در ذهن پارسی‌زبان و یک انگلیسی‌زبان پدیدار گربه، بنابر انواع خودآگاهها و ناخودآگاههای جمعی_فردی هفتگانه تاثرات به خصوصی در ذهن تداعی می‌کنند که بعد ثابت حقیقت عمیق این تاثرات جوهره‌ی معنایی یا آگاهی‌ای است که از آن پدیدار بر ذهن نقش می‌بندد. و برای یک زبان در یک اجتماع خاص، ثابت می‌باشد. هر چند جوهره‌ی نوشتاری و گفتاری که هیات مادی کلمه_پدیدارها را موجودیت بخشیده است. برای گویشوران آن زبان خاص قراردادی جبريست. بنابراین بعد ثابت حقیقت عمیق کلمه_پدیدارها در هر زبانی تشکیل فرهنگ‌های لغت را داده است. پس ما معانی و مفاهیم را کشف می‌کنیم. و در انواع ساختارها به کار می‌بریم. لذا مفاهیم و معانی در خزانه‌ی ژنتیکی و انواع خودآگاهها و

ناخودآگاههای جمعی_ فردی هفتگانه وجود دارد که می‌توانند در انواع مصداق‌ها و کیفیت آنها تحولاتی به وجود آورد.

۴_۱_۴ دلالت‌ها در زبان‌شناسی فراساختارگرایی

معنی‌شناسان به دو نوع معنی یا دلالت توجه داشته‌اند: «معنی درون‌زبانی یا دلالت درون‌زبانی و معنی برون‌زبانی یا دلالت برون‌زبانی». در واقع دلالت برون‌زبانی، به رابطه‌ی میان واحدهای زبان نظیر واژه و جمله و از یک سو و مصداق‌های جهان خارج از زبان اشاره دارد. این در شرایطی است که مثلاً برای معنی واژه‌ی صندلی به مصداقی از آن در جهان خارج اشاره کنیم؛ بنابراین دلالت لفظ بر مصداق را دلالت برون‌زبانی می‌گویند.

دلالت درون‌زبانی، به رابطه‌ی معنایی واحدهای زبان نسبت به یکدیگر درون نظام زبان اشاره دارد. در این نوع دلالت فرهنگ لغت سعی دارد، معنی واژه‌ها را به کمک معنی واژه‌های دیگر توضیح دهد. براین اساس، واحدهای زبان می‌توانند بر حسب دلالت برون‌زبانی به مصداقی در جهان خارج ارجاع دهند. و بر حسب دلالت درون‌زبانی به مفهومی در نظام زبان اشاره کنند؛ پس دلالت برون‌زبانی را دلالت مصداقی و دلالت درون‌زبانی را دلالت مفهومی می‌نامند. لذا ما با دو گونه معنی‌شناسی سر و کار داریم؛ یکی که به نظام معنایی زبان می‌پردازد و با دلالت‌های مفهومی سر و کار دارد و دیگری که معنی را با توجه به تجربیات جهان خارج (مصداق‌ها) بررسی می‌کند و با دلالت‌های مصداقی درگیر است. (صفوی، ۱۳۹۲: ۶۱_۶۴)

واژه‌ها در قالب دلالت مصداقی، می‌توانند ارجالی یا غیر ارجاعی باشند. برخی از واژه‌های زبان به مصداقی در جهان خارج ارجاع می‌دهند؛ مانند کلمه‌ی سنگ که بر سنگی در جهان خارج ارجاع دارد. و برخی واژه‌های



زبان به مصداقی در جهان خارج ارجاع نمی‌دهند. مانند «چون، شاید، اگر، خیلی، اما، برای» و واژه‌های دیگری چون اژده‌ها، دیو، سیمرغ و ... و مصداق‌ها نیز می‌توانند ثابت یا متغییر باشند. تهران یک مصداق ثابت برای کلمه‌ی تهران است اما کتاب، روزنامه، دفتر و ... می‌توانند مصداق‌های متغییری داشته باشند. (همان: ۶۷)

همانطور که گفته شد، معنی چیزی بیش از ارجاع صرف به جهان خارج است. و همانا دلالت مفهومی در قالب نظام زبان عمل می‌کند و مطالعه آن در اصل، بررسی مفاهیم نظام زبان است. در واقع دلالت مفهومی سطح تازه‌ای را میان واژه‌ها و جهان خارج پیش روی ما قرار می‌دهد که سطح باز نمود ذهنی نامیده می‌شود. در چنین شرایطی درک معنی از طریق مفاهیم صورت خواهد گرفت که ذهنی‌اند. (همان: ۷۰) و توصیف هر مفهوم بر حسب مجموعه‌ای از شرایط لازم و کافی است. (sawed.j.1: ۱۹۹۷: ۳۵)

تا کنون دو نوع دلالت در زبان‌شناسی معرفی شده است اما در زبان‌شناسی فراساخت‌گرا آرش آذرپیک معتقد است؛ ما با سه نوع دلالت مواجه هستیم:

۱_ دلالت درون‌زبانی

۲_ دلالت برون‌زبانی

۳_ دلالت فرازبانی

همان طور که گفته شد دلالت درون‌زبانی و برون‌زبانی دلالت‌های مفهومی و مصداقی را تشکیل می‌دهند. اما بحث دلالت‌های فرازبانی در زبان‌شناسی فراساخت‌گرا مطرح است.

در این بخش سعی بر آن است تا به دلالت‌های فرازبانی یا به عبارت دقیق تر، (دلالت‌های مفهومی_ مصداقی و مصداقی_ مفهومی) توجه شود. و

به فرضیه‌ای اشاره شود که بر مبنای (کلمه_پدیدار) چنین دلالت‌هایی مطرح می‌گردد.

دلالت‌های فرازبانی:

دلالت‌های فرازبانی ماهیت‌های ذاتی هستند؛ که فراتر از مکان و زمان و زبان‌آند. زیرا شخص با این دلالت‌های فرازبانی به دنیا می‌آید. و تابع زمان و مکان خاصی نیستند، بلکه این دلالت‌ها در خزانه‌ی ژنتیکی شخص موجود می‌باشد و فرد به فرد، زمان به زمان و مکان به مکان از همدیگر متفاوت و متمایز می‌باشند. تنها هنگامی این دلالت‌ها ظهور نمی‌یابند که شعور کلمه محور این دلالت‌ها را در خود سلب و رد کند. مثلا باور به وجود و حضور خدا یا عشق یک دلالت فرازبانی است که در برخی از افراد به علت تحمیل نگرش‌هایی سلب و رد می‌شود.

۵_۱_۴ انواع دلالت‌های فرازبانی

۱_ دلالت‌های مفهومی _ مصداقی

اغلب چیزهایی که با آنها به دنیا می‌آییم و هنوز به نشانه زبانی در ما تبدیل نشده و پدیدار نگشته‌اند، برای به آشکاری رسیدن دو نوع مصداق میپ ذیرند.

الف) مصداق‌های ثابت استعاری: همان‌طور که گفته شد بعضی از واژه‌ها شامل اسماء خاص به مصداق‌های ثابتی ارجاع می‌دهند. گاهی این اسماء خاص معنای ثانویه و دور واژه‌هایی می‌شوند که بار مفهومی دارند و جزء مفاهیم به شمار می‌آیند. لذا در زبانشناسی فراساختگرا این گونه مصداق‌ها را، مصداق‌های ثابت استعاری می‌نامند. مثلا رابطه بین مفهوم عشق و مصداق آتش، در طول تاریخ و در مکانها و زمانهای متفاوت ما شاهد آن هستیم که عشق و امور مربوط به عشق را با مصداق‌های ثابت مثل آتش، شعله و کلماتی که از این دو مشتق شده‌اند؛ معرفی می‌شود.



در واقع مصداق ثابت استعاری مفهوم عشق، واژه‌ی آتش است. یا مصداق ثابت استعاری واژه‌ی زندگی، می‌تواند رود و سفر باشد. در واقع مفهوم زندگی از طریق مصداق‌های ثابتی که تبدیل به استعاره‌ای برای آن شده‌اند؛ قابل تبیین هستند. و معمولاً در مکالمات روزمره و حتا ادبی از این مصداق‌های ثابت استعاری به وفور استفاده می‌شود.

ب) مصداق‌های متغییر استعاری: بعضی از واژه‌ها، بر حسب اینکه چه کسی سخن می‌گوید، دارای مصداق‌های متغییری هستند. این واژه‌ها بر حسب موقعیت و شخص گوینده به مصداق‌های متفاوتی اشاره دارند. اما در زبان شناسی فراساختگرا، مفاهیم ذاتی هستند که با توجه به مکان، زمان و فرد، مصداق‌های متغییری می‌پذیرد. که به معنی یا معانی ثانویه و دوری اشاره دارند، لذا این مصداق‌ها را مصداق‌های متغییر استعاری می‌نامند. از جمله می‌توان به واژه‌های مفهومی_مصداقی خدا، عشق، آزادی و... اشاره داشت. که هر کدام ملت به ملت، جامعه به جامعه و فرد به فرد می‌تواند دامنه‌ی تعریف این مفاهیم و مصداق‌هایی که می‌پذیرند، گسترش یابد. مصداق‌ها نیز کاملاً متغییرند. از جمله مصداق‌های متغییر دلالت‌های مفهومی_مصداقی واژه و پدیدار آزادی، پرنده، پرچم، مجسمه آزادی، باد، سرو، و...
۲_ دلالت‌های مصداقی_مفهومی:

انسانها با توجه به شعور کلمه‌گرایی که دارند، هیچگاه قادر به مشاهده‌ی محض نیستند و مشاهده‌ای که در انسانها رخ می‌دهد خواه، ناخواه تابع پیش فرض‌های پنهان است که در ذات کلمات هر زبان وجود دارد. نیروی عقل و تمام حواس ما کلمه‌محور است و کلمه حاصل تجربه‌های زیستی انسانهای پیشین است. انسانها فقط و فقط در صورت برخورد بینش‌مندانه و دانشمندانه خواهند توانست میزان کلیدواژگی کلمات را

کاهش دهند تا با پیش‌فرض کمتری به جهان نگاه کنند. در برابر اموری که پدیده هستند، و جوهره‌ی معنایی خاصی برایشان تعریف نشده است. و هنوز تشکیل حقیقت کلمه_پدیدار نداده اند؛ می‌توان سه گونه برخورد داشت:

۱_ اول آنکه پدیده‌ی بدون کلمه را با کلمه_پدیدارهای دیگر که ذهن ما بیشترین شباهت را با آن متصور است، اشتباه بگیریم یا با یاری آن کلمه_پدیدارهای مشابه بخواهیم برای آن پدیده یک جوهره‌ی معنایی بسازیم. که در بیشتر مواقع همین اتفاق رخ خواهد داد. مثلا پدیداری فرشته که حاصل تشابه زن زیبا و بالهای سفید پرندگان است. و یا اژدها که حاصل تشابه بین این پدیدار با مار و پرنده است.

۲_ دومین برخورد در مواجهه با آن پدیدار که ما در آگاهی خود، کلمه‌ای برای درکش نداریم این است که دچار قفل شدگی ذهنی می‌شویم. و هیچ‌گونه درک قابل پذیرشی توسط عقل و حواسمان برای برخورد شعوری با آن نداشته باشیم. مثلا سیاحان مصری که اولین بار رودخانه فرات را می‌دیدند با مشکل عجیبی روبه رو می‌شدند، در زبان مصر قدیم، لغات شمال، و پایین دست رودخانه یک معنا می‌داد. عظمت رودخانه نیل باعث می‌شد لزومی برای تفکیک این دو واژه نباشد. زبان مصری، مردم مصر را برای مواجهه با فرات که از شمال به جنوب جاری است، آماده نکرده بود. (آذریک و همکاران، ۱۳۹۶: ۳۶۷)

۳_ گاهی پدیده‌ای که در ذهن مبدل به کلمه پدیدار نشده است توسط هیچ‌یک از حواس پنجگانه درک نمی‌شود. زیرا هیچ آگاهی مشابهی از آن در ذهنش وجود ندارد و به عنوان مثال نمی‌توان آن پدیده را با قوه‌ی بینایی درک کرد. با آنکه در مقابلش حضور داشته باشد؛ و این



دلیل شگرفی برای اثبات کلمه‌گرا بودن تمام تعقل و حواس ما می‌باشد.
(همان)

۶_۱_۴ بررسی ذات در فراساختارگرایی

گفته شد کلمه از لحاظ جوهره‌ی معنایی چون وجودش را از مقام جامع وجودی کلمه و مقام متکثر موجودی کلمات اخذ کرده است به هیچ وجه امری قراردادی نمی‌باشد. امور قراردادی ناشی از قراردادگرایی می‌باشند به طور خلاصه قراردادگرایی دیدگاه فلسفی است، که در آن برخی از انواع حقیقت به وسیلهٔ قرارداد و نه به واسطهٔ نوعی واقعیت خارجی تبدیل به حقیقت شده‌اند. قراردادگرایی انواع مختلفی دارد: از جمله قراردادگرایی هندسی، ریاضی، منطقی و روش شناختی. قراردادگرایی روش شناختی دیدگاهی است که برپایهٔ آن قواعد یا قانونهای روش شناختی پایه قراردادهایی هستند که شخص آنها را انتخاب کرده و شأن همهٔ آنها تقریباً معادل شأن قواعد شطرنج است. اما پس از اینکه چنین قراردادهایی برگزیده شدند؛ آنها قواعد بازی علم را تعریف، و حرکت‌های درست در درون آن را مشخص می‌کنند. [Psillos, S. (2007) "Convention" in Philosophy of Science A-Z, Edinburgh ۱۵. University Press, p

قراردادگرایی یک راهکار است که تزیهای خاص، تعاریف تلویحی بوده و بنابراین صرفاً انتخاب‌های زبانی هستند و اصولاً از پیش وجود نداشته‌اند. لذا این قراردادها بر بنیان‌های از جمله اراده‌ی الهی، یا فطرت یا مولفه‌های پیشین‌تالیفی، و ذات استوار نیستند. این درحالی است که آرش آذرپیک به وجود، مقام جامع وجودی کلمه (لوگوس)، مقولات ذاتی پیشین، جوهره‌ی معنایی، و امکانات وجودی، فراتر از ظرفیت

موجودی در هرم مادر ماتیک خود آگاهها و ناخود آگاهای جمعی_فردی هفتگانه به عنوان اموری پیشینی که کلمه_پدیدارها از آنها به وجود آمده‌اند، معتقد است. برای اثبات امور پیشینی_یعنی قائل شدن ذات برای پدیدارها_ استدلال‌هایی ارائه شده است؛ که عبارتند از:

الف) برخلاف نگرش‌هایی که متعلقات تجربه را صرفاً نمودهایی مکانی_زمانی می‌دانند، باید گفته شود که متعلقات تجربه که مدرک از راه‌های مختلف از آنها به درک و آگاهی می‌رسد؛ جنس سوم نمودهای فرامکان_زمانی (مقام جامع وجودی کلمه) و مکان_زمانی (مقام متکثر موجودی کلمات) می‌باشند. زیرا در جهان چهاربعدی ما با پدیدار صرف مواجه نیستیم؛ بلکه با کلمه_پدیدارها مواجه هستیم.

ب) بر خلاف نگرش پیشینیان که این حکم را پذیرفته‌اند که، اشیایی باید وجود داشته باشد تا پدیدار شوند، زبان‌شناسی فراساختگرا بر این باور است؛ که تا هر حدودی که حکم به وجود کلمه_پدیدارها می‌کنیم، باید این حکم را بپذیریم که کلمه_پدیدارها ذاتی دارند؛ و آن ذات همان ابعاد ثابت و محدود جوهره‌ی معنایی است، که از مقام جامع وجودی کلمه وجود و هستی خویش را اخذ می‌کند. پس معنا و جوهره‌ی معنایی می‌بایست وجود داشته باشد تا کلمه_پدیداری از آن هستی‌مند شود.

ج) وقتی می‌گوییم چیزی وجود دارد که پدیدار می‌شود، به طور ضمنی از جوهره‌ی معنایی و مقام جامع وجودی کلمه صحبت می‌شود؛ که برای نمود یافتن در جهان چهار بعدی مقوله‌بندی شده و کلمه_پدیدارها را به وجود می‌آورد. لذا کلمه_پدیدارها چیزی غیر از ذات یا جوهره‌ی معنایی نیست و با آن هم‌آنی دارد. پس ذات چیزی غیر از کلمه_پدیدار نیست.



د) تجربه‌ی عینی مستلزم آن است که معنایی وجود داشته باشد و کلمه _ پدیدار نمود عینی آن معنا در جهان مکان_ زمان محور می‌باشد یعنی باید مقام جامع وجودی کلمه وجود داشته باشد که از آن وجود، مقام متکثر موجودی کلمات هستی‌مند شود. پس ما با اشیایی غیر از آنچه پدیدار می‌شوند یعنی شیء فی‌نفسه مواجه نیستیم. زیرا شیء پیش از پدیدار در جهان ذهنی ما نمی‌تواند؛ نمود داشته باشد. هیچ بودی به جز از مجرای کلمه، پدیدار نمی‌شود، پس هر نمودی که در جان انسان نقش می‌بندد _ چه یک بود ذهنی، چه یک بود عینی _ هر چه هست، کلمه _ پدیدار است.

در فلسفه‌ی زبان‌شناسی فراساختگرا به جای اصطلاح شیء فی‌النفسه از اصطلاح «مقام جامع وجودی کلمه» بهره می‌بریم. در واقع مقام جامع وجودی کلمه از نگاه آذربیک، یک وجود فرابعدی و فرامکان_ زمانی است که همه‌ی معانی دریافتی، توسط حواس پنجگانه و سایر مراکز دریافتی از طریق مقولات ذاتی پیشین به آن مرتبط می‌شوند. لذا کلمه_ پدیدارها یا همان اعیان از حیث مقام جامع وجودی خویش، چیزی گنگ، بی‌صورت و نامفهوم است که آن را نمی‌توان جدا از مقولات ذاتی پیشین تصور کرد؛ زیرا آن معنا برای مشاهده‌مند شدن و قابلیت تصور در جهان مادی می‌بایست مقوله‌بندی شود. یعنی ارتباط کلمه (همان مقام جامع وجودی) با پدیدار از طریق مقولات ذاتی پیشین امکان‌پذیر است. در واقع کلمه_ پدیدار جدا از مقام جامع وجودی خویش و مقولات ذاتی پیشین نیست. زیرا معانی پیش از مقوله‌بندی در جهان چهاربعدی قابل تصور و تشخیص و مشاهده‌مندی نیستند. البته برای شعور کلمه‌محور انسان، زیرا حواس پنجگانه مشترک بین انسان و حیوان آگاهی‌های غریزی و تشعشعی را دریافت می‌کند. و این آگاهی‌ها

صرفاً در خدمت حفظ حیات هستند، نه حصول ادراک از هستی و کسب ادراک معرفت شناختی.

انسان برای مشاهده و ادراک معرفت شناختی از هر پدیداری، نیازمند کلمه (مقام جامع وجودی کلمه) ی آن پدیدار است؛ که جوهره گفتاری و نوشتاری هیات مادی آن (مقام جامع وجودی کلمه) هستند. بنابراین تصور هیات مادی مستقل برای ذات، جدا از پدیدار فرضی تقابل گراست. که بر هیچ بنیانی استوار نیست جز بنیان دیالکتیک تقابل‌ها و تمایزها و یا به زبان ساده همان ثنویت که همه چیز را به دو نیمه‌ی متقابل و متضاد تقسیم می‌کند.

این اصل یعنی «وجود بسیط زایا» اصل جدایی ناپذیری کلمه از پدیدارها را قوت می‌بخشد. و از نگاه آرش آذربیک، دو ساحت دارد؛ اول وجود بسیط کلمه به منزله‌ی روح، جان و معنای هر چیزی، که فراتر از جهان چهاربعدی است. و دوم وجود بسیط کلمات در جهان چهاربعدی می‌باشد. اصل جدایی ناپذیری کلمه از پدیدارها منجر به جزم‌گرایی و عدم سیلان معنا نخواهد شد. زیرا کلمه_پدیدارها از لحاظ جوهره‌ی معنایی بر یک حقیقت عمیق اشاره دارد، که بعد ثابت و بی‌نهایت ابعاد متغییر می‌پذیرد. لذا یک کلمه_پدیدار با حفظ و همراهی همواره‌ی بعد ثابت حقیقت عمیق معنایی خود می‌تواند؛ در طول زمان نیز ابعاد متغییر بپذیرد و دچار توسعه معنایی شود. پس مقام جامع وجودی کلمه که ذات کلمه_پدیدار از آن وجود خویش را دریافت و هستی‌مند می‌شود، منجر به جزم‌گرایی و مطلق‌نگری نمی‌شود؛ که در آن معنا محدود، محصور و در ثبات معنایی افراطی نگر بسته می‌شود. بلکه هر کلمه_پدیداری با حفظ و همراهی همواره‌ی بعد ثابت معنایی خود در انواع ساختارها و بافت‌ها صیوروت می‌یابد. پس در نگرش



فرا ساختارگرایانه، تفکیک پدیدار از ذات یا فنومن از نومن یا دال از مدلول مطرح نخواهد بود. بلکه جوهری معنایی در حکم ذات و پدیدار در حکم نمود آن ذات در جهان چهاربعدی می‌باشد. که در هم‌افزایی با جوهره‌های گفتاری و نوشتاری هیاتی با قابلیت ارتباط گفتاری و نوشتاری کسب می‌کند.

و مقولات ذاتی پیشین تا فراخنای دریچه‌های دریافت‌آگاهی در ما (داده‌های زبان تشعشعی، داده‌های حواس کلمه‌محور، داده‌های خودآگاه و ناخودآگاه جمعی_ فردی هفتگانه، داده‌های دستگاه شعوری قلب، داده‌های حواس باطنی) یعنی تا گسترده‌ی شعوری جهان چهاربعدی، گسترش یافته‌اند. بنابراین برای درک مقام جامع وجودی کلمه در کلمه_ پدیدارها می‌بایست علاوه بر شهود حسی، درون انسان مجهز به انواع دیگری از شهود باشد.

پس بر خلاف کانت و اخلافش که شهودی غیر از شهود حسی را نمی‌پذیرد؛ باید گفت که چون کانت معتقد به یک دریچه‌ی دریافت آگاهی یعنی حواس بود، پس درک شهودی غیر از شهود حسی برای او امکان‌پذیر نبود. اما در نگرش فرا ساختارگرایانه‌ی زبان چون مراکز درک و دریافتی علاوه بر حواس کلمه‌محور متصور است، می‌توان شهودهایی علاوه بر شهود حسی متصور بود. زیرا شهود حسی ابعادی از پدیدار را آشکار می‌کند؛ که محدود به درک حواس است. در حالی که درک یک پدیده تحت تاثیر عوامل بسیاری از جمله، شرایط ادراک، محیط ادراک، جنسیت کسی که درک می‌کند، روان‌مُدِرک، مذهب، نژاد، حتی آب و هوا و ... است. که نباید به سادگی از آنها عبور کرد.

درک حواس محدود در گوش، چشم، بینی و لامسه و چشایی است. این درحالی است که دستگاه ادراکی قلبی درک مختص به خود دارد؛ که

متفاوت از درک حواس پنجگانه است. و تاثرات متفاوتی نسبت به حواس از پدیدارها دریافت می‌کند. (ماهیت درک متفاوت است) درک حواس باطنی نیز متفاوت از سایر مراکز ادراک است. پس می‌توان گفت درک ذات تا محدوده‌ی درک آدمی پیش می‌رود، اما محدود به درک آدمی نیست. لذا مفهوم ذات، مفهومی با بی‌نهایت بعد است. و درک ما از این مفهوم تا فراخنای ادراک در جهان چهاربعدی پیش می‌رود. اما چون کلمه_پدیدارها نمود ذات در جهان مادی هستند و با آن به هم‌آنی رسیده‌اند. درک ما از کلمه_پدیدارها می‌تواند درک ذات نیز محسوب شود. و چون درک تحت تاثیر شرایط متفاوت درونی و بیرونی است؛ لذا انسان در مقابل پدیده‌ها متفاوت رفتار خواهد کرد. مثلا درک انسان غارنشین که محاط به یک محدوده‌ی خاص بود؛ با درک انسان امروزی کاملا متفاوت است. حتا درک ذات نیز که بعد ثابت حقیقت عمیق هر چیزی است، با حفظ و همراهی همواره‌ی بعد ثابت در شرایط متفاوت، متفاوت می‌باشد. پس برای ادراک نمی‌توان محدوده تعیین کرد. زیرا ادراک در حال گسترش و تکامل و تکوین خویش است. و علاوه بر شهود و ادراک حسی می‌توان به انواع شهود قائل بود که عبارتند از :

- ۱_ شهود عرفانی
- ۲_ شهود عقلانی
- ۳_ شهود اجتماعی
- ۴_ شهودی جنسیتی
- ۵_ شهود شرایطی
- ۶_ شهود روانی
- ۷_ شهود زبانی
- ۸_ شهود استعدادی



از نگاه آذریک، ذات پدیدارها یا معنای آنها (مقام جامع وجودی کلمه) میرا از مکان و زمان است و آنچه که به فهم انسان در می‌آید درکی از ذات است؛ زیرا ذات به خودی خود قابل شناخت نیست. تنها توسط انواع دریافت‌کننده‌ها درک و تاثیری از آن در درون انسان طنین‌انداز می‌شود. در واقع ذات از طریق نموده‌ها و هیات مادی در جهان چهاربعدی خود را آشکار می‌کند. و وارون نگرش دیگر فلاسفه، نموده‌ها، خود طریقه‌ای برای آشکار شدن هویت ذات یا مقام جامع وجودی کلمه پدیدارها هستند. هر تاثیری که از پدیدارها بر ذهن و درونگاه آدمی نقش می‌بندد، زمانی که مقوله‌بندی شود، به تصرف ادراک و فهم آدمی در می‌آید. پس ذات پیشاپیش در کلمه پدیدارها موجود است. و کلمه موجودیت آن ذات در کلمه پدیدارها است. لذا ذات کلی فراتر از کلمه پدیدارها است که خود وجودش را از مای بالاتر دریافت کرده است. و ذات هیچ کلمه پدیداری قائم به خود نیست؛ بلکه در هرم مادرما از مای بالاتر هستی‌مند میشود. تمام تاثیراتی که ما از پدیدار نامفهوم، گنگ، بی‌صورت دریافت می‌کنیم؛ نشان دهنده‌ی وجودی است که ذهن برای ادراک، آن را مقوله‌بندی می‌کند، مقوله‌بندی طریقه‌ی ادراک ذهن از تاثیراتی است که از اعیان دریافت شده است. اگر بخواهیم با دراپوخه قراردادن ادراکات از یک چیز، ذات آن بر ما هویدا شود، به همان پدیدار گنگ، بی‌صورت که مقوله‌بندی نشده است، خواهیم رسید. درحالی‌که از منظر زبان‌شناسی فراساختگرا این ادراکات که در خودآگاه و ناخودآگاه جمعی فردی هفتگانه ثبت و ضبط شده است؛ وسیله‌هایی در خدمت درک ذات پدیدارها هستند.

از آنجایی که کلمه پدیدارها ریشه در مقام جامع وجودی کلمه دارند و با آن به هم‌آنی رسیده‌اند؛ در جهان چهار بعدی با ابعاد و ساحت‌های

متفاوتی از ذوات روبه رو هستیم. می‌توان گفت فلاسفه از لحاظ باورمندی به ذات دو دسته‌اند: عده‌ای مانند فیثاغوربان، هراکلیتوس، سوفسطائیان، افلاطون و عقل‌گراها از قلمرو پدیدارها فراتر رفته و قائل به وجود عامل فرآیندی هستند؛ که انسان نمی‌تواند آن را ادراک کند. و عده‌ای مانند تجربه‌گراها معتقدند که چیزها را آن‌سان که در خود هستند، نمی‌توانیم بشناسیم؛ بلکه فقط آن‌سان که خود را بر ما می‌نمایند، قابل شناخت هستند. و ما آنها را از آثارشان می‌شناسیم. اما فراساختارگرایی در عین اینکه محدودیت انسان در شناخت ساحت‌های فراتر از جهان چهاربعدی را انکار نمی‌کند، معتقد است که شناخت با ادراک متفاوت است. زیرا شناخت مستلزم احاطه بر تمام ابعاد یک پدیدار است و انسان به علت محدودیت مکانی-زمانی پدیدارها را به طور کامل نمی‌شناسد، اما ساحت ادراک نامحدود است؛ زیرا ادراک از طریق ارتباط بی‌واسطه و انواع خودآگاهها و ناخودآگاههای هفتگانه جمعی-فردی جهل ما را نسبت به ذات مرتفع خواهد کرد. اما این ادراک کامل و تمام نیست زیرا ما بر زمان و مکان و انواع ادراکات از پدیدارها تسلط نداریم و امکان شناخت منوط به تسلط کامل بر یک چیز است. در واقع اگر انسان به خود جرات دهد و با کلمه-پدیدارها ارتباط بی‌واسطه برقرار کند؛ می‌تواند ابعاد و ساحت‌هایی از آن کلمه-پدیدارها را ادراک کند. ارتباط بی‌واسطه به معنای علم حضوری داشتن بر چیزی نیست، شناخت به روش هوسرل نیز نیست که تمام پیش‌فرض‌ها را در اپوخه قرار دهد، بلکه علاوه بر استفاده از پیش‌فرضها به عنوان وسایلی در جهت ادراک به کلمه-پدیدارها به عنوان فراسوژه‌هایی نگاه می‌کند؛ که انسان در آنها به دنیا می‌آید. در واقع بین ذات و پدیدار غیریت و دیگرانگاری نیست. ذات به عنوان سوژه و پدیدار به عنوان ابژه تلقی



نمی‌شود؛ بلکه کلمه_پدیدارها فراسوژه‌هایی هستند که شاکله‌ی اندیشگانی، روانگامی، و خودآگاهی ما را می‌سازد. به همین دلیل منبع و منشاء فراسوژه همان مقام جامع وجودی کلمه می‌باشد. فراسوژه، آگاهی است که در آن ذهن و خودآگاه فردی در به دست آوردن آن، دخیل نمی‌باشد.

درک ساحت مادی فراسوژه تا فراخنای جهان چهاربعدی امکانپذیر است؛ اما درک ساحت فرازمان_مکانی فراسوژه تا جایی امکان‌پذیر است که ادراک انسان بتواند بر ابعاد متغییر حقیقت عمیق موجود در آنها اشراف یابد، سپس ادراک کلمه_پدیدارها به عنوان فراسوژه‌هایی تا فراخنای انواع خودآگاهها و ناخودآگاههای هفتگانه جمعی_فردی پیش می‌رود. که البته نامحدود است. زیرا فرایند ادراک از پیشاکلمه توسط زبان تشعشی تا درک تمام ابعاد متغییر حقیقت عمیق موجود در کلمه_پدیدارها با حفظ و همراهی همواره‌ی ابعاد ثابت حقیقت عمیق آنها ادامه دارد.

بنابراین فلسفه‌ی فراستاخترگرایی، به صراحت ادراک را محدود نمی‌کند؛ زیرا پیشاپیش مقام جامع وجودی کلمه یا معنا را به عنوان ذات و اصل و بنیان کلمه_پدیدارها پیش فرض می‌گیرد. و پدیدار و نمود را ظهور مقام متکثر موجودی آنها می‌داند. پذیرش اینکه فرایند ادراک همواره در حال گسترش و تکامل خویش است؛ موبد این نکته است که انسان تا فراخنای هستی خود می‌تواند همه امور را آنگونه که هستند و آنگونه که می‌نمایند، درک کند.

گفته شد، جوهره‌ی معنایی از لحاظ وجودی در مقام جامع کلمه تعیین یافته است و مقام جامع فرابعدیست. معنای کلمه نیز یک حقیقت عمیق است که دارای دو بعد ثابت و متغییر می‌باشد. بعد ثابت جوهره‌ی

معنایی هر کلمه‌ای فراساختاری است، که در تمام لغت‌نامه‌ها یکی است؛ اما هنگامی که وارد بافت جمله و متن می‌شود، با حفظ وجه فراساختاری خود در ساختار پاره‌گفتار، جمله و متن شرکت کرده ساختارمند می‌شود، بنابراین کلمه یک فراساختار است و انعطاف معنایی کلماتی با صورتهای جوهره‌ی گفتاری و نوشتاری یکسان که در بافت جمله و بنا بر همنشین‌های متفاوت، معانی متفاوتی را نمایان و عریان می‌سازند؛ قضیه فراساختار بودن ابعاد ثابت حقیقت عمیق کلمه را به اثبات می‌رساند. کلمه با حفظ صورتهای جوهری معنایی، گفتاری و نوشتاری در ساختار متون متفاوت شرکت کرده و دچار بارش و ریزش معنایی بعد متغییر حقیقت عمیق وجودی‌اش می‌شود. انواع مکاتب ساختگرا، زایشی، فلسفی، معنایی، شناختی و گفتمانی همگی در یک عنصر واحد متفق القول اند و آن تاکید بر واحد ساختاری بودن کلمه است. اما مکتب اصالت کلمه با اصالت دادن به کلمه به عنوان مادر تمام پتانسیل‌های زبان، قضیه ساختاری بودن کلمه را دچار چالش نموده و درصدد آن است؛ نوع نگاه به کلمات و زبان را گسترده و عمیق گرداند. چرا که زبان و فرآیندهای زبانی تحت تاثیر عوامل فراوانی همچون روانشناسی، رفتارشناسی، جامعه‌شناسی شخصیت، اجتماع و... است؛ و در زیر بنا تمام این عوامل بر یکدیگر اثر داشته و هم پوشاندی دارند.

۲_۱_۴ ماهیت کلمات

قاعدا و با توجه به تعریف مکتب اصالت کلمه از ماهیت «هر آنچه که اگر از جوهره‌ی طبیعی کلمه گرفته شود، از لحاظ زیستی_اجتماعی، خللی در وسیله‌ی ارتباطی بودن آن کلمه_ به وجود نیاید، آن چیز ماهیت کلمه است». (آذرپیک و همکاران، ۱۳۹۶ : ۳۵۹) در واقع از هنگامی که کلمه وارد عرصه هنر شد؛ و از وسیله‌ی ارتباطی بودن، به



سمت هدفبودن فراروی کرد، و پتانسیل‌های بالقوه‌ی آن بالفعل شد، ماهیت کلمه به وجود آمد. این ماهیت‌ها حاصل دیدگاه هنری و برخورد زیبایی‌شناسیک با جوهره‌ی کلمات‌اند. مثلا مکتب‌های ادبی مانند کلاسیسیسم، سمبولیسم، عراقی، هندی و... نتیجه‌ی برخورد هدف‌گرا و زیبایی‌شناسیک با جوهره‌های مفهومی یا معنایی کلمات‌اند. مکتب لیتریسم و مکتب پست‌مدرنیستی شعر زبان هم، که هر کدام با نگاهی هنری، اصالت را به آوای کلمات می‌دهند جوهره‌ی گفتاری یا صوت کلمات را محور آثار هنری _ ادبی خود قرار داده‌اند. و شعر کانکریت یا شعر تجسمی محصول برخورد با جوهره‌ی نوشتاری کلمه است. همه ماهیت‌های ثانویه‌ی کلمات‌اند. اما تمام پتانسیل‌های بنیادی شعری مانند (مجاز، استعاره، کنایه، تشبیه و ...) و پتانسیل‌های داستانی (تصویر، لحن، دیالوگ، طرح و ...) همه و همه ماهیت‌های اولیه کلمه محسوب می‌شوند. (همان)

معناشناسی با ماهیت‌های اولیه‌ای چون، مجاز، تشبیه، استعاره، کنایه و ... که باعث بارش و ریزش معنایی در بافت و در شرایط مکانی و زمانی خاص می‌شود؛ مواجه است. از نگاه زبان‌شناسی فراساختارگرا، هر کلمه‌ای یک پدیده‌ی بسیط است. که از هم‌افزایی ساحت‌های جوهری و ماهیتی تشکیل می‌شود. مثلا کلمه نیلوفر یک پدیده‌ی بسیط است؛ که جوهره‌ی معنایی آن عبارتنداز معنای لغت‌نامه‌ای آن، که نام یک گل است و در گردابها و سرابها می‌روید. جوهره‌ی نوشتاری آن از یک زبان به زبان دیگر متفاوت است. مثلا رسم الخط نوشتاری نیلوفر در زبان انگلیسی به صورت (loouts) و در فارسی به صورت نیلوفر است. و جوهره‌ی گفتاری آن نیز از زبانی به زبان دیگر متفاوت است. چون طرز تلفظ (loutos) با نیلوفر متفاوت است.

اما ماهیت این کلمه علاوه بر معنی لغت‌نامه‌ای _ نام گلی در مرداب _ فارغ از بافت و همنشین‌های معنایی عبارت‌تنداز تمام نگاههای زیبایی‌شناسیک و هنری و کاربردی به بعد ثابت و متغییر کلمه‌ی نیلوفر است. که علاوه بر معنی لغت‌نامه‌ای ایجاد معانی ثانویه‌ای کرده و آنها را در بار ژنتیکی خود ذخیره می‌کند و با توجه به بافت و همنشین‌ها و جانشین‌های معنایی آنها را عیان و عریان و نمایان می‌سازد. یکی از ماهیت‌های کلمه نیلوفر، استعاره از انسان کامل بودن است، نگاه دیگر موجودی که بر سختی‌ها غلبه می‌کند. انسان یک بعد ثابت و بی‌نهایت معنای متغییر دارد. انسان با حفظ بعد ثابت وارد متون مختلف می‌شود. مثلا انسان در اخلاق، انسان در فلسفه، انسان در زیست، انسان در روانشناسی انسان در هنر و ... حال به جای کلمه انسان واژه نیلوفر را قرار می‌دهیم؛ که یکی از ابعاد ماهیتی آن محسوب می‌شود و در آن ایجاد معنای ثانویه کرده است. در این جانشینی جوهره‌ی (معنایی، گفتاری، نوشتاری) کاملا تغییر می‌یابد؛ پس بعد ثابت جوهره‌ی معنایی نیلوفر حفظ نشده است. اما بین این دو واژه وجه اشتراک یا رگه‌هایی از معنای کلمه انسان وجود دارد که سبب شده جانشین آن شود؛ و معنایی ثانویه خلق گردد. و کلمه نیلوفر ماهیتمند شود. در واقع ماهیت کلمه نیلوفر یعنی انسان کامل جوهره‌ی معنایی نوشتاری و گفتاری دیگری دارد؛ ولی در معنای استعاره‌ی ماهیت آن محسوب می‌شود. بعد ماهیتی به معنای انکار بعد جوهری نیست. بلکه هر کلمه دارای یک بار ژنتیکی است؛ بار ژنتیکی عبارت‌تنداز تمام پتانسیل‌های بالفعلی که در اثر کاربرد در زبانهای مختلف و در شرایط مختلف و در زمانها و مکانهای مختلف و در بافت‌های گوناگون و در متون گوناگون و با توجه به لحن‌های گوناگون به وجود می‌آید؛ و در صفحه هولوگرام‌گونه کلمات



ثبت و ضبط می‌شود. بنابر شرایط کاربرد این معناها را عربان می‌کند، هر زبانی باز ژنتیکی مختص به خود دارد. گاهی بار ژنتیکی یک زبان مانند انگلیسی غنی و بار ژنتیکی یک زبان در روستایی در آفریقا که فقط یک گوینده دارد ضعیف می‌باشد. بار ژنتیکی کلمات در طول نسل‌ها همانند رشته‌های ژنتیکی به ارث می‌رسد. در فرایند استعاره ما با دو کلمه با جوهره‌های معنایی، گفتاری و نوشتاری متفاوت روبه‌رو هستیم که برای ایجاد معنای ثانویه، بین آنها رابطه‌ی هنری برقرار شده است. رابطه‌ای که باعث جایگزینی جوهره‌های ثابت یک کلمه با کلمه دیگر شده است، استعاره می‌نامیم. در واقع استعاره، رابطه‌ی هنری بین دو کلمه با جوهره‌های (نوشتاری، گفتاری، معنایی) متفاوت است. که وجه شبه‌ی آنها را به هم مربوط می‌کند. در نتیجه در فرایند استعاری کلمات، انسان کامل و نیلوفر با حفظ معنای اولیه‌ی خود، مفهوم و معنای ثانویه‌ای پیدا کرده‌اند. این معناهای ثانویه که در جوهره‌ی ثابت معنایی کلمه وجود ندارد؛ و در اثر ارتباط هنری با سایر کلمات براساس، تشابه، همنشینی و... نمایان و عریان می‌شوند، جز ماهیت و بعد ماهیتی کلمات محسوب می‌شوند. پس یک کلمه می‌تواند براساس روابط هنری، ماهیت کلمه دیگر محسوب شود. مثلاً انسان کامل یکی از ماهیت‌های کلمه نیلوفر است

۲_۴ ژانر فراساختاری واژانه

محور بنیادین زبان‌شناسی فراساختارگرا، بر دو بنیان استوار است: ۱_ وسیله دانستن ساختارها در دنیای زیستی و ۲_ فراساختار دانستن کلمه در دنیای ادبیات. در راستای فراساختار دانستن کلمه در دنیای ادبیات و فلسفه و علم و هنر، زبان‌شناسی فراساختارگرا ژانر واژانه را، که فراساختارگرایانه‌ترین متن حال حاضر ادبیات جهان است؛ معرفی

می‌کند. که توسط آرش آذربیک به ادبیات معرفی شد. در واقع واژه‌انه اصیل‌ترین بازگشت آوانگارد به اصالت‌های فرارو کلمه _ یعنی وجه فراساختاری آن_ است؛ که به مثابه‌ی مقام جامع وجودی کلمه است. لذا ژانر واژه‌انه به دلیل خصلت فراساختارگرایانه بودن ذات کلمه در خود پتانسیل‌های شعر مینیمال، کاریکلماتور، طرح، هایکو، شعر حرکت، شعر حجم، شعر کوبیستی، رباعی و غزل و... را می‌تواند پرورش دهد. اما واژه‌انه چیست و بر چه معیارهایی استوار است؟

گفته شد کلمه یک وجود فراساختار است. برای تبیین فراساختارگرا بودن کلمه می‌بایست ساختار و انواع ساختارها را تعریف کرد. تا خصلت فراساختارگرا بودن کلمه مشخص شود. سوسور می‌گوید هر واژه در زبان یک نشانه است؛ و زبان به منزله‌ی نظامی از نشانه‌ها عمل می‌کند. (بهمنی، ۱۳۹۴: ۲) این درحالی است که در زبان‌شناسی فراساختارگرا، هر واژه یک کلمه_پدیدار است و زبان به منزله‌ی نظامی از کلمه_پدیدارها عمل می‌کند. که پس از قرارداد جوهره‌های گفتاری و نوشتاری در جوامع بشری تبدیل به نشانه می‌شوند. لذا بر خلاف سوسور که برای نشانه دو وجه قائل بود؛ آذربیک در زبان‌شناسی فراساختارگرا قائل به چندین جوهره است. ۱_ جوهره‌ی معنایی که همان معنایی از کلمه_پدیدارها است که از مقام جامع وجودی کلمه هستی و وجود خویش را اخذ و دریافت کرده است. و این وجه از کلمه همان ساحت فراساختاری بودن آن می‌باشد. ۲_ جوهره‌ی گفتاری یا همان آوا و نحوه‌ی قرائت صوتی کلمات است که از هر زبان به زبان دیگر متفاوت است. ۳_ جوهره‌ی نوشتاری که همان طرز نوشتار کلمات می‌باشد و از زبانی به زبان دیگر متفاوت و متمایز است. ۴_ جوهره‌ی حرکتی ۵_ جوهره‌ی شرایطی ۶_ جوهره‌ی اجتماعی و... بنابراین جوهره‌ی گفتاری



و نوشتاری و حرکتی و... ساحت‌های مادی کلمه_پدیدارها را هستی‌مند می‌سازد. لذا زبان نظامی است؛ فراتر از خصلت‌های جوهری و ماهیتی کلمه_پدیدارها که در هم‌افزایی با یکدیگر متجلی شده‌اند. و ساختارهای ریز و درشتی را به‌وجود آورده‌اند. و از این ساختارها برای برقراری ارتباط بهره می‌برند. پس تفاوت بنیادین ساختارگرایی و فراساختارگرایی در این است که، ساختارگرایان زبان و به تبع کلمات را صورت می‌دانستند؛ نه جوهره اما آذریک، کلمات را دارای ساحت وجودی فراساختارگرایانه، فرابعدی، فرازمانی، فرامکانی و... می‌داند. و به همین دلیل است که زبان‌شناسی ساختگرا «به مطالعه روابط عناصر به هم وابسته یک نظام می‌پردازد. نه روابط بین جوهره‌های مستقل و خود بسند.» (بهمنی، ۱۳۹۴: ۵) این درحالی است که در زبان‌شناسی فراساختارگرا مقام جامع وجودی کلمه و مقام متکثر موجودی کلمات را متشکل از ساحت‌هایی جوهری می‌داند. درواقع بنیان وجودی کلمه در زبان‌شناسی فراساختارگرا بر جوهره‌ی معنایی گذاشته شده است. و دیگر نمی‌توان گفت: «در زبان هیچ واژه‌ای خودبسنده و بی‌نیاز از دیگر عناصر زبان نیست، بلکه هر کلمه_پدیدار علاوه بر حضور در ساختارهای متنوع و گوناگون پدیداری فراساختار است. فراساختار بدین معنا که از هیچ ساختاری هدف و واسطه نمی‌سازد؛ و هر ساختاری وسیله‌ای است، که پتانسیل‌های جوهری و ماهیتی کلمه را آشکار می‌سازد. زیرا ساختارگرایی، استقلال کلمه_پدیدارها را نمی‌پذیرد و آن را انکار می‌کند. و به نوعی از جبریت و غایت‌مندی حمایت می‌کند. درواقع انواع ساختارها در زبان از روابط نظام‌مند و الگومند کلمه_پدیدارها با یکدیگر شکل می‌گیرد. اما برخلاف نظرگاه سوسور که می‌گوید: «واحدهای منفرد در نظام تنها برحسب رابطه و پیوند الگومندشان با یکدیگر به

نحوی که یک نظام معین را می‌سازد؛ معنا پیدا می‌کند.» آذرپیک معتقد است؛ رابطه و پیوند کلمه_پدیدارها در ساختارهای گوناگون تنها امکان‌هایی وجودی هستند، که شرایط را برای موجودیت پتانسیل‌های جوهری و ماهیتی کلمه_پدیدارها فراهم می‌کند. و هیچ ساختاری غایت کلمه_پدیدارها نیست. همانطور که گفته شد جوهری معنایی ساحت فراساختاری کلمه_پدیدارها است. لذا ابعاد ثابت معنایی کلمه_پدیدارها در نظام‌ها و ساختارهای متنوع واحدهایی منفرد، مستقل، و پویا هستند که فراتر از رابطه و پیوندشان با سایر کلمه_پدیدارها با حفظ و همراهی همواره‌ی آن ابعاد ثابت معنایی در ساختارها حضور می‌یابند. پس کلمه_پدیدارها با حفظ و همراهی همواره‌ی ابعاد ثابت معنایی با حضور در ساختارهای متفاوت و متنوع و بهره‌مندی از روابط ساختاری انواع ابعاد متغییر معنایی خویش را متجلی می‌سازند.

پس از این شرح مختصر چند خصوصیت فراساختاری واژه‌ها را بررسی می‌کنیم

۱_۲_۴ فراروی از ساختار دستورزبان

بررسی ساختمان و نحوه‌ی کاربرد یک زبان تحت عنوان دستور انجام می‌پذیرد. دستور خود متشکل از دو بخش مجزا یعنی صرف و نحو می‌باشد. جملات خود از واژه‌ها ترکیب یافته‌اند؛ اما بین جمله و واژه واحد دیگری را نیز می‌توانیم، مشخص نماییم که گروه نام دارد. گروه یک واحد دستوری محسوب می‌شود. در زبانهای مختلف گروه‌ها انواع مختلفی دارند. از جمله گروه اسمی، گروه فعلی، گروه قیدی، گروه حرف اضافه و... و هر یک از این اجزاء به تنهایی معنایی مستقل و منسجم ندارند. ساختار متشکل از اجزایی است که با یکدیگر در ارتباط هستند تا مجموعه‌ای را سامان دهد. در زبان‌شناسی ساختارگرا جمله یک



ساختار است. و انواع گروه‌های اسمی، فعلی، قیدی و... هر کدام ساختارهایی در درون ساختار جمله محسوب می‌شوند. و کلمه تنها در درون این ساختارها در ارتباط با سایر اجزاء جمله معنی را منتقل می‌کند. اما ژانر فراساختارگرایانه‌ی واژانه با فراروی از ساختار دستور زبان از تمام ساختارهایی که دستور زبان بر کلمات تحمیل کرده است؛ فراروی می‌کند. روح ساختار دستوری، معنا و چگونگی جایگزینی و جایگشت کلمات را در بند کشیده است. آنچنانکه کلمه بدون ساختار دستور چه در حیطه‌ی صرف چه در حیطه‌ی نحو برای کلمات معنایی مستقل و پویا یافت نمی‌شود. این درحالی است که اصل حقیقت عمیق معنایی در ساحت مقام جامع وجودی و متکثر موجودی در هرم مادرماتیک آن دارای ابعاد ثابت معنایی و بی‌نهایت بعد متغییر معنایی است. ابعاد ثابت حقیقت معنایی کلمات در بند هیچ ساختار از پیش تعریف شده‌ای نیست. زیرا وجه فراساختاری، فرامکان و فرازمان و فرابعدی عمل می‌کند. اما ابعاد متغییر حقیقت عمیق معنایی در ساحت مقام متکثر موجودی ساختارگرایانه عمل می‌کند. و در هر ساختاری ساحتی معنایی از جوهره‌ی متغییر معنایی کلمات عریان و آشکار می‌شود. پس کلمات در ساحت مقام متکثر موجودی تابع ساختارهای دستوری و در ساحت مقام جامع وجودی خویش تابع ساختارهای دستوری نیستند؛ زیرا در این ساحت ما با ابعاد ثابت حقیقت عمیق معنایی کلمه روبه‌رو هستیم. و در واژانه نیز بر همین ساحت از کلمه تاکید شده است. هر چند کلمات با حفظ این ابعاد ثابت در ساختار فرایی یک واژانه حضور می‌یابند. در ساحت مقام جامع وجودی، کلمه پیشاپیش با فاعل، فعل، اسم، حرف اضافه، گروه قیدی، گروه صفتی، گروه اسمی و ... مواجه نیست. بلکه این ساختارها حاصل تعامل و کنش

و واکنش کلمات در نظام ساختاری زبان شکل می‌گیرند. هر چند واژه‌ها از پتانسیل‌های متعدد کلمات که در نظام ساختاری زبان شکل گرفته است. بهره‌مند می‌شود. هدف ژانر فراساختاری واژه‌ها از اصالت دادن به این وجه از کلمه آن است که: ۱_ نشان دهد، کلمات دارای معنایی ثابت هستند ۲_ کلمه فراساختارگرایانه عمل می‌کند و فارغ از ساختار اسم و فعل و گروه‌های قیدی و اسمی و... در متن حضور می‌یابند. در واژه‌های زیر:

«رسیدن‌ها»

انسان	فریاد
خیزران‌ها	فریاد
روح‌آزادی	فریاد

□□

ایستادن

ایستادن

ایستادن (شب‌نم هاشمی)

با توجه به ساختار دستوری جمله، واژه‌ها، با ساختار (فاعل + مسند + فاعل / یا فاعل + مفعول + فعل) روبه‌رو نیست. کلمات بی‌آنکه در این ساختارهای تعریف شده، پرتاب شده باشند با فراروی از ساختار دستور زبان و جمله فراساختاری به وجود آورده‌اند که در آن جایگاه، نقش دستوری کلمات و ارتباط آنها پیشاپیش تعریف نشده است. و در یک ارتباط هم افزا_خودافزا معنا را منتقل می‌کنند. در واقع هر واژه خود جایگاه خود را با توجه به محتوا تعیین می‌کند. و در آن جایگاه به هیچ وجه در جایگاه فاعل، فعل، مسند یا مفعول و... قرار نمی‌گیرند. زیرا به دلیل فراساختاری بودن رفتار جوهره‌ی معنایی کلمات، ساختار



زنجیره‌ی گفتار وجود ندارد. حتی در واژه‌انه ساختار افقی و عمودی نیز وجود ندارد. بلکه ساختار در واژه‌انه فراتر از ساختارهای افقی و عمودی یک ساختار هم‌افزا است. در ساختار هم‌افزا ارتباط کلمات با توجه به نقش دستوری شکل نمی‌گیرد. بلکه ارتباط و جایگاه کلمات، با توجه جایگاه آنها در طبیعت و در عاطفه و حسی است که نویسنده، به محض درک آن دریافت کرده است. در اپیزود اول این واژه‌انه:

انسان	فریاد
خیزران‌ها	فریاد
روح‌آزادی	فریاد

دو ردیف کلمه که روبه‌روی همدیگر قرار گرفته‌اند و از لحاظ دستوری ارتباطی بین آنها نیست؛ در این ساختار هم‌افزا هر کدام از کلمات معنای یکدیگر را کامل می‌کنند. و هر سطر با فراروی از ساختار زنجیره‌ی گفتار معنای مورد نظر را منتقل می‌کند. «انسان / فریاد» مسلم است در واژه‌انه، دریافت پیام متن بر عهده‌ی مخاطب گذاشت شده است؛ زیرا نویسنده به طور مستقیم و با زبان معیار سراغ مخاطب نیامده است. بلکه با هنجارگریزی از زبان معیارف ابتدا سبب می‌شود مخاطب در مواجهه با متن توقف کرده و در مورد ارتباط بین کلمات بیاندیشد. «انسان / خیزران‌ها / روح‌آزادی» بدون پذیرفتن نقش دستوری در متن حضور دارند، و بار انتقال معنا را به دوش می‌کشند. به همین ترتیب «فریاد» نیز نقش دستوری به خصوصی نپذیرفته است. و در کل متن، نقش دستوری پیشاپیش مانند فاعل، مسند، مفعول، متمم و... وجود ندارد. و واژه‌ها آزاد از قواعد دستور زبان هستند. در اپیزود دوم نیز کلمه‌ی ایستادن تکرار شده، که یک مصدر است و نقش دستوری به خصوصی

ندارد. و در این متن در هم‌افزایی با سایر کلمه_پدیدارها معنای متن را کامل می‌کند.

بنابراین در واژانه با اصالت دادن به ساحت مقام جامع وجودی کلمه که ساحتی فرابعدی، فرامکانی، فرازمانی و فراساختاری است. از ساختار دستوری که برای انواع جملات و کلمات تعریف شده است، فراروی می‌شود.

۲_۲_۴ فراروی از قاعده‌ی همنشینی و جانشینی

دیگر خصوصیت فراساختاری ژانر واژانه فراروی از محور همنشینی و جانشینی است. در شعر تناسب و هارمونی، حاصل ارتباط میان اجزای کلام در دو محور همنشینی و جانشینی است. محور جانشینی همان محور افقی کلام است، که اجزا کلام در آن با یکدیگر همنشین شده، رابطه‌ی همنشینی برقرار می‌کنند. محور جانشینی محور عمودی کلام است که در آن اجزاء جانشین یکدیگر شده، روابط جانشینی با هم برقرار می‌کنند. (اسکولز، ۱۳۸۳: ۳۸) رابطه‌ی همنشینی میان واحدهایی است که در ترکیب با یکدیگر قرار می‌گیرند؛ و واحدی را از سطح بالاتر تشکیل می‌دهند. و رابطه‌ی جانشینی در محور عمودی کلام میان واحدهایی است، که به جای هم انتخاب می‌شوند. و در همان سطح واحد تازه‌تری را به وجود می‌آورند. (صفوی، ۱۳۸۰: ۲۷_۲۸)

اما در ژانر فراساختاری واژانه، با محور همنشینی و جانشینی روبه‌رو نیستیم. بلکه با محور هم‌افزایی در عین خودافزایی و خودافزایی در عین هم‌افزایی روبه‌رو هستیم. بدین ترتیب در واژانه، همنشین شدن کلمات در کنار هم اتفاق نمی‌افتد. کلمات در محورهای عمودی و افقی مکان مختص به خود را دارند و معنا در همنشینی کلمات منتقل نمی‌شود. بلکه در ارتباط هم‌افزایی کلمات با یکدیگر منتقل می‌شود. در واقع



ماهیت ارتباط در بین کلمات دچار استحاله و تغییر شده است. زیرا در ساختار همنشینی ماهیت رابطه بر اساس ترکیب اجزاء استوار است. و در واژه‌ها ماهیت ارتباط بر مبنای هم‌افزایی و خودافزایی کلمات قرار گرفته است. بنابراین برخلاف قاعده‌ی همنشینی سوسور، معنا در ترکیب و همنشینی با سایر کلمات منتقل نمی‌شود؛ بلکه در اثر ارتباط هم‌افزایی و جایگشت کلمات در مکان و زمان و موقعیت مناسب با یکدیگر منتقل می‌شود.

محور هم‌افزایی یا ارتباطی بین کلمات چگونه منجر به رابطه‌ی هم‌افزایی_خودافزایی می‌شود؟

پیرمرد

چرخ لبو

لبخند

□

پیرمرد

چرخ شکسته

لبخند

□

پیرمرد

لبخند

□□

لبخند (آرش آذرپیک)

در واژه‌ها فوق که بنابر فراساختاری بودن ساحت وجودی کلمه سروده شده است، کلمات «پیرمرد/ چرخ لبو / لبخند» در حالت افقی پشت سرهم قرار گرفته‌اند؛ اما تشکیل زنجیره‌ی گفتار نداده است. بلکه در

رابطه‌ای هم‌افزا_خودافزا هر یک معنای دیگری را تکمیل می‌کنند و ماهیت جانشین شدن کلمات با محور جانشینی سوسور کاملاً متفاوت است. «پیرمرد» بدون «چرخ لبو و لبخند» هیچ تصویر معنی‌داری به جز بعد ثابت معنایی کلمه‌ی پیرمرد تداعی نمی‌کند. در واقع رابطه‌ی بین کلمات «پیرمرد / چرخ لبو / لبخند» است که کلیت معنا را می‌آفریند. متن در نهایت سپیدی بیانگر ناگفته‌هایی است که خواننده می‌بایست در متن حضور یافته و در ذهنش آن معنا را تکمیل کند.

جانشین شدن چرخ‌شکسته به جای چرخ لبو در اپیزود دوم، متن را به سمت یک روایت مینیمال پیش می‌برد، زیرا در بیان روایی ارتباط بین کلمات مسنحکم‌تر و منسجم‌تر خواهد شد. و نویسنده با استفاده از تکنیک‌های سینمایی، برجسته کردن و تمرکز تصویر آن وجوه، بیانگر نقطه اوج و حادثه در روایت است. و این وجوه با فراروی از ساختار روایت و قاعده‌ی همنشینی و جانشینی و پاره‌گفتار، و شبه جمله و گروههای قیدی و اسمی، فعلی و ... از این ساختارها فراروی کرده است.

در واژه‌انه کلمات پیشاپیش به درون ساختار زنجیره‌ی گفتار پرتاب نمی‌شوند. بلکه خود جایگاه خود را در متن بر می‌گزینند. چنانکه آن نوع چیدمان و جایگزینی کلمات بهترین رابطه‌ی هم‌افزا_خودافزا را به معرض نمایش خواهد گذاشت. هر معنایی، نوع چیدمان به خصوصی را می‌طلبد. پس هیچ ساختاری پیشاپیش در واژه‌انه تعریف نشده است؛ چه ساختار دستوری، چه ساختار زنجیره‌ی گفتار، زیرا هندسه چینش در ذات خود کلمات است. و ابعاد ثابت و متغییر حقیقت عمیق معنایی کلمات نوع چینش را سر و سامان خواهد داد. و برای انتقال معنا کلمات با یکدیگر ترکیب نمی‌شوند. پس در واژه‌انه ترکیب اتفاق نمی‌افتد. و رابطه‌ی بین واژگان خطی و زمانی نیست. محور جانشینی نیز در واژه‌انه



به گونه‌ای که سوسور بیان می‌کند، اتفاق نمی‌افتد. بلکه جانشین شدن کلمات در واژانه، در جهت خودافزایی و استحاله جوهری_ماهیتی واژگان است.

۳_۲_۴ خودافزایی و هم‌افزایی

مدل خودافزایی یکی از مدل‌هایی است که توسط آرتور آرون و الن آرون مطرح شد. برای توصیف و تبیین عملکرد و کارکرد رابطه به کار می‌رود. تا درک بهتری از روابط داشته باشیم.

در قاعده‌ی هم‌نشینی، کلمات در ترکیب با یکدیگر قرار دارند؛ و تنها ساحتی از آنها آشکار و نمایان می‌شود. ترکیب به کلمات اجازه نمی‌دهد، از لحاظ پتانسیل‌های جوهری_ماهیتی به تمامی آشکار و نمایان شوند. اما در مدل خودافزایی هر یک از کلمات به همدیگر اجازه می‌دهند تا هر کلمه در رابطه‌ای هم‌افزا با دیگر کلمات، به خودافزایی رسیده و پتانسیل‌های خود را نیز آشکار سازد.

در رابطه‌ی هم‌افزا_خودافزا کلمات با بازگشت آوانگارد به ساحت وجودی خود یعنی مقام جامع و جوی کلمه_ساحت فراساختاری_ با توجه به مکان، زمان، و موقعیت رابطه‌ی هم‌افزا با دیگر کلمات، پتانسیل‌های وجودی خویش را آشکار می‌کنند. از جمله این ساحت‌ها، ساحت معنایی، ساحت تصویر، ساحت موسیقی، ساحت فرم، ساحت ساختاری، ساحت حسی، ساحت تخیلی، ساحت اندیشگانی و ...

هم‌افزایی نیز به معنای کار و فعالیت یا تلاش گروهی است؛ در واقع هم‌افزایی، همکاری مجزای چند عامل_ در واژانه پتانسیل‌هایی از کلمات_ به طوری که اثر کلی آنها از جمع اثرات آنها که به صورت مستقل به دست می‌آید، بیشتر باشد. در واقع اثر مضاعف ناشی از هم‌کوشی، همیاری و فعالیت مشترک توأم با تعامل دو یا چند نفر که

در نهایت نتیجه‌ای بسیار با ارزش‌تر از فعالیت‌های فردی و مستقل در پی دارد. رابطه‌ی هم‌افزای بین کلمات به رابطه‌ی هماهنگ و همگون اعضا و جوارح بدن تشبیه شده است؛ با این تفاوت که ساختار رابطه‌ی اعضا و جوارح بدن (پیشینی) از پیش تعریف شده و مکانیکی است اما ساختار و رابطه‌ی کلمات در واژه‌ها (پسینی) ارگانیکی و سیال است؛ یعنی نمی‌توان یک ساختار به خصوص و از پیش تعریف شده برای تمام واژه‌ها تعریف کرد، بلکه ساختار در واژه‌ها منعطف و از یک واژه نسبت به واژه‌ی دیگر متفاوت است. حتی در شعر و داستان نیز ساختار پیشینی و مکانیکی است اما در ژانر فراساختاری واژه‌ها ساختار پسینی و منحصر به فرد است.

۴_۲_۴ بازگشت آوانگارد در زبان‌شناسی فراساختارگرا

واژه‌ها بازگشت آوانگارد به مرحله تک کلمه‌ای در زبان‌آموزی است؛ زیرا زبان‌شناسان مراحل زبان‌آموزی کودک را شامل چند مرحله می‌دانند:

۱_ مرحله‌ی قبل از تکلم

۲_ مرحله‌ی گفتار تک کلمه‌ای

۳_ مرحله‌ی گفتار دو کلمه‌ای

۴_ مرحله‌ی جملات پیچیده

در مرحله‌ی گفتار تک کلمه‌ای کودک به تدریج در حدود یک سالگی می‌تواند اولین کلمات معنادار و قابل فهم را برای دیگران بیان کند؛ کلمات اولیه در کودک معمولاً یک یا دو هجایی هستند و بیشتر از یک زوج هجا تشکیل می‌شوند؛ مانند « دادا » / « ماما ». اما جالب آنجاست که در این مرحله معنی کلمات اولیه دقیقاً همان معنایی نیست، که بزرگسالان استعمال می‌کنند. بلکه تک کلمات کودک « بیش گستری » فراختری نسبت به کلمات بزرگسالان دارد. مثلاً وقتی می‌گویند توپ،



این لفظ برای سایر اشیای کروی مثل میوه‌ها و اسباب بازی‌های گرد نیز استعمال می‌شود. لذا منظور کودک از بیان تک‌کلمات تنها یک کلمه نیست؛ بلکه تک واژه‌ها در کاربرد کودکان به جای جمله‌ای که کودک آن را در ذهن دارد؛ به کار می‌رود.

بنابراین در ژانر فراساختاری واژانه، به جای کاربرد جمله از یک تک کلمه استفاده می‌شود؛ و تک کلمه‌ها بار یک جمله را بر دوش می‌کشند. پس هر کلمه دارای گستره‌ی معنایی به فراخی یک جمله و حتی متن است، زیرا برخی کلمات کلیدواژه‌هایی هستند که بار یک متن را به دوش می‌کشد و برخی کلمات بار یک جهان‌بینی را به دوش می‌کشد. بنابراین بازگشت آوانگارد به اصالت‌های فرارو در واژانه مصداق بارز بازگشت به مرحله‌ی تک کلمه‌ای در زبان‌آموزی است.

منابع:

آذربیک، آرش، اهورا، هنگامه، مسیح، نیلوفر (۱۳۹۶) چشم‌های یلدا و کلمه کلید جهان هولوگرافیک، تهران، روزگار.

اسکولز، رابرت (۱۳۸۳) درآمدی بر ساختارگرایی در ادبیات، ترجمه‌ی فرزانه طاهری، تهران، آگاه.

بهمنی، جواد (۱۳۹۴) ساختارگرایی، دومین کنفرانس بین‌المللی پژوهش در علوم و تکنولوژی، ترکیه.

فکوهی، ناصر (۱۳۹۸) تاریخ اندیشه و نظریه‌های انسان‌شناسی، تهران، نشر نی، ص ۱۸۸.

امامی، نصرالله (۱۳۸۲) ساختارگرایی و نقد ساختاری، اهواز، رسش. کالر، جاناتان (۱۳۹۳) فردینان دوسوسور، ترجمه‌ی کورش صفوی، تهران، انتشارات هرمس ص ۸۴.

ملک‌شاهی، مرضیه (۱۳۹۴) ترجمه چیست؟ (دریدا)، فصلنامه‌ی مترجم، سال بیست و چهارم، شماره‌ی پنجاه و شش.
 ضرغامی، سعید (۱۳۸۸) ساخت‌شکنی جهانی شدن در برنامه‌های درسی با نظر به اندیشه دریدا
 فصلنامه مطالعات برنامه درسی، سال چهارم. شماره ۱۵.
 صفوی، کوروش (۱۳۹۲) درآمدی بر معنی‌شناسی، تهران، سوره‌ی مهر.
 وارد، گلن (۱۳۸۴) پست‌مدرنیسم، ترجمه قادر فخر رنجبری و ابودر کرمی، تهران، ماهی، چاپ اول.

Bennington, G. and Derrida, J (1993),
 Jacques Derrida, trans. Geoffrey Bennington,
 Chicago and London: The University of
 Chicago Press.

Derrida, J (1973), Speech and
 Phenomena, trans. David B. Allison, Evanston:
 Northwestern University Press.

De Saussure, F. (2011). Course in General
 Linguistics. Trans. by Wade Baskin. Columbia
 University Press.

Ferdinand De Saussure, Courses in General
 Linguistics, edited by Charles Bally and Albert
 Sechehaye, P.14.

Selden, Raman, 1993. A Readers Guide to
 Contemporary Literary
 Theory. London: Biddles Ltd.

Abrams, M. H. 2005. A Glossary of Literary
 Terms. ۴th ed. Boston:

Thomson Wadsworth.
Tyson, L. (2006). *Critical Theory Today: A User-Friendly Guide*. New York & London:
Routledge, Taylor & Francis Group



دفتر ادبی

واژه‌های شب‌نامه

«حضرتِ باران»

انتظار	جمعه
خسته	دل‌ها
خالی	دست‌ها

□□

دام بلا:

گناه

گناه

گناه

□□□

دست‌های دعا

باران نور.



«میلاد مهر»

فال حافظ
هندوانه‌ی دل
انار اشک

انتظار	شب
خیس	چشم‌ها
بی‌قرار	دل‌ها

□

نذر	منتظران
یاسین	مشتاقان

□□□

ی د ا

ل د ا

د ا

ا

طلوع آفتاب.

«سکوت یلدا»

شومینه	خاموش
تختخواب	خالی
عطر موها	سرگردان

□□

برفابرف

زمستان

زمستان.



«روز واقعه»

میلاذ نور

کل کشان	فرشته‌ها
دست افشان	اهل زمین

□

عصر عاشورا

اشک ریزان	فرشته‌ها
خون افشان	اهل زمین

□

صبر سبز

زینب:

درد

درد

درد.

«شنبه‌های بی‌قراری»

آسمان خاکستری

نم‌نم باران

طیف رنگین‌کمان

□□

غمزه‌ی چشمان

عطر گیسوان

قفل بازوان

□□

بلور دلتنگی.

قلب‌ها

«کوچ آفتاب»

غبار	آسمان
مزارستان	زمین
غصه‌دار	قلب‌ها
□	
خسته	ابر‌ها
بی‌هیمه	شومینه
داغدار	مادران

کودکان انتظار.



«آرمانشهر ویران»

آسمان خراش‌ها	خانه
کوپر	احساس
مصنوعی	گل‌ها
خشک	شکوفه
ساحل مرگ	ماهی
باغ پرندگان	پرنده
	□□
ابره‌ای رام	کلبه
رویش	فصل
رقص پرنده‌ها	پروانه
	□□□
امید	آسمان
امید	زمین
امید	باد
امید.	آتش

«طلیعه‌ی نور»

دیو پلید

شهر تاریک

دیوارهای بلند

خنده‌ها	نخ‌نما
دل‌ها	وصله‌دار

□□

مرد	بارانی
-----	--------

درختان	ایستاده
--------	---------

هدف	آزادی
-----	-------

دشت	لاله
-----	------

خیابان	ژاله
--------	------

□□□

انفجار نور

فجر بی‌کران.



«تجلی مهر»

عطر یاس

مرهم درد

کوچ یأس

□

قلبِ خاموش

دست‌های سرد

ستاره‌ی بی‌فروغ

□

دلِ تنگ

بغضِ قناری

پنجره‌ی خیس

□

مادر

غزلی بی‌تکرار.

«بهار جان‌ها»

شوره‌زار	چشم‌ها
زنگار	دل‌ها
آواز شیطان	گوش‌ها
نقاب	صورت

□□

عطر باران	جمعه
باز	پنجره
جوانه	نگاه‌ها
سپید	جاده‌ها

□□□

خنده‌ی خورشید.



«گلبرگ‌های عاشق»

سوسو	فانوس‌ها
وضوی خون	نخل‌ها
قطار فشنگ	سینه‌ها
لاله‌های پرپر	خاک

□□

سکوت آسمان

قبله‌گاه سرخ.

«روزگار ناکام»

زمستان:

شهر سکوت طولانی

دلشوره

انتظار

□□

کوچه عطر نرگس

ملودی

حَوَّلْ حَالِنَا

□□□

بهار:

رنگین کمان

رقص چلچله‌ها

عطر تلخ.



«خیابان اردیبهشت»

غروبِ دلگیر

تیک‌تاکِ دل

□□

بغض

یاس‌های سفید

خالی

کوچه‌ی معشوقه

□□

پاره.

پیراهنِ یوسف

«کودکان فقر»

آسمان ابرهای سیاه

دیوار ترک ترک

سقف چکه چکه

□□

شانه‌ی پدر سنگین

دست‌ها زانوی غم

مادر تکیده

□□□

هق‌هق شاپرک‌ها

لحظه‌های سیاه.



«فصل خسران»

نسیم بهاری

شرشر چشمه

عطر بهارنارنج

□

مزرعه‌ی آفتابگردان

مترسک پوشالی

دکمه‌های تابه‌تا

کلاه حصیری

□□

سمج

کلاغ‌ها

هجوم

ملخ‌ها

تراج.

گل‌ها



«دایره‌ی تردید»

[چهارراه اول:]

هیاهو	خیابان
بی تفاوت	رهگذران
پرپینه	دست
پرباران	چشم

«واکس!!»

واکس!!»

□□

[چهارراه دوم:]

سوز سرما	خیابان
گرسنه	دخترک
منتظر	چشمان

«نان!!»

«گل!!»

«گل!!»

□□

[چهارراه آخر:]

«هوای انسانیت؟»

«سرد!!»

«سرد!!»

«عشق یک طرفه»

بی ستاره

شب

بغض

زن

بی جواب

شماره

□□□

تلخ

فنجان

بی تفاوت

آینه

انتظار

آفتاب / مهتاب

□□□

چشم‌های سفید.



«آرزوهای خط‌خطی»

[کاسه‌ی چینی:]

دانه‌های انار

سیب‌های کال

فریاد گنجشک‌ها

□□

تکان تکان

ویران

بهت و فریاد

شهر

خانه‌ها

کودکان

□□

مسافر آسمان

خالی

پرپر

آوار.

پدر

سجاده

باغچه

آرزوهای کودکی

«خوابنامه»

دامن کهنه	دختر
شبنم‌زده	چشم‌ها
بی‌رمق	لبخند گل
نوای درد	نی لبک

□□

مرگ مجنون

گلاب

حلوا

خرما

خیرات خنده.



«رؤیا»

[جهان اکنون:]

ماه	حصار ابر
شاخه‌ها	خشک
قاب‌ها	شکسته
تخت	خالی
دل‌ها	سرد

□□

[فلش بک:]

پنجره	لبخند
شاخه‌ها	جوانه
بستر عشق	گرم
شاپرک‌ها	بی‌قرار.

«خاطرات سوخته»

آغوش گرم خانه
رقصان شاخه‌ها
دلبری پرنده‌ها قفس
□
خیابان
مرد
عشق‌های رنگی
لرزان شاخه‌های هوس
□□
منجمد نگاه‌ها
تنها کودک
آخر خط زن
□□□
تکه‌های شکسته
م ر گ ز ن د گ ی
ا
ع ش ق
ت
م ه ر
ا
د.



«چراغِ سیاه»

شب مهتابی

ابرِ پاره

گل‌های خیس

□

چراغِ قرمز:

آدامس

کودک

چسب

فال

□□□

پلاستیک

گل‌ها

حراج

ش

ا

د

ی.

«روایت جهل»

پرده‌ی شب

آسمان

حصار پنجره

ماه

لب‌های بسته

دل

□

عاشق کوچه‌گرد

پنجره

آوای درد

نی لبک

سیب زرد

سیب سرخ

□

پدر

تبر

سنگفرش خونین.

«عصر پست مدرن»

بی‌رهگذر

کوچه‌ها

بی‌ماهی

چشمه‌ها

□□

غبار صورتک

آینه

دود

مرد

کوچ

زن

□□

سیاه

دنیای کودک

خاکستری.

زمین



«نینوا»

موج / موج	دریا
فوج / فوج	خون‌ها
پرپر / پرپر	لاله‌ها
نجوایِ العطش	کودکان

□□

ماهِ سرخ

سیبِ سرخ

شاپرکِ سرخ

ک ا ر و ا ن

ر

ب

ل

ا.



«کوچ پرستوها»

مروارید اشک	گونه‌ها
دعا	دست‌ها
شهادت	آرزو
□	
بلند	همت
خاردار	سیم
یا زهرا	رمز
پرپر	لاله‌ها

□□□

عروج

عروج

عروج

«کوی خیال»

هوای غروب

چک‌های انتظار

□

گنجشک‌های حوالی

داستان دنباله‌دار

دیالوگ‌های قدیمی

فصل جدایی

□□□

[فلش بک:]

باغ چشم‌ها

روشنایی صبح

تیک‌تاک.

«جامِ اجابت»

شکسته	چرخِ کبود
خشک	شاخه‌ی فلک
گره کور	نفس‌ها
لنگِ دعا	دستِ نگاه

□□

شومینه‌ی چشم‌ها
هیزم عشق.



«برکه‌ی خاطرات»

دیوارهای کاهگلی

پنجره‌های چوبی

شیشه‌های رنگی

□□

رقص بادبادک

کودک

عطر بهار نارنج

کوچه

«میلاَد»

اذان	تیک‌تاک
گلدسته‌های نور	پنجره

□□

تلنگر باران

م

و

ل

و

د

خورشید.



«حجم خفقان»

بلند	شب
بلند	دیوارها
بلند	دستها
بلند	نخیل
کوتاه	دستها
زنجیر.	پاها

«حسِ ناب»

پنجره	باز
گنجشک	آواز
باران	نم‌نم
فنجان	چای و غزل.





«دل تنگی»

ماه	چهره‌ات
ستاره	چشمانت
نور	حضورت
آفتاب	گیسوانت
رؤیای بهار نارنج	پیراهنت
□□	
انتظار	من
مسافر	تو
لبریز	کاسه‌ی صبر
پيله‌ی تنهایی.	تیک‌تاک دل

«جهان سترون»

سرخ	ابر
سیاه	کوه
خاکستری	جاده
□□	
خواب	شهر
غمگین	کوچه
خالی	سفره
خیس	گونه‌ی دختر

□□
تمنای باران.



«کودکان کرونا»

ماسک

دستکش

الکل

قرنطینه

انسان

□□

[چراغ قرمز:]

«گل؟!»

چسب؟!

آدامس؟!

فال؟! »

□□□

گل‌های پرپر.



«گم‌گشته»

شکسته

پر‌ها

خسته

پا‌ها

بسته

چشم‌ها

دسته؟!

تبر

□

مستأصل

مسافران زمین

«مرگ چلچله‌ها»

«کودکان؟!»

□□

«نوشدارو؟!»

«مهربانی!»

«تپشِ استبداد»

شریانِ خشک
کدپستی‌های سرد
دلواپسی گنجشک‌ها
□□
حماسه‌ی فشنگ‌ها
استغاثه‌ی شهر
یاس‌های کبود.

«واقعہ»

آسمان

یک تکه ابر

□

کویر تشنه

مشک پاره

عطش ماه

□□

سکوت فرات

دخیل دل‌ها

پنجره‌ی بسته.



«حضرت ماه»

چکه چکه

نور ماه

تکه تکه

ابرها

□

فانوسِ خاموش

مادر

مهر سکوت

لب‌ها

□□

سجاده‌ی خالی

آوای کلاغ‌ها.

«نبضِ پاییز»

آغوشِ تهِیِ باغ

بغضِ مترسک

□□

قاصدک‌های سرگردان

کابوس زمین.



«شبِ بی‌پایان»

شهابِ سرگردان

□

بیابانِ تشنه

اندوه انسان

□□

ابره‌های سرمست

وارثان آسمان

اندوه دقیق.

«ضامن»

غروب نارنجی خواب برکه
عطر صحرا چشم‌های آهو

□□

ساجمه‌های داغ
افراهای مجنون
قلب‌های متبرک.



«باغِ رُویا»

تبِ آفتابگردان
گل‌پونه‌های درد
قاصدک پریشان
□□
بغض شاپرک
اجابت رُویا
مرگ خاکستری.

«ناکام»

ستاره
مہتاب

رنگ پریدہ
خواب پاییز

□

مرد
دود

گام اول
کام اول

□□

چشمہ‌ی خشک

ماہی
بال پروانہ

بستر خاک
سوختہ.



«شوق پریدن»

شاخسار

پرنده

اوج

آسمان

دام

صیاد

□□

هوای دانه

پرنده

میله‌میله

قفس

□□□

آزادی

آزادی

امید

آزادی

آزادی.

«خاکستر آرزوها»

خانه سرد

مرد دود

سیگار نصفه

ذ

ر

ه

ذ

ر

ه

خاموش

□

صندلی خالی

زن

دو استکان چای

پیچک تنهایی.



«پرستوی مهاجر»_ تقدیم به مفقودان هشت سال دفاع مقدس_

آفتاب	نگاه
ایمان	سلاح
فتح بهشت	هدف
□	
کاسه‌ی آب	مادر
بوسه / بوسه	شال
بوسه / بوسه	روسری

□□

سی بهار
سی تابستان
سی پاییز
سی زمستان

□□□

نامه‌های بی‌جواب
پلاک‌های پنهان.



«آرزوهای خیس»

پدر امتداد جاده
چشم‌ها خسته

«بوووووووق!!»

سنگفرش خونین

□

مادر گره‌های قالی
انگشتان زخمی
ترنج‌ها زخمی
غزال‌ها زخمی
گل‌ها سربه‌دار

□□□

[دختر گل فروش:]

گونه‌ها خیس
گل‌ها خیس
دفتر نقاشی ستاره‌های خیس.

«رستگاری»

برف‌دانه‌ها

سکوت پنجره‌ها

سکوت

□

روسری سپید باغ زمین

روسری سیاه باغ آسمان

□□

غار خورشید

نیایش

نیایش

نیایش

□□□

انسان

بشارت.

آیه‌آیه

«پنج‌شنبه‌های بغض»

پنجره سوسوی چراغ
قاب عکس روبان سیاه

□

شاپرکِ بی‌جان
شمعِ گریان
پنجره‌ی غمگین

□□□

سفر بی‌پایان.



«پاییز دل دادگی»

مهاجرت پرستوها

آسمان

ریزش برگ‌ها

جنگل

□

[خیابان:]

ترک‌ترک

انار دل

تو

من

سایه‌ی دلبرکان

تو

□□□

چمدان

تو

اشک

من

پایانِ مهر.



«پدر»

حسرتِ باران

سنگین

اَمَّنْ یُجِیب

شماره

شاخه‌ی بید

هوای خانه

پروانه

نفسِ پدر

□□

ابرهای بی‌قرار

کوه درد.

نفسِ آخر

شانه‌ی شاپرک

«سرزمین سرخ»

غرش درد	آسمان
رنگِ خون	چشمه
خالی	گهواره
غنچه‌ی پرپر	کنجِ خیمه

□□

ک ر ب ل ا.



«پاییز بی قرار»

نیلگون	خورشید
محزون	شهر
	□
تاراج	شاخه‌ها
زخمی	درخت‌ها
سینه‌سرخ	کبوترها

□□

[خواب پنجره:]

شعرِ باران	شمشادها
شکوفه / شکوفه	کوچه‌ها

□□□

[زن:]

انتظار

انتظار

انتظار.

«رقص خاطرات»

دانه‌های باران

پنجره

قرارهای عاشقانه

پشت پرچین

□□

آوازِ ناتمام.

مرغ عشق

«مدافع حرم»

عشق	پدر
دل شوره	مادر
بهانه‌ی بابا	کودک
	□
گلوله	پدر
گونه‌ی خیس	مادر
دل‌تنگی	کودک
	□
پرواز	پدر
پدر	مادر
شعر زخمی.	کودک



«عشق کال»

سیاه	خورشید
آشکار	پرده‌ی شب
سرمست	ستاره

□□

باغِ مهر
لبخند بر که
ناز شاپرک
آغوش یاس

□□□

کودکان شاد لب‌های تبار.

«رهایبی»

دامن شب

ابره‌های سیاه

□

کلاغ‌های رنگی

خیابان

رؤیاهای پوسیده

□□

قناری

دهان پرفریاد

آسمان

روح روشن

رها

رها

رها

پ

ر

و

ا

ز:



«رؤیای رقیه»

تازیانهای خورشید

بیابان

□

دخترِ چشمه

گوشه‌ی خیمه

گل‌های زخمی

□□□

[سکانس آخر:]

بهبانهای بابا.

«بهار سرخ»

آتش	آسمان
باروت	زمین
□	
سوراخ	قمقمه‌ها
گلِ زخم	شقیقه‌ها
لبیک	لب‌ها

□□□

[صفحه‌ی آخر:]

پلاک‌های رقصان.



«رسیدن‌ها»

فریاد	انسان
فریاد	خیزران‌ها
فریاد	روح آزادی

□□

ایستادن

ایستادن

ایستادن.



«انتظار»

جنگل وجود

برگ‌های خشک

مرگ بهار

انعکاس

بغض آسمان

سکوت جنگل

□□

ترانه‌ی برکه

خواب ماهی

□

بغض جنگل

سکوت آسمان

□

نیلوفران خاموش

خواب پروانه‌ها.

«چتر خاطرات»

خزان

بارانِ بی‌امان

□□

خیابان

افراهای پریشان

قلب‌های خط‌خطی

پلک‌های خیس.

«مادر»

باران

چشم شقایق

باران

پلک شمع

باران

بغض شاپرک

□□

فرشته‌ی باران.

مادر



«ملودی طبیعت»

هو هو	ابر
هو هو	باد
هو هو	صحرا
هو هو.	من

«مشق خون»

کودک

نیمکت

مداد

□

کودک

سنگر

اسلحه.



«آوای مهر»

[آمدن:]

شب	مست
فنجان	مست
پنجره	مست
شاپرک	مست

□

[رفتن:]

شب	سرد
فنجان	سرد
پنجره	سرد
شاپرک	شعر سرد.

«خاطرات مختوم»

بوسه‌های آفتاب

پنجره

یک جفت کبوتر

□□

شبی سرد

تنی سرد

گلستانی خاموش

□

کوچه‌ای بی‌رهگذر.



«غصبِ خاک»

عطر زیتون

رقص کبوتران

شادی کودکان

□

شکسته

زیتون‌ها

خونین

کبوتران

داغ کودکان.

«قبله‌گاه سرخ»

کوله‌پشتی

مسافر

قدم

قدم

عطر سیب

□

پروانه‌های بی‌قرار

سجاده‌ی دشت.



«کولبر»

سفید

کوه‌ها

سفیدتر

افق

□□

سنگین

کوله‌بار

سنگین

شانه‌ها

شعله‌ی سرد

فانوس

□□□

گل‌های حسرت.

بهار



«جان پدر»

تخته‌سیاه	جوان
تیغ انتقام	سایه‌ها
امید سبز	پدر

□□

خمپاره	تخته‌سیاه
خمپاره	سایه‌ها
تن تکه‌پاره	جوان

□□□

کوچه‌ی منتظر
گونه‌های خیس.

«سه تابلو»

[پدر:]

دست‌های خالی
چشمان شرمگین

□

[مادر:]

سفره‌ی خالی
چهره‌ی شرمگین

□

[کودک:]

شکم گرسنه
آرزوهای رنگین.



«رنجنامه»

آسمان آسمان

دل

آسمان آسمان

□

خاطرات خاطرات

خون

خاطرات خاطرات

□

من

همیشه‌های دلتنگی.



«غروب»

آسمان
ابرها

بغض
پاره پاره

باران
باران

باران
□
کوچه
سکوت

سکوت
خانه
□
چشم‌ها
بغض

قطره
قطره

قطره.

«نوبرانه»

گیسوی خورشید
باران نور
شکوفه‌های سرمست
□□
گنجشکان بی‌قرار
بوسه‌های شیرین.



«پلاسکو»

آتش	آدم
آتش	آدم
آتش	آدم
آتش	آتششان
	□□□
فلش	آدمک‌ها
	فلش
	فلش.

«فصل شیدایی»

فلک

رقص

زمین

رقص

درخت

رقص

شاخه

رقص

برگ

رقص

□□

من

ماه

پرنده

رقص.



«عشق»

موج

موج

جزیره‌ی مجنون

موج

موج



وارثانِ باران.

«عطر خدا»

خشک	چشمه‌ی امید
کور	گره زندگی
خیس	گونه‌ها

□

دخیل سبز
جوانه‌ی آفتاب.



«مسافر»

پنجره‌ها	خیس
افراها	منتظر
شاپرک‌ها	بی‌قرار

□

پلاک‌های بی‌نشان.

«پنج‌شنبه‌ها»

آسمان

ابرا‌بر

بغض

□

چشم‌ها

اشک‌اشک

آه حسرت

□□

بالش سنگ

بستر خاک

آرزوهای خاموش.



«زنگار»

مرد	زن
	آینه
زن	مرد
	□□
مرد	مرد
	خانه
مرد	مرد
	□
زن	زن
	خانه
زن	زن

«تقویم سیاه»

تاریک	کوچه
بسته	پنجره
سرفه / سرفه	تن‌ها
ممنوع	بوسه‌ها
رخوت	آغوش‌ها
	□
آدم‌ریزان.	برگ‌ریزان



«غربت»

چاه
چاه چاه
چاه علی چاه
چاه چاه
چاه

نخلستان‌های آباد

□□

علی
علی علی
علی چاه علی
علی علی
علی

زمزمه‌های طولانی

□

دستان آسمان

بغض کبوترانه.



«ثانیه‌های سرخ»

برگریزان	غروب
نارنجی	
زرد	
قرمز	
□	
جاده	مرد
پنجره	زن
قاب عکس	کودک
□□	
غروب ناتمام	جاده
بغض پنجره	زن
سیل دلتنگی.	کودک

«کلانشهر»

مرد

مزرعه

دست‌های پینه‌بسته

□

مرد

هیاهو

شهر

کارخانه

□

آواز گنجشک‌ها

جیغ ماشین‌ها.

«ملودی باران»

من

تو

باران

□

ما

چتر

آسمان عاشق.





«یک آسمان پرواز»

مادر کاسه‌ی آب

قرآن

شب‌نم اشک

□

پسر اسلحه

گام‌ها استوار

□

مادر

انتظار

انتظار

□

پلاکی سوخته

مشتی استخوان.



«اعتکاف»

[زمین:]

قلب‌ها استغاثه

چشم‌ها بارانی

دست‌ها سبز

□

[آسمان:]

موسیقی افلاک

سماع فرشتگان

تسبیح ذرات.

«سیاست سایه‌ها»

قلب‌های سیاه

افکار شیطانی

بردگی بشر

□

سایه‌ی کرکس‌ها

آتش

آتش

آتش

□

قهقهه‌ی خون.



«پیک»

تفنگ

سرباز

نامه

□

گونه‌ی خیس

معشوقه

نامه

□

گلوله

سرباز

گل

معشوقه

□□

کبوتران بی‌آشیان.

«غوغا»

نگاه آسمان
سیاه
زمین
سرفه
□□
کارخانه‌ها
دود
خیابان
هیاهو
ماشین‌ها
زوزه
چراغ‌قرمزها
ممتد
□
فریاد کودک
آدامس
چسب
گل
□□□
خطوط سیاه
سرفه‌های خاموش.

«بابای کاغذی»

قاب

قاب

نگاه پدر

قاب

قاب

□□

کودک

کودک

چشمان سرخ

کودک.

کودک



«پرواز سبز»

مناره‌های بلند

شکوفه‌های اذان

□

نگاه نور

قلب شیشه‌ای

سجاده‌ی خورشید.

«فریاد»

فریاد قناری
گلوی بریده
تعصب‌های کور

□

قطار

گلوله

گلوله

گ

ل

و

ل

ه

جوانه‌های پرپر.





— تقدیم به استاد زرتشت محمدی —

«تولد ستاره»

باغ آسمان

لبخند ماه

□□

شاپرک‌های بی‌قرار

تبسم زرتشت.

«محراب»

سجاده‌ی آسمان

باران شهاب

□

سجده‌ی سبز

شمشیر سرخ

کبوتر خونین

□□

چشم‌های بی‌رمق

تسبیح پاره

پ

ا

ر

ه.



«عشق موازی»

ثانیه ثانیه ثانیه
دقیقه دقیقه

ساعت

□

حرکت

□□

مرداب

نیلوفران خسته.

«زمستان ۶۰»

نسیم و شاپرک

صبح

زنگ انشا

کودک

□□

آژیر قرمز

پناهگاه

رقص گلوله‌ها

مشق خون

□□□

سایه‌ی انجماد

مرگ ماهی‌ها.



«عروس آتش»

عروسک	زن
تفنگ	مرد
چکه چکه	سقف

□□

پاییز

سمفونی بمب‌ها

□

خرده‌شیشه‌ها

خاطرات سوخته.



«اگزستانس»

[پدر:]

دود

دود

دود

□□

[مادر:]

گرسنگی

بدنامی

تنهایی

□□

[دختر]

«بدنامی؟»

«دود؟»

□□□

بسترهای بی‌نشان.

«خون بس»

شب

جغد

گل‌وله

دختر اشک

□□

بغض

زندان

دل‌تنگی

دختر اشک

□□

[حکم قبیله:]

عقد صلح

دختر اشک.

«روح القدس»

[دختر:]

دعا

دعا

دعا

□

[زکریا:]

دعا

مراقبه

آگاهی

□□

[خدا:]

دختر

فرشته

تثلیث مقدس.

کلمه



«مرگ و زندگی»

کام اول

مشت اول

بغض زن

گریهی کودک

□

کام دوم

مشت دوم

بغض زن

گریهی کودک

□

کام سوم

مشت سوم

چمدان بسته

گریهی کودک

□□

خانه‌ی خراب.

«خورشید هشتم»

کودک نابینا

ضریح

باور معجزه

□□

کودک نابینا

صلوات

ذکر

دعا

□□□

نقاره

نقاره

نقاره.



«ولایت»

نور

نور

کوثر

نور

نور

□

علی

مِهْر

آب

مَهْر

عشق

مُهْر

□□□

یاس کبود

خلوت چاه.

«ناگهان اندوه»

تلخی حادثه

مرگ نیلوفر

اشک زن

□□

حصار تنهایی

دیوارهای سنگی

قفس آجری.



«پرچین خیال»

[روز:]

طاقچه

عکس

نگاه سرد

□□

[شب:]

حجم تنهایی

ارتفاع دیوارها

چشمان خیس.



«پاییزانه»

ب ر گ

ی

ز

ا

ن

□□

قرمز

زرد

نارنجی

□□

ابرها

رژه

باران

نم‌نم

ترک‌خورده

انارها

□□□

شب‌های بی‌قرار

چشمان بارانی.

کتاب‌های منتشرشده از اندیشکده‌ی کلمه‌گرایان ایران از دهه‌ی ۹۰:

- عدالت حقیقت‌گرا، میثم رجبی، (۱۳۹۵)، سنندج: کالج
- فمینیسم جزایی، رامین زینلی، (۱۳۹۵)، سنندج: کالج
- چشم‌های یلدا و کلمه _ کلید جهان هولوگرافیک _، آرش آذرپیک و نیلوفر مسیح و هنگامه اهورا، (۱۳۹۶)، تهران: روزگار
- فمینیسم و حقوق کیفری، علی پرندین، (۱۳۹۶)، سنندج: کالج
- فاطمه خوشبخت (مجموعه‌ی فراشعر)، رحمت غلامی، (۱۳۹۷)، کرمانشاه: دیباچه
- مردی به وقت پیاده‌رو (مجموعه‌ی فراروایت/ فراشعر)، میثم رجبی، (۱۳۹۷)، سنندج: کالج
- دوشیزه به عشق بازمی‌گردد (مجموعه‌ی غزل)، آرش آذرپیک، (۱۳۹۷)، کرمانشاه: دیباچه
- ماه‌نوشته‌های یک فرازمینی (مجموعه‌ی فراشعر)، مهوش سلیمان-پور، (۱۳۹۸)، کرمانشاه: دیباچه



- عاشقانه‌های آخرین ملکه‌ی هخامنشی (مجموعه‌ی فرامتن)، مارال مولانا، (۱۳۹۸)، تهران: اریکه‌ی سبز
- توفان‌تر از تبسم _عاشقانه‌های یک فراندیش جوان_ (مجموعه‌ی شعر عربی‌نویستی)، یلدا صیدی، (۱۳۹۸)، تهران: اریکه‌ی سبز
- دوست داشتنت اتفاق است، می‌افتد (مجموعه‌ی شعر)، رحمت غلامی، (۱۳۹۸)، تهران: نودا
- بررسی جایگاه آزادی در حقوق با تأکید بر آزادی از منظر عدالت حقیقت‌گرا، سکینه شهبازی، (۱۳۹۸)، تهران: صالحیان
- مانگ هه‌لات (اولین مجموعه‌ی فراشعر کردی)، مهوش سلیمان‌پور، (۱۳۹۸)، تهران: مهر و دل
- فرزانه‌های یک پرنسس جنوبی_ (مجموعه‌ی فراشعر)، ثنا مصصامی، (۱۳۹۹)، دزفول: اهورا قلم
- صبح به خیر پرنسس (مجموعه‌ی فراشعر)، طاهره احمدی، (۱۳۹۹)، تهران: دانشیاران ایران
- پرنده‌ها همه بی‌تو به فکر خودکشی‌اند _درآمدی بر شعر گفتار کلاسیک ایران (غزل گفتار)_، طیبه کریمی (تیتا)، (۱۳۹۹)، تهران: بایا
- جنبش ادبی ۱۴۰۰ (آنتولوژی فراشعرنویسان مولتی‌فونیک)، علی رشیدی و آریو همتی، (۱۳۹۹)، تهران: مهر و دل

- جنس سوم _عاشقانه‌های یک فرازن_ (مجموعه‌ی فراشعر)، نیلوفر مسیح، (۱۳۹۹)، تهران: دانشیاران ایران، در دست چاپ
- آزادسرایان سده‌ی رستاخیز از دهه‌ی ۴۰ تا ۱۴۰۰، علی رشیدی و آریو همتی، (۱۳۹۹)، تهران: مهر و دل، در دست چاپ
- کلاسیک‌سرایان سده‌ی رستاخیز از ۱۳۰۰ تا ۱۴۰۰، علی رشیدی و ستی سارا سوشیان، (۱۳۹۹)، تهران: مهر و دل، در دست چاپ
- فرازن‌گرد (فراداستان)، رابعه شمس، (۱۳۹۹)، کرمانشاه: دیباچه، در دست چاپ
- معنی‌شناسی عمیق‌گرا، ماتریس معنی‌شناسی عمیق‌گرا (مقدمه‌ای در باب واژانه شامل انواع واژانه و فراواژانه _واژانه‌ی عربی_)، شرحی بر اصول و مبانی مکتب اصالت کلمه، زرتشت محمدی، آماده‌ی چاپ

نشریه و کتاب‌های الکترونیکی اندیشکده‌ی کلمه‌گرایان ایران در

سایت رسمی اصالت کلمه (www.orianism.com)

- سماع واژه‌ها (مجموعه‌ی واژه‌های فرزندان مکتب اصالت کلمه)، با گردآوری و ترجمه‌ی انگلیسی نیلوفر مسیح
- در کلمه راه می‌روم، (گزیده‌ی آثار عریانیستی)، آریو همتی
- جهان کلمه (گزیده‌ی آثار فراشعر و فراداستان آکادمی عریانیسم)، به اهتمام آریو همتی
- خط سوم (مجموعه‌ی فراشعر)، نیلوفر مسیح
- زیر چتر یک زن (گزیده‌ی فراداستان‌های جنبش اصالت کلمه از سراسر کشور)، به کوشش میثم رجبی
- ساعت نه به یک تبدیل می‌شویم (مجموعه‌ی فراداستان در مکتب اصالت کلمه)، به کوشش میثم رجبی
- فرامرد (مجموعه‌ی فراشعر)، به کوشش میثم رجبی
- سردار سبزپوش (مجموعه‌ی آثار عریانیستی فرزندان اصالت کلمه در سوگ سردار شهید حاج قاسم سلیمانی)، به کوشش آوین کلهر
- ماهنامه‌ی کلمه (زیر نظر مؤسسه‌ی قلم سبز مرصاد)، از تابستان ۹۶ تا به امروز، مدیر مسئول: آوین کلهر، سردبیر: میثم رجبی
- ماهنامه‌ی فرازان ایران (زیر نظر اندیشکده‌ی کلمه‌گرایان ایران)، نخستین شماره خرداد ۹۸، مدیر مسئول: آوین کلهر، سردبیر: نیلوفر مسیح
- فصلنامه‌ی دنیای کلمه (زیر نظر اندیشکده‌ی کلمه‌گرایان ایران)، نخستین شماره بهار ۹۹، مدیر مسئول: ستی سارا سوشیان، سردبیر: کژال صفری